

۱۹
ولایت فقیه
۱

بسم الله الرحمن الرحیم

مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه» ، «حکومت اسلامی » و «ولایت فقیه »

نویسنده:

محمدرضا طاهری

ناشر چاپی:

انتشارات قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی، پیشینه و ادله اثباتِ مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه» ، «حکومت اسلامی » و «ولایت فقیه » جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهری بابادی، محمدرضا، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور : مبانی، پیشینه و ادله اثباتِ مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه» ، «حکومت اسلامی » و «ولایت فقیه » / نویسنده محمدرضا طاهری

مشخصات نشر : مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۳ .

مشخصات ظاهری : ۵ج؛ ۱۹/۵×۱۱ س م.

شابک : ۹- ۱۰۸ - ۲۹۹ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه .

مندرجات : ج. ۱.دین و سیاست. -ج. ۲. تعریف ولایت و... .-ج. ۳. ادلهٔ اثبات ولایت و... .

-ج. ۴ شبهات رایج. -ج. ۵. تطبیق ویژگی های روایی ولی فقیه.

موضوع : ولایت فقیه

شناسه افزوده : مؤسسهٔ انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره : BP ۸/۲۲۳ / ط ۱۸ م ۲ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۷۸۷۱۱

ص: ۱

اشاره

مبانی، پیشینه و ادلهٔ اثباتِ مباحث به هم پیوستهٔ

«ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و

«ولایت فقیه»

در اقوال فقهای شیعه

با تکیهٔ بیشتر بر اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر:

حضرت امام خمینی(قدس سره)

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای(مدظله العالی)

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری(رضوان الله تعالی علیه)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی سبحانی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله مصباح یزدی(دامت برکاته)

علامه محمدتقی جعفری(رضوان الله تعالی علیه)

و ...

جلد اوّل: دین و سیاست

رهیافت اعتقادی؛ ولایت فقیه

ویژه استادان

پاسخ گویی به سوالات دینی

رهیافت ۱۹ ، ولایت فقیه (جلد اول)

تهیه و تدوین: ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارهٔ تولیدات فرهنگی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحه آرا: محمود کریم پور

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطهر امام رضا (ع) صحن جمهوری اسلامی،

ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱۱ دورنگار: ۳۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱

رایانامه: eppasokh@aqrazavi.org

فهرست:

۴.۱.۱. آیاتی که به معرفی «انبیاء صاحب حکومت» و شیوهٔ حکمرانی آنان می پردازد

۷.۷. سنّت امام صادق(علیه السلام)

مقدمه

قال الرضا (علیه السلام): رحم الله عبدا أحیا أمرنا فقلت له: وکیف یحیی أمرکم؟ قال: یتعلم علومنا ویعلمها الناس... (۱)

عبد السلام می گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیازکردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست.

برای رسیدن به این مهم،کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیختهٔ

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۵۷ ، ح ۶۹

این ادارهٔ موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می گذارند.

این مجموعه کتاب ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیث می ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسر نور و ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از محضر آن امام همام (علیه السلام) به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

پیشگفتار

امام باقر(علیه السلام) فرموده اند: «بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ: عَلَی الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَهِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْ ءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَهِ.» (۱)

نیز، در بیان نورانی امام مهدی(عج) آمده است: «...وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ... .». (۲)

توجه دادن به امر خطیر ولایت و حکومت دینی از واقعیت هایی است که در قرآن کریم، به اجمال و در کلام اهل بیت(علیهم السلام)، به صورت مفصل تر و باصراحتِ بیشتر موج می زند. ایشان از شیعیان و پیروان خویش توقع دارند که در تمام زمینه های مرتبط با دین داری به ویژه بحث ولایت، اهلِ فهم و بصیرت باشند؛ این مهم در کلام فقهای شیعه، به ویژه اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، تجلی و وضوح بیشتری یافته است.

بایسته و شایسته است که مبلغان و نخبگان دینی، آن چنان که در کلام مقام معظم رهبری(مدظله العالی) عنوان شده است، در کِسوت افسران جنگ نرم عقیدتی، برای پاسداری از حریم عقیدتی شیعه و پاسخ گوییِ شبهات، به تدارک و ارائهٔ خوراک فکری و روحی متقَن و منطبق با فضای فکر و اندیشهٔ مخاطبانشان اقدام کنند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۴۸۴.

این تلاش ارزشمند، ان شاءالله، موجب زدودن شبهات، بصیرت افزایی (افزایش قدرت تشخیص راه از بی راهه)، صیانت از مرزهای عقیدتی، تداوم حرکت در طریقِ مستقیم ولایت و نجات در دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه خواهد شد.

در مجموعهٔ پیشِ رو، سعی شده است که اقوال مراجع عظام و علمای اَعلام معاصر، حول محور مباحث ولایت فقیه، گردآوری، دسته بندی و موضوع گذاری شود؛ به گونه ای که به بهترین وجه بتوان از آن ها استفاده کرد.

امید است در راه تحقق آرمان های اسلام عزیز، قدمی برداشته و به این سبب، در پیشگاه خداوند متعال، حدّاقلِ شکر نعمت زندگی در فضای وجودی ولایت را به جای آورده باشیم.

این مجموعه، با همت سرور گرامی جناب حجت الاسلام والمسلمین طاهری تنظیم شده است؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیافزاید.

۱. انسان در اسلام

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تفسیر انسان، تفسیر تاریخ، تحلیل حوادث حال و گذشته و آینده، تفسیر طبیعت، تبیین همهٔ علائقی که انسان را با دنیای بیرون از وجود او: جهان، انسان ها، اشیاء، مرتبط می کند و نیز فهم و درک آدمی از وجود خود و خلاصه همهٔ چیزهایی که نظام ارزشی جامعه را می سازد، و آن را بر ادارهٔ مطلوب خود قادر می کند، همه و همه از این جهان بینی الهی ریشه و مایه می گیرد و منشعب می شود. در اندیشهٔ الهی اسلام همهٔ هستی آفریدهٔ خداست و جلوه گاه علم و قدرت او و پوینده به سوی اوست، و انسان برترین آفریده و جانشین اوست.»(۱)

۱.۱. انسان؛ موجودی با استعدادهای بینهایت

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «انسان می تواند با استخراج گنجینه های استعداد که در نهاد اوست، خود را و جهان را که برای او آفریده شده به زیباترین وجهی بسازد و بیاراید؛ و با دو بال علم و ایمان به عروج معنوی و مادی نائل آید و نیز می تواند با تضییع یا به انحراف کشاندن این استعدادها جهنمی از ظلم و فساد در جهان بیافرینند. چراغ هدایت بشر، ایمان او به خدا و تسلیم او در برابر امر و نهی الهی است... .

۱- سخنرانی حضرتآیت الله خامنه ای(مدظله العالی) در چهل ودومین مجمع عمومی سازمان ملل، نیویورک، ۳۱شهریور۶۶.

پیغمبران مردم را به بندگی خدا، که پتکی بر سر خودخواهی و برتری جویی است، فرا خواندند و آیینی که بهشت صفا و آرامش را حتی پیش از بهشت اخروی به بشر ارزانی می داشت، بدو عرضه کردند و او را به مهار کردن غریزهٔ افزون خواهی و سلطه جویی تشویق نمودند، و از تباه شدن و هرز رفتن استعدادها و غلتیدن در لجن زار فساد اخلاقی برحذر داشتند، و سرچشمه های فضیلت و راستی و محبت و کار و ابتکار و دانش و آگاهی را در او جاری ساختند و یاد خدا و عشق به او را، که ضامن این همه و تعالی بخش روان اوست، بِدو تلقین کردند... .

آزادی، برابری انسان ها، عدل اجتماعی، خودآگاهی افراد جامعه، مبارزه با کژی و زشتی، ترجیح آرمان های انسانی بر آرزوهای شخصی، توجه و یاد الهی، نفی سلطه های شیطانی و دیگر اصول اجتماعی نظام اسلامی و نیز اخلاق و رفتار شخصی و تقوای سیاسی و شغلی، همه و همه ملهم و زاییدهٔ آن جهان بینی و برداشت کلی از جهان و انسان است. اسلام نظام های مبتنی بر زور و قلدری و زایندهٔ ظلم، جهل، اختناق، استبداد، تحقیر انسان و تبعیض نژادها، ملت ها، خون ها و زبان ها را رد می کند و غلط می شمرد، و با هر آن نظام و کس که به ستیزهٔ نظام اسلامی کمر بندد، با شدت و مقاومت می ستیزد، و به جز آنان با همهٔ انسان ها، چه هم کیش و چه ناهم کیش، به محبت و مساعدت امر می کند. بر چنین پایه ها و با چنین هدف هایی انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد و نظام جمهوری اسلامی را بنا نهاد.»(۱)

۱- سخنرانی حضرتآیت الله خامنه ای(مدظله العالی) در چهل ودومین مجمع عمومی سازمان ملل، نیویورک، ۳۱شهریور۶۶.

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اسلام یک مکتبی است که برای انسان سازی آمده، و ما باید ببینیم که این انسان، که به قول بعضی ماهیتِ ناشناخته است، این انسان چه ابعادی دارد و چه احتیاجاتی دارد؟ و اسلام که برای انسان سازی آمده است، آیا جهت حیوانی این را فقط می خواهد بسازد، یا جهت معنوی او را می خواهد بسازد، یا انسان می خواهد بسازد؟

...اسلام برای این انسانی که همه چیز است، یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت تا عالم الهیّت مراتب دارد، اسلام تز دارد، برنامه دارد اسلام. اسلام می خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشد آن طور که هست به او بدهد؛ حظّ طبیعت دارد، رشد طبیعی به او بدهد؛ حظّ برزخیت دارد، رشد برزخیت به او بدهد؛ حظّ روحانیت دارد، رشد روحانیت به او بدهد؛ حظّ عقلانیت دارد، رشد عقلانیت به او بدهد؛ حظّ الهیت دارد، رشد الهیت به او بدهد. همهٔ حظوظی که انسان دارد و به طور نقص است، الآن نرسیده است؛ ادیان آمده اند که این میوهٔ نارس را رسیده اش کنند؛ این میوه ناقص را کاملش کنند.»(۱)

- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) در تبیین جایگاه انسان می فرمایند:

«موجودات جهان تقسیم می شوند به جاندار و بی جان. موجودات بی جان هیچ گونه نقشی در ساختن خویش ندارند. آب و آتش و سنگ و خاک بی جان اند و هیچ نقشی در تکوین یا

۱- صحیفهٔ امام، ج ۴، ص۹و۱۰.

تکمیـل خویش ندارنـد؛ بلکه صـرفاً تحتِ تـأثیر عوامـل خارجی تکوین می یابنـد و تحتِ تأثیر همان عوامل احیاناً نوعی کمال کسب می کنند. از این موجودات هیچ گونه تلاشـی و فعالیتی در جهت ساختن یا پرداختن به خود مشاهده نمی شود؛ ولی [از] جانـداران،ماننـد گیاه و حیوان و انسان، یک سلسـله تلاش ها در جهت حفظ و صـیانت خود از آفات و در جهت جـذب مواد دیگر و در جهت تولید مثل مشاهده می شود.

...در انسان، همـهٔ قوای طبیعی و قوای شـعوری که در گیاه و حیوان هست، وجود دارد؛ به علاوهٔ یک سلسـله میل های اضافی، که قبلاً شـرح داده شـد و به علاوهٔ نیروی خارق العادهٔ عقل و اراده که سـرنوشت آینـدهٔ او را با مقیاس زیادی به دست خودش می دهد و خودش آیندهٔ خویش را انتخاب می کند و می سازد.

...نقش انسـان، هم آگاهانه است و هم آزادانه؛ یعنی انسان، هم به خود و محیط خود آگاه است و هم آنکه با توجه به آینـده، به حکم نیروی عقل و اراده، می تواند آزادانه، آیندهٔ خویش را به هر شکل که خود بخواهد انتخاب کند.

...گستردگی دایرهٔ سازندگی انسان نسبت به آینده اش از سه ویژگی در انسان سرچشمه می گیرد:

۱. وسعت دایرهٔ بینش و آگاهی؛

انسان با نیروی علم، دایرهٔ بینش و آگاهی خویش را از ظواهر و سـطح طبیعت عبور می دهد و تا اعماق درون آن گسترش می دهد و قوانین

طبیعت را می شناسد. با شناختن قوانین طبیعت، دست انسان برای ساختن طبیعت، آن چنان که با زندگی انسان سازگارتر باشد، باز می شود.

۲. وسعت دامنهٔ خواست ها... ؛

۳. استعداد خودساختگی ویژه ای که در انسان است و هیچ موجود دیگری در این جهت مانند او نیست... .

انسان در ناحیهٔ خصلت ها و خوی ها یک موجود بالقوّه است؛ یعنی در آغاز تولد، فاقد خوی و خصلت است؛ برخلاف حیوانات که هرکدام با یک سلسله خصلت های ویژه متولد می شوند. انسان چون فاقد هرگونه خوی و خصلتی است و از طرفی خوی پذیر و خصلت پذیر است، به وسیلهٔ خصلت ها و خوی هایی که تدریجاً پیدا می کند، یک سلسله ابعاد ثانوی، علاوه بر ابعاد فطری، برای خویش می سازد.

انسان یگانه موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم چهرهٔ او را به دست خودش داده است که هرطور می خواهد ترسیم کند؛ یعنی برخلاف اندام های جسمانی اش که کارش در مرحله رحِم به پایان رسیده است و برخلاف خصلت های روحی و اندام های روانی حیوانات که آنها نیز در مرحلهٔ قبل از تولد پایان گرفته است، اندام های روانی انسان، که از آنها به خصلت ها و خوی ها و ملکات اخلاقی تعبیر می شود، به مقیاس بسیار وسیعی پس از تولد ساخته می شود.

این است که هر موجودی، حتی حیوان، آن چیزی است که او را ساخته اند؛ ولی انسان آن

چیزی است که بخواهد باشد و... انسان یگانه موجودی است که خودش باید خویشتن را انتخاب کند که چه باشد.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

‘ما راه را به انسان [این موجود آزادِ خودساز] نشان دادیم تا او خود چه بخواهد و چه انتخاب کند. [از دو راه یکی را انتخاب خواهد کرد:] یا راهی که ما نشان داده ایم و سپاسگزار ما خواهد بود یا راه دیگر که راه ناسپاسی است.’(۱)»(۲)

- ایشان در جای دیگری مینویسند:

]فَجَعَلْناهُ سَمیعاً بَصیراً * انّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ امّا شاکِراً وَ امّا کَفوراً[؛(۳) از این بهتر و زیباتر، آزادی و اختیار انسان و ریشه و مبنای آن را نمی شود بیان کرد: ‘او را مورد آزمایش قرار دادیم، راه را به او نمایاندیم، آن وقت این خود اوست که باید راه خویشتن را انتخاب کند...’»(۴)

۲.۱. تکریم انسان؛ رکنِ جهانبینی اسلامی

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «جهان بینی و بینش اسلامی، فصول متعدّدی دارد... رکن دوم، تکریم انسان است؛ یا می توانیم به آن بگوییم انسان محوری. البته انسان محوری در بینش اسلامی، به کلی با اومانیسم اروپای قرون هجده و نوزده متفاوت

۱- انسان، ۳: (انّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ امّا شاکِراً وَ امّا کَفوراً).

۲- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۹۱ تا ۲۹۸.

۳- انسان، ۲و۳.

۴- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص۱۱۲.

است. آن یک چیز دیگر است، این یک چیز دیگر است. آن هم اسمش انسان محوری است؛ اما اینها فقط در اسم شبیه همند. انسان محوری اسلام، اساساً اومانیسم اروپایی نیست؛ یک چیز دیگر است:]أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ[.(۱)

کسی که قرآن و نهج البلاغه و آثار دینی را نگاه کند، این تلقی را به خوبی پیدا می کند که ازنظر اسلام، تمام این چرخ و فلک آفرینش، بر محور وجود انسان می چرخد. این شد انسان محوری. در آیات زیادی هست که خورشید مسخر شماست، ماه مسخر شماست، دریا مسخر شماست؛ اما دو آیه هم در قرآن هست که همین تعبیری را که گفتم،]سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ[؛(۲) همهٔ اینها مسخَّر شمایند، بیان می کند. مسخّر شمایند، یعنی چه؟ یعنی الان بالفعل شما مسخّر همه شان هستید و نمی توانید تأثیری روی آنها بگذارید؛ اما بالقوه طوری ساخته شده اید و عوالم وجود و کائنات به گونه ای ساخته شده اند که همه مسخّر شمایند. مسخّر یعنی چه؟ یعنی توی مشت شمایند و شما می توانید از همهٔ آنها به بهترین نحو استفاده کنید. این نشان دهندهٔ آن است که این موجودی که خدا آسمان و زمین و ستاره و شمس و قمر را مسخّر او می کند، ازنظر آفرینش الهی بسیار باید عزیز باشد. همین عزیز بودن هم تصریح شدهاست:]وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ[.(۳)

۱- لقمان، ۲۰: مگر نمی بینید که خدا هرچه را که در آسمان ها و زمین هست، رام شما کرد؟

۲- لقمان، ۲۰: خدا هرچه را که در آسمان ها و زمین هست، رام شما کرد؟

۳- اسراء، ۷۰: و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم.

این]کَرَّمْنـا بَنی آدَم[، بنی آدم را تکریم کردیم، تکریمی است که هم شامـل مرحلـۀ تشـریع و هم شامـل مرحلـۀ تکـوین است؛ تکریم تکوینی و تکریم تشـریعی با آن چیزهایی که در حکومت اسـلامی و در نظام اسـلامی برای انسان معین شـده؛ یعنی پایه ها، کاملاً پایه های انسانی است... .

حال براساس اینها یک نتایـج عملی به دست می آیـد و وظایفی برعهـدۀ انسان هایی که معتقد به این مبانی اند، قرار می گیرد. فرق نمی کنـد؛ چه حکومت اسـلامی باشـد و حاکمیت و قـدرت در دست اهلِ حق باشـد، چه حکومت اسـلامی نباشد. فرض کنیـد مثل دوران حکومت طاغوت باشـد یا انسانی باشـد که در بین کفّار زندگی می کند. این وظایفی که عرض می کنم، در هر دو حالت بر دوش یکایک انسان ها هست. این وظایف چیست که اینها نتایج عملی آن بینش است؟

...یـک وظیفه عبـارت است از عبودیت و اطـاعت خداونـد؛ چون عالَم، مالک و صاحب و آفریننـده و مـدبّر دارد و ما هم جزو اجزاء این عالمیم؛ لـذا بشـر موظف است اطاعت کنـد. این اطاعت بشـر به معنای هماهنگ شـدن او و با حرکت کلی عالم است؛ چون همۀ عالم]یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْض[؛(۱)]قالَتا أَتَیْنا طائِعین[.(۲) آسمان و زمین و ذرات عالم، دعوت و امر الهی را اجابت می کنند و براساس قوانینی که خدای متعال در آفرینش مقرّر کردهاست، حرکت می کنند. انسان اگر برطبق

۱- حشر، ۲۴: آنچه در آسمانها و زمین است، تسبیح گوی اویند.

۲- فصلت، ۱۱: گفتند: «ما از روی طاعت می آییم [و شکل می گیریم]!».

قوانین و وظایف شرعی و دینی که دین به او آموخته است عمل کند، هماهنگ با این حرکت آفرینش حرکت کرده؛ لذا پیشرفتش آسان تر است؛ تعارض و تصادم و اصطکاکش با عالم کمتر است؛ به سعادت و صلاح و فلاح خودش و دنیا هم نزدیک تر است. البته عبودیت خدا با معنای وسیع و کامل آن مورد نظر است؛ چون گفتیم توحید، هم اعتقاد به وجود خداست، هم نفی الوهیت و عظمت متعلق به بت ها و سنگ ها و چوب های خودساخته و انسان های مدعی خدایی و انسان هایی که اسم خدایی کردن هم نمی آورند؛ اما می خواهند عمل خدایی کنند.

پس در عمل، دو وظیفه وجود دارد: یکی اطاعت از خدای متعال و عبودیت پروردگار عالم؛ دوم سرپیچی از اطاعت «انداد الله»؛ هر آن چیزی که می خواهد در قبال خدا، بر انسان حکمروایی کند. ذهن انسان فوراً به سمت این قدرت های مادی و استکباری می رود؛ البته اینها مصادیقش هستند؛ اما یک مصداق بسیار نزدیک تر دارد و آن، هوای نفس ماست. شرط توحید، سرپیچی کردن و عدم اطاعت از هوای نفس است؛ که این «أَخْوَفُ مَا أَخَافُ»(۱) است... .

دوم، هدف گرفتن تعالیِ انسان است؛ تعالیِ خود و دیگران. این تعالی شامل تعالیِ علمی، تعالیِ فکری، تعالیِ روحی و اخلاقی، تعالیِ

۱- امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ طُولُ الْأَمَلِ وَ اتِّبَاعُ الْهَوَى»؛ بیمناک ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم، آرزوی دراز و پیروی از هوای نفس است. (أمالی المفید، ص ۳۴۵)

اجتماعی و سیاسی، یعنی جامعه تعالی پیدا کند، و تعالیِ اقتصادی است؛ یعنی رفاه امور زندگی مردم. همه موظّفند برای این چیزها تلاش کنند: گسترش و پیشرفت علم برای همه؛ حاکمیت اندیشهٔ سالم و فکر درست؛ تعالیِ روحی و معنوی و اخلاقی، خُلق کریم و مکارم اخلاق؛ پیشرفت اجتماعیِ بشری، نه فقط جنبه های معنوی و علمی و اخلاقی یک فرد؛ بلکه جامعه هم مورد نظر است و پیشرفت امور اقتصادی و رفاهی انسان ها، و بایستی مردم را به سمت رفاه و تمتّع هرچه بیشتر از امکانات زندگی پیش ببرند. این یکی از وظایف همه است؛ مخصوص دورهٔ قدرت و حکومت هم نیست؛ در دورهٔ حکومتِ غیرِخدا هم این وظیفه وجود دارد.»(۱)

– علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) دراینباره در تفسیر المیزان میآورند:

«در آیه]وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا[(۲) خداوند، خلاصه ای از کرامت ها و فضل خود را می شمارد، باشد که انسان بفهمد پروردگارش نسبت به وی عنایت بیشتری دارد؛ مع الأسف انسان این عنایت را نیز مانند همه نعمت های الهی کفران می کند... مقصود از تکریم در آیه، اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران

۱– بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲آذر۷۹.

۲– اسراء، ۷۰.

نباشـد... در این که خداونـد انسـان را به چه چیز گرامی داشـته که در آیه فوق به طور سربسـته می گویـد مـا انسـان را گرامی داشتیم، در میان مفسران گفت و گو است؛ بعضی [آن را] به خاطر اعطای قوهٔ عقل و نطق و استعدادهای مختلف و آزادی اراده می دانند؛ بعضی اندام موزون و قامت راست و... ؛ ولی روشن است که این مواهب در انسان جمع است و هیچ گونه تضادی با هم ندارند؛ بنابراین گرامیداشتِ خدا نسبت به این مخلوق بزرگ، با همهٔ این مواهب و غیر این مواهب است.

خلاصه اینکه انسان امتیازات فراوانی بر مخلوقات دیگر دارد که هریک از دیگری جالب تر و والاتر است.

روح انسان علاوه بر امتیازات جسمی، مجموعه ای است از استعدادهای عالی و توانایی بسیار برای پیمودن مسیر تکامل، به طور نامحدود.»(۱)

- علامه شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) نیز دراین باره می نویسند:

«از نظر اسـلام، مادرِ همـهٔ احساس های اخلاقی انسان، احساس کرامت و شـرف و عزت و قدرت و عظمت در درون خود و در خودِ واقعی خویش است؛ آن هم عزت و شرف و کرامت و قدرت و عظمت واقعی، و خودِ واقعی انسان [که] همان]نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روحی[(۲) است که خدای متعال

۱- علامهٔ طباطبایی(رحمت الله علیه)، ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص۲۱۵.

۲- حجر، ۲۹: «من از روح خود در انسان دمیدم.».

در قرآن بیان کرده است. انسان های کامل اسلام ازنظر اخلاق، یعنی انسان هایی که خود را بهتر از دیگران شناخته اند؛ شرف و کرامت را در ذات خودشان بیشتر از دیگران احساس کرده اند.»(۱)

«مسئلهٔ کرامت نفس و یا عزت نفس و تعبیراتی امثال اینها که در متون تعلیمات اسلامی وارد شده است... ، مسئله ای است که کمتر موردِتوجه واقع شده یا اساساً موردِتوجه واقع نشده است و حال آن که ما ریشه و مبنا و زیربنای اخلاق اسلامی را از همین جا می توانیم استنباط و استخراج کنیم، از نوعی بازگشت دادن انسان به خود و متوجه کردن او به شرافت و کرامت ذاتی خویش.»(۲)

«قرآن می گوید... با مکرّم داشتن این خود است که تمام اخلاق مقدسه در انسان زنده می شود و تمام اخلاق رذیله از انسان دور می گردد؛ و اگر این خود، کرامت پیدا کرد، شخصیت خودش را بازیافت و در انسان زنده شد، دیگر به انسان اجازه نمی دهد که راستی را رها کند دنبال دروغ برود، امانت را رها کند دنبال خیانت برود، عزت را رها کند دنبال تن به ذلت دادن برود، عفت کلام را رها کند دنبال غیبت کردن برود و امثال اینها.»(۳)

۱- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۴۲۶.

۲- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۶۵۳.

۳- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۴۰۵.

۲.اهداف پیامبران

۱.۲. بیدارسازی فطرت و برانگیختن عقل انسان

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «اولین کار پیامبر مکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، اِثارهٔ عقل است؛ برشوراندن قدرت تفکر است. قدرت تفکر را در یک جامعه تقویت کردن؛ این حلّال مشکلات است. عقل است که انسان را به دین راهبرد می دهد، انسان را به دین می کشاند. عقل است که انسان را در مقابل خدا به عبودیت وادار می کند. عقل است که انسان را از اعمال سفیهانه و جهالت آمیز و دل دادن به دنیا باز می دارد؛ عقل این است. لذا اول کار این است که تقویت نیروی عقل و خرد در جامعه انجام بگیرد؛ تکلیف ما هم این است.»(۱)

- حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی) در این باب، می فرمایند:

«پیامبران الهی، همگی پاسداران دل های مردم و شکوفاسازان فطرت آنان هستند:]وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ[(۲)، فکر و دل مردم، امانت های الهی اند که پیامبران از آنها محافظت می کنند؛ لذا موسای کلیم(علیه السلام) خطاب به فرعونیان چنین گفت:]أَنْ أَدُّوا إِلَیَّ عِبادَ الله إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمین[؛(۳) بندگان خدا را به من بسپارید که من

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در سالروز عید سعید مبعث، ۲۹تیر۸۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳- دخان، ۱۸.

برای شما رسول امین پروردگارم.»(۱)

- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) نیز در تفسیر نمونه می آورد:

«در خطبهٔ اول نهج البلاغه، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در عبارتی کوتاه و پرمعنی چنین آمده است: 'فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَآتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغِ وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ'؛(۲) خداوند رسولان خود را به سوی انسان ها فرستاد و انبیای خود را یکی پس از دیگری، مأموریت داد تا وفای به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند، و نعمت های فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند، از طریق تبلیغ بر آنان، اتمام حجت نمایند و گنجینه های اندیشه ها را برای آنها فاش سازند!

طبق روایات فوق، نه تنها معرفه الله که مجموع اسلام به صورت فشرده، در درون سرشت انسانی نهاده شده؛ از توحید گرفته تا رهبریِ پیشوایان الهی و جانشینان راستین پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی فروع احکام.

بنابراین، طبق تعبیری که در نهج البلاغه آمده، کار پیامبران شکوفاساختن فطرت ها و به یادآوردن نعمت های فراموش شدهٔ الهی، ازجمله سرشت توحیدی، و استخراج گنج های معرفت است که در درون جان و اندیشه انسان ها نهفته و مستور می باشد.»(۳)

۱- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۳۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص۴۵۴.

۲.۲. نفی حاکمیت مستکبران و تحقق آزادی

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «اسلام، دین توحید است و توحید یعنی رهایی انسان از عبودیت و اطاعت و تسلیم در برابر هرچیز و هرکس به جز خدا؛ یعنی گسستن بندهای سلطهٔ نظام های بشری؛ یعنی شکستن طلسم ترس از قدرت های شیطانی و مادی؛ یعنی تکیه بر اقتدارات بی نهایتی که خداوند در نهاد انسان قرارداده و از او، بهکارگیری آنها را همچون فریضه ای تخلف ناپذیر، طلب کرده است؛ یعنی اعتماد به وعدهٔ الهی در پیروزی مستضعفین بر ستمگران و مستکبرین به شرط قیام و مبارزه و استقامت؛ یعنی دل بستن به رحمت خدا و نهراسیدن از احتمال شکست؛ یعنی استقبال از زحمات و خطراتی که در راه تحقق وعدهٔ الهی، آدمی را تهدید می کند؛ یعنی مشکلات راه را به حساب خدا گذاشتن و خود را به پیروزی حتمی و نهایی امیدوار داشتن؛ یعنی در مبارزه، چشم به هدف عالی که نجات جامعه از هرگونه ستم و تبعیض و جهل و شرک است، دوختن و عوض ناکامی های شخصی و میان راهی را نزد خدا جستن و خلاصه یعنی خود را مرتبط و متصل به اقیانوس لایزال قدرت و حکمت الهی دیدن و به سمت هدف اعلا، با امید و بی تشویش شتافتن.» (۱)

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(رحمت الله علیه)، ۱۰خرداد۶۹.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «]وَ یَضَعُ عَنهُم اِصرَهُم[(۱): بر میدارد، بارِ گران جهالتها، بار گران سنتهای غلط، بار گران نظامهای پلید غیرانسانی، بار گران دیکتاتوریها و استبدادها و زورگوییها و استثمارها، هر بار گرانی را از دوششان برمیدارد.]وَ الاَغلالَ الَّتی کانَت عَلَیهِم[(۲) غـل و زنجیرهـایی که به پای اینهاست، باز میکنـد. چه غل و زنجیری مگر بوده؟ آیا وقتی پیغمبر مبعوث شد، به پای همهٔ مردم مکه، هرکدام یک زنجیر بسته شده بود؟ به گردنشان یک غل گذاشته بودند؟ همه زندانی بودند؟ خب معلوم است که غـل و زنجیر آهنی نبود. غـل و زنجیر بود؛ چه غـل و زنجیری؟ خودت فکر کن و پیـدا کن. چه غـل و زنجیری بـود بر دسـت و پـا و گردن ایـن مردم؟ غلهـا و زنجیرهـای اسـارت، غـل و زنجیر زورشـنویها، غـل و زنجیر سـنتها و مقررات و تحکمات بشـری؛ پیغمبر میآیـد، اینها را باز میکند. اینها چیست جز تشـکیل یک نظام انسانی و توحیدی.]وَ الاَغلالَ الَّتی کانَت عَلَیهِم فَالَّذینَ آمَنوا بِهِ[(۳) پس آن کسانی که ایمان آوردنـد و بگرونـد به این پیامبر،]وَ عَزَّروهُ[او را بزرگ بدارند و ارجمند،]وَ نَصَروهُ[او را یـاری کننـد،]وَ اتَّبَعُوا النّورَ الَّذی اُنزِلَ مَعَهُ[نور و فروغ روشـنگری که بـا او نازل شـده، یعنی این قرآن، آن را پیروی کنند، دنباله روی بکنند،]اُولئِکَ هُمُ المُفلِحونَ[:(۴)

۱- اعراف،۱۵۷.

۲- اعراف،۱۵۷.

۳- اعراف،۱۵۷.

۴- اعراف، ۱۵۷.

آنانند پیروزمندان؛ آنانند برخورداران از فلاح و به هدف و مقصد رسیدگان.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «انسان، تنها در برابر ذات اقدس حق بایـد تسـلیم باشـد و از هیـچ انسانی نبایـد اطاعت کند، مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد و بنابراین هیچ انسانی هم حق ندارد انسان های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شـناخت خود که بسیار ناقص است یا بنا به خواسته ها و امیال خود تنظیم نمایـد. و از این اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری برای بشـر تنها در اختیار خدای تعالی است، همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقرر فرموده است و سـعادت و کمال انسان و جوامع تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیا به بشر ابلاغ شده است.»(۲)

- تبیین این بحث از کلام حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی شنیدنی است: «رسیدن به سعادت، آرزوی همه انسان هـاست؛ چنـان که بهره منـدی از آزادی نیز یکی از خواسـته هـا و آرمان های بشـر بوده و هست. ازآنجاکه آزادی، وصـفی از اوصاف نفسانی انسان است، با تعدّد و

۱- آیت الله خامنه ای(مدظله العالی)، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۵۳.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۵، ص ۳۸۸.

تفاوت انسان شناسی ها، معنا و مفهوم آن متعدد می گردد. هستی شناسی و جهان بینی هر شخص، انسان شناسی او را تحت تأثیر خود قرار می دهد و هر انسان شناسی خاص، مفهوم ویژه ای از آزادی به ما عرضه می کند. ازاین رو، آزادی از نظر اسلام با آزادی مورد نظر مکاتب غربی، غیردینی، و غیراسلامی تفاوت فراوان دارد؛ زیرا پایه های شناختی اسلام و مکاتب دیگر دربارهٔ جهان و انسان و سعادت او متفاوت می باشند.

روشن است که آزادی، هیچ گاه نمی تواند مطلق و نامحدود باشد؛ چرا که اوصاف هر موجودی تابع خود آن موجود است؛ موجود محدود، وصف محدود دارد و موجود نامحدود، وصف نامحدود... اگر هستی یک شیء، محدود باشد و ما برای او اوصاف نامحدودی فرض کنیم، لازمه اش، تجاوز وصف از موصوف می شود که امر محالی است؛ یعنی وصف، در جایی حضور داشته باشد که موصوفش حضور ندارد و این فرض، فرض محال است.

آنچه تاکنون تاریخ بشر نشان داده و آنچه که انسان دربارهٔ افراد عادی و انسان های عصر خود دیده و می بیند، این است که اکثر انسان ها از روی طبع خود، مایل به تعدّی و افزون گرایی اند.»(۱)

«قرآن کریم، افزون طلبی طبیعت انسان و هَل مِن مَزید گویی او را تصدیق نموده و در بیش از پنجاه مورد، انسان ها را مذمت کرده است که

۱- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، ص۲۵و۲۶.

نکوهش در همه آن موارد، به طبیعت انسان برمی گردد... هیچ انسانی حق ندارد خود را بفروشد و خود را بندهٔ دیگران کند و آزادی اش را بـه بردگی تبـدیل نمایـد؛ همـانگونه کـه حیـات انسـان، ودیعهٔ الهی اسـت و هیـچ شخصـی حق نـدارد دست به خودکشی باطل بزند؛ زیرا انتحار، خیانت در امانت حیات است.»(۱)

- ایشان در جمع بندی بحث میفرمایند:

«پس این چنین نیست که انسان، آزادِ مطلق باشـد و هر کاری را که خواست، انجام دادنش صـحیح باشـد:]أَیَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدی[.(۲) آزادی به معنـای بی بنـدوباری و رهـایی مطلق را نه عقـل می پـذیرد، نه فطرت، نه دین و نه جوامع انسـانی. انسان در عین آزاد بودن، در ابعاد اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و نظامی، حدومرزهایی دارد که باید آنها را رعایت کند و اگر نکنـد، در همه جـای دنیـا برای او تنـبیه و مجـازاتی وجود دارد و اگر چنین نباشـد، هرج ومرج و فسـاد، همه جوامع را به نابودی می کشد.»(۳)

«... سـخن به اینجا می رسد که تعیین کنندهٔ محدودهٔ آزادی انسان در شـئون اعتقادی، حقوقی، اعمال، احوال و سـنت و سیرت کیست؟

پاسـخ منطقی سؤال فوق این است که تنهـا کسـی می توانـد حـدود آزادی انسان را معین سازد، که برای اصل هستی او حـد و مرزی قرار داده و

۱- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، ص ۲۹ و ۳۰.

۲- قیامت، ۳۶.

۳- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، ص۲۸.

او را محدود و متناهی آفریده است؛ زیرا تنها او به مخلوق خویش آگاه است و می تواند آزادی متناسب با کمال را برای او مشخص سازد. خداوندی که برای هر چیز، اندازه ای خاص قرار داده است:]إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَر[.(۱) خدایی که انسان موصوف را دارای حد آفریده، محدودهٔ آزادی او و دیگر اوصافش را نیز خود او معین می سازد.»(۲)

۳.۲. تحقق حیات طیّبه

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم[؛(۳) خدا و پیامبر، شما را به زندگی و مایهٔ حیات طیب و پاکیزه دعوت می کنند. حیات پاکیزه، فقط خوردن و لذت بردن و شهوت رانی نیست؛ اینکه دعوت خدا و رسول را نمی خواست. نفس هر انسانی، او را به زندگی حیوانی دعوت می کند. همهٔ حیوانات دنبال غذا و اطفای شهوت حرکت می کنند و برای شکم و ساعتی بیشتر زنده ماندن، مبارزه می کنند. حیات طیبه، عبارت از این است که این زندگی در راه خدا و برای رسیدن به هدف های عالی باشد. هدف عالی انسان فقط این نیست که شکمی را به هر شکلی پر کند؛ این کمترین چیزی

۱- قمر، ۴۶.

۲- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، ص۲۹و۳۰.

۳- انفال، ۲۴: «ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید؛ هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد.»

است که یک حیوان می توانـد به عنوان هـدف خود انتخاب کند. برای انسان، هدف اعلی عبارت از وصول به حق، رسـیدن به قرب بـاری تعـالی و تخلق به اخلاـق الهی است. انسان برای رسـیدن به آن چنان هـدفی، ابزارهای مادی و معنوی را لازم دارد. غذا لازم است؛ اما برای این [است] که انسان به سمت هدف حرکت کند.

نظـام اسـلامی، علاـوه براینکه هـدف هایی بالاتر از هـدف های مادی دارد؛ یعنی در نظام اسـلامی، یک انسان فقط با پرشـدن شکم خوشـبخت نیست؛ باید زندگی مادی و رفاه و امنیت او تأمین باشد؛ همچنین اصـرار دارد که روح و دل انسان می باید از یک صـفا و تلألؤ و نورانیت و برادری و فـداکاری نسـبت به انسان های دیگر و عبودیت و بنـدگی و اخلاص نسـبت به خدای متعال برخوردار باشد.

اگر ما به احکام اسلامی عمل بکنیم، اگر جامعهٔ اسلامی، ایمان اسلامی را همراه با عمل به مقررات و قوانین الهی تعقیب بکند، همان چیزی اتفاق خواهد افتاد که بشریت در طول تاریخ به دنبال آن بوده است. یعنی چه؟ یعنی آسایش و رفاه مادی همراه با تکامل و پیشـرفت و عروج معنوی. بشـر حیوان نیست که علف جلوی او بریزند و برایش کافی باشد. انسان می خواهد باصـفا و نورانی باشد. انسان از نورانیت و صفا و بندگی خدا احساس لذت روحی می کند.

شما وقتی عبادت می کنیـد، دعایی را باحال می خوانیـد، نمازی را باتوجه اقامه می کنید، انفاقی به یک مسـتحق می کنید، می بینید چه

لـذتی می بریـد و چه حالت احتظاظی به شـما دست می دهـد. این لـذت را با خوردن نمی شود به دست آورد. انسان هایی که طعم بنـدگی خـدا را چشـیده انـد، که هر انسـان مؤمنی در طول زنـدگی، کم وبیش حالات این طوری برایش پیش می آیـد؛ بعضـی کم، بعضـی زیاد، در آن لحظهٔ توجه به خدا، عبادت خدا، مناجات، گریه برای خدا و در مقابل خدا، لذتی احساس می کنند که حاضرند دنیا و مافیها را بدهند، برای آنکه این لذت برای آنها بماند.

اسـلام می خواهـد انسان ها را آن چنان بالا ببرد، دل ها را آن چنان نورانی کند، بدی ها را آن چنان از سـینهٔ من و شـما بیرون بکند و دور بیندازد که ما آن حالت لذت معنوی را در همهٔ آنات زندگی مان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتی در محیط کـار، در حـال درس، در میـدان جنـگ، در هنگـام تعلیم و تعلم و در زمـان سازنـدگی احسـاس کنیم. خوشـا آنان که دایم در نمازنـد، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خـدا، در حال خوردن و آشامیـدن هم باز به یاد خدا. این گونه انسانی است که در محیط زنـدگی و در محیط عالم، از او نور پراکنـده می شود. اگر دنیا بتوانـد این طور انسان هایی را تربیت کنـد، ریشـهٔ این جنگ ها و ظلم ها و نابرابری ها و پلیدی ها و رجس ها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است.»(۱)

- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

۱- سـخنرانی رهـبر معظـم انقلاب(مـدظله العـالی)، در اجتمـاع بزرگ مردم مشـهد و زائران حضـرت رضـا(علیـه السـلام)، ۲۹فروردین ۷۰.

(حفظه الله تعالی)، در تفسیر نمونه در تبیین این مفهوم قرآنی مینویسند: «حیات طیّبه، یعنی زندگی پاکیزه از هر نظر؛ پاکیزه از آلودگی ها، ظلم ها و خیانت ها، عداوت ها و دشمنیها، اسارت ها و ذلت ها و انواع نگرانی ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد.»(۱)

در تشریح راه دستیابی به این افق زیبای قرآنی نیز می فرمایند:

«نتیجهٔ عمل صالحِ مولودِ ایمان، در این جهان، حیات طیّبه است؛ یعنی تحقّق جامعه ای قرین با آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، دوستی، تعاون و مفاهیم سازندهٔ انسانی خواهد بود، و از نابسامانی ها و درد و رنج هائی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصارطلبی به وجود می آید و آسمان زندگی را تیره و تار می سازد، در امان است.»(۲)

۴.۲. توحید؛ موضوع دعوت انبیا

۱.۴.۲. عبودیت فردی و نپذیرفتن خدایی، جز الله

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «ما معتقدیم و این جزو بدیهیّات اسلام، بلکه بدیهیّات همهٔ ادیان است که انسان،

۱- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، برگزیده تفسیر نمونه،ج ۲، ص۵۹۸.

۲- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص۴۲۲ و ۴۲۳.

فقط در سایهٔ ارتباط و اتصال با حق تعالی است که می تواند به تکامل و تعالی دست پیدا کند... مکرر عرض کرده ایم که سرّ مسئله در این است که انسان بتواند خودش را به عبودیت الهی متّصف کند. عبد، یعنی تسلیم اراده و حکم خدا و شریعت الهی [شدن]. لُبّ تمام دستورات و احکام و فرامین الهی و شرایع انبیا، همین یک کلمه است و پیامبران خدا، قبل از آنکه مقام نبوت برای آنها انتخاب بشود و خدای متعال آنها را به نبوت سرافراز کند، به عبودیت سرافراز کرده است. در یک روایت است که: «إِنَّ الله اتَّخَذَ مُحَمَّداً(صلی الله علیه و آله و سلم) عَبْداً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ نَبِیّا»؛(۱) اول، خدای متعال او را خلعت عبودیت پوشانید و بعد، به مرحله و رتبهٔ نبوت فایز کرد.

کأنه این، در هر تعالی ای مقدمهٔ لازم و شرط اصلی است. در هر اندازهٔ تکاملی، عبودیت شرط اصلی است؛ البته، عبودیت هم مراحلی دارد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «روح عبودیت و احساس بندگی در مقابل خداوند، همان چیزی است که انبیای الهی از اول تا آخر، تربیت و تلاششان متوجه این نقطه بوده است، که روح عبودیت را در انسان زنده کنند. سرچشمهٔ همهٔ فضائل انسانی و کارهای خیری که انسان ممکن است انجام بدهد، چه در حوزهٔ شخصی، چه در حوزهٔ اجتماعی و عمومی،

۱- الکافی، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به مناسبت عید سعید فطر، ۷اردیبهشت۶۹.

همین احساس عبودیت در مقابل خداست. نقطهٔ مقابل این احساس عبودیت، خودبینی و خودخواهی و خودپرستی است؛ منیّت است. این منیّت است که در انسان، منشأ همهٔ آفات اخلاقی و عوارض و نتایج عملی آنهاست. منشأ همهٔ این جنگ ها و کشتارهای عالم، و ظلم هایی که به وقوع می پیوندد و منشأ همهٔ فجایعی که در طول تاریخ اتفاق افتاده، و شما خوانده اید، شنیده اید یا امروز مشاهده می کنید، احساس منیّت و خودخواهی و خودبینی در مجموعه ای از انسان هاست که سرچشمهٔ این فساد و نابسامانی، در زندگی آنهاست.

عبودیت، نقطهٔ مقابل این خودخواهی و منیّت و خودپرستی است. اگر این خودبینی و خودخواهی در مقابل خداوند متعال باشد، یعنی انسان خود را در مقابل پروردگار قرار بدهد، نتیجهٔ آن در انسان، طغیان است؛ طاغوت. طاغوت هم فقط پادشاهان نیستند؛ هرکدام از ما انسان ها ممکن است در درون خودمان، خدای نکرده، یک طاغوت و یک بت تربیت کنیم و پرورش بدهیم. در مقابل خدا سرکشی کردن و خودبینی داشتن، نتیجه اش عبارت از رشد طغیان در انسان است. اگر این خودبینی در مقابل انسان های دیگر باشد، نتیجه اش می شود نادیده گرفتن حقوق دیگران؛ تجاوز و دست درازی به حقوق این و آن. اگر این خودبینی در مقابل طبیعت واقع بشود، نتیجه اش می شود تضییع محیط طبیعی؛ یعنی آنچه که امروز بحق دربارهٔ مسئلهٔ محیط زیست در

دنیا اهتمام هست. نادیده گرفتن محیط طبیعی زیست انسان هم، نتیجهٔ طغیان، خودبینی و خودخواهی در مقابل طبیعت است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «معنا و روح توحید عبارت است از اینکه انسان از غیرخدا عبودیت نکند و در مقابل غیرخدا، جبههٔ بندگی به زمین نساید. این معنای عبودیت کامل و خالص است. حال شما اگر با چشم روشن بینانه و آگاهانه و مسلح به دانش های مربوط به زندگی بشر، علوم اجتماعی و علوم تربیتی و امثال ذلک، به این عنوان نگاه کنید، خواهید دید که دایرهٔ عبودیت، دایرهٔ وسیعی است. قیدوبندهایی که به بشر بسته می شود، هر یک نوعی عبودیت برای انسان به وجود می آورد. عبودیت نظام های اجتماعی غلط، عبودیت آداب و عادات غلط، عبودیت خرافات، عبودیت اشخاص و قدرت های استبدادی، عبودیت هواهای نفسانی، که این از همه رایج تر است، و عبودیت پول، زر و زور. اینها انواع عبودیت است.

وقتی می گوییم "لااله الاالله، وحده لاشریک له"، یعنی توحید خالص. معنایش این است که همهٔ این عبودیت ها به کنار رود که اگر چنین شود، فلاح و رستگاری، حقیقتاً حاصل خواهد شد. اینکه فرمود: "قُولُوا لَا إله إلّا الله تُفلِحُوا"،(۲) این فلاح، یک فلاح حقیقی است. فقط فلاح سیاسی نیست، فقط

۱- خطبه های نماز جمعهٔ تهران به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، ۲۱مهر ۸۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲: بگویید «لا اله الا الله» تا رستگار شوید.

فلاح اجتماعی نیست، فقط فلاح معنوی نیست، فقط فلاح روز قیامت نیست؛ بلکه فلاح دنیا و آخرت است. این یک نکته در باب ممیزه های اسلام و نکات برجستهٔ دعوت اسلامی [است] که به یک تعبیر دیگر هم می شود بیانش کرد و آن عبارت است از اسلام، تسلیم، اسلام وجه الله و تسلیم خدا بودن. این هم یک جانب دیگر و یک بعد دیگر همان توحید است. این مثلاً یکی از آن ممیزه های دعوت اسلامی است. هرجا این باشد، اسلام است. هر جا نقطهٔ مقابل این باشد، جاهلیت است. هر جا بین این دو قرار داشته باشد، بین اسلام و جاهلیت است؛ اسلام خالص نیست، اسلام کامل نیست، اسلام نیمه کاره ممکن است باشد.

... اگر قرار باشد که به اسم اکتفا کنیم، این دیگر اسلام نیست. باید توحید به معنای حقیقی کلمه و تسلیم در مقابل پروردگار رواج پیدا کند. باید نظام اجتماعی؛ نظامی عادلانه و نظام اخلاقی جامعه؛ نظامی انسانی و عاطفی و مبتنی بر فضائل باشد. در مقابل هرچه غیرخدا، تسلیم و عبودیت نباشد، تبعیت نباشد، نفوذپذیری نباشد... باید مبارزه با بت ها، از جمله بت نفس، رایج باشد. نمی گوییم که انسان ها یکسره تبدیل به فرشته شوند؛ اما یکسره تبدیل به انسان هایی شوند که در این راه تلاش و مبارزه می کنند. نفس این مبارزه، تقوا نامیده می شود. هر انسان و هر جامعه ای که چنین تلاش و مبارزه ای بکند، متقی و پرهیزکار است.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید مبعث، ۱۰دی۷۳.

- مرحوم علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) در تفسیر المیزان ذیل آیهٔ]وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا الله وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی الله وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ[(۱) می نویسند:

«... جمله]أَنِ اعْبُدُوا الله وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ[، بهطوری که از سیاق بر می آید، بیان [هدف] بعثت رسول است و معنایش این است که حقیقت بعثت رسول، جز این نیست که بندگان خدای را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند. زیرا امرونهی از یک بشر به سایر افراد بشر، مخصوصاً وقتی که آمر و ناهی، رسول باشد جز دعوت عادی، معنای دیگری ندارد و معنایش الجاء و اضطرار تکوینی نیست... بلکه دعوت نبوی هم مانند سایر دعوت ها، عادی است. خداوند هم به خاطر آن، اشخاصی را مبعوث می کند تا شما را به عبادت خدا و دوری از طاغوت ها دعوت کنند و حقیقت این دعوت، انذار و تبشیر است.»(۲)

- همچنین استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه) در کتاب انسان کامل می نویسند:

«اسلام می گوید: از دنیا و مادیات آن استفاده کنید؛ اما آن را خواستهٔ نهایی و معبود خود قرار ندهید؛ زیرا هرچه را بپرستید در حد همان چیز باقی خواهید ماند. برای ساختن انسانی کامل، اسلام ما را از همهٔ پرستش ها جز خداپرستی منع می کند و می گوید: انسانی که در این عالم چیزی غیر از خدا را پرستش می کند، یک انسان معیوب و مسخ شده است.»(۳)

۱- نحل، ۳۶.

۲- علامه طباطبایی(رحمت الله علیه)، ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص۳۵۴.

۳- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، انسان کامل، ص۳۵.

۲.۴.۲. تلاش برای تحقق توحید در اجتماع

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «توحید بزرگترین پیام پیغمبران است. خُب، توحید را چه میفهمند امروز و چه تلقین کردند به ملتهای اسلامی در معنای توحید؟ فکر میکنند توحید فقط همین است که انسان در دلش بگوید خدا یک است و دو نیست و معتقد باشد در ذهن خودش که این عالم یک صانعی(آفریننده) دارد و شریکی ندارد، همین است فقط معنای توحید؟ خُب، اگر رسول خدا میخواست این را تبلیغ بکند، این قدر دعوا با مشرکین قریش نداشت؛ این همه مسئله با کفار نداشت. پیغمبر اسلام توحید را جور دیگری معنا میکند: توحید عبارت است از حاکمیت الله بر زندگی انسان ها؛ نه فقط اینکه انسان معتقد باشد که یک خدایی هم هست. خب، خود کفار قریش مگر معتقد به خدا نبودند؟ البته آنها شریک قائل بودند برای خدا؛ آن شرکا را هم شفعای خودشان میدانستند پیش پروردگار. توحید به آن حاقّ معنای توحید، عبارت از این است که در جامعه حاکمیّت خدا باشد. خب حاکمیّت خدا به چیست؟ حاکمیّت خدا به این است که اولاً قوانین الهی در جامعه جاری بشود، آن چیزی که قانون الهی است، او در جامعه اجرا بشود؛ نه قوانین بشری، قوانین منطبق باشد با کتاب الله؛ این اول. دوم اینکه آن کسانی در رأس حکومت قرار بگیرند که خلفاءالله باشند.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۱۸اردیبهشت۷۷.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «هدف تمام پیامبران، کشاندن مردم به صراط مستقیم است و صراط مستقیم هم یعنی عبودیت؛ "وَ أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ". باید مردم را به عبودیت الهی که همان صراط مستقیم است، سوق دهید. البته این عبودیت، در زمینهٔ اخلاق، در زمینهٔ عمل فردی و در زمینهٔ عمل اجتماعی کاربرد دارد که وقتی بحث عمل اجتماعی پیش آمد، آن وقت بحث های سیاسی، تحلیل های سیاسی، تبیین سیاسی، هم در حوزهٔ کار شما قرار می گیرد.

اشتباه کسانی که در گذشته مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار میگذاشتند، در این بود که عبودیت را به منطقهٔ فردی منحصر می کردند. آنها اینجا را غلط می فهمیدند و غلط عمل می کردند. بله! هدف، کشاندن مردم به عبودیت است؛ منتها عبودیت منطقهٔ وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه، به عمل شخصی منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل یک مجموعهٔ عظیم انسانی و مردم یک کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضع گیری های سیاسی مشمول بحث عبودیت شد، آن وقت دعوت شما هم می تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد... .

وقتی معنای عبودیت الهی این شد که انسان از انداد الله اجتناب کند و تبری جوید، باید از همهٔ اشکال آن تبری جوید. انداد الله، یک وقت نفس پلید انسانی است که درون اوست؛ "نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْک"،(۱) یک وقت شیطان است که

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۴.

در دعـای صـحیفهٔ سـجادیه می گوییـد که: 'او را در وجـود من مسـتقر کردی و به چیزی که مرا از آن متمکن نکردی، تمکن بخشـیدی.' یـک وقت هم شـیطان هـای قدرتمنـد عرصـهٔ سیاسـی انـد که برای اغوا و راهزنی و تسـلط و ضـربه زدن و به جهنم کشاندن ملت ها و شعوب بشری منتظر نشسته اند. انداد الله اینهایند. دعوت به عبودیت، نفی اینها را می طلبد.»(۱)

– حـال بایـد دیـد در تحقق این عبودیت، ایجاد حکومت الهی، چه نقشـی دارد. این بخش از بحث را از کلام آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر نمونه ببینید:

«جملهٔ]یَعْبُدُونَنِی،لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئا[(۲) مفهومش این است: هدف نهائی از فراهم آمدن حکومت عدل، ریشه دار شدن آئین حق، گسترش امن و آرامش، همان اسـتحکام پایههای عبودیت و توحیـد است که در آیه دیگر قرآن، به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است:]وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ[؛(۳) من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند.

ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر، گروهی را متوجه حق نمود، ولی تعمیم این مسئله در جامعهٔ انسانی، جز از طریق تأسیس حکومت صالحانِ باایمان امکان پذیر نیست؛ به همین دلیل انبیاء بزرگ همتشان تشکیل چنین

۱– بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با علما و روحانیون در آستانهٔ ماه مبارک رمضان، ۳بهمن۷۶.

۲– نور، ۵۹.

۳– الذاریات، ۵۶

حکومتی بوده؛ مخصوصاً پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) در نخستین فرصت ممکن، یعنی به هنگام هجرت به مدینه، اقدام به تشکیل نمونه ای از این حکومت کرد.

از اینجا نیز می توان نتیجه گرفت که چنین حکومتی تمام تلاش ها و کوشش هایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هرگونه شرک است.

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی حکومت صالحان و تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرک، این نیست که در چنان جامعه ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت؛ بلکه مفهومش این است که نظام حکومت در دست مؤمنان صالح است و چهره عمومی جامعه خالی از شرک؛ وگرنه مادام که انسان، دارای آزادی اراده است، ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی، احیاناً افراد منحرفی وجود داشته باشند.»(۱)

۱- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج۱۴، ص۵۳۲.

۳.ضرورت تشکیل حکومت از منظر عقل و روایات

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «مردم وقتی به طور دسته جمعی زندگی می کنند، غیر از مسائل شخصی، غیر از آن چیزهایی که به ارادهٔ یک شخص محوّل می شود و از عهدهٔ یک شخص برمی آید؛ یک سلسله مسائل دسته جمعی دارند؛ عیناً مثل یک عده مسافر. یک وقت انسان تنها مسافرت می کند؛ هر جا می خواهد فرود می آید، هر جا می خواهد سوار می شود، با هر سرعتی بخواهد حرکت می کند، هر چی بخواهد و بتواند می خورد و می نوشد. اختیار او با خود اوست. اما یک وقت یک عده با هم حرکت می کنند؛ اینجا غیر از مصلحت هر شخص، مصلحت جمع مطرح است. اگر این اجتماعی که با هم مسافرت می کنند و به هم احتیاج دارند، بخواهند به مقصود خودشان برسند و آن هدفی را که به خاطر آن با هم دسته جمعی راه افتادند، آن هدف را به دست بیاورند، دیگر ممکن نیست هر یک از افراد بگوید من دلم می خواهد پهلوی این قهوه خانه فرود بیاییم یا با این سرعت حرکت بکنیم یا با این جور وسیله ای به طرف سرمنزل برویم. اینجا چون مصلحتِ همه مطرح است، رأی همه یا رأی بیشترین افراد، ملاک عمل قرار می گیرد. مصالحی در اینجا وجود دارد که آن مصالح غیر از مصالح یک شخص به تنهایی است. مصلحت یک شخص شاید این است که در بهترین رختخوابها استراحت کند،

در یک اتاق راحتِ تنها و دربسته زندگی کند یا به قدری که اشتهای او اقتضا می کند، غذا صرف کند. اما وقتی یک جمع با هم مسافرت می کنند، وقتی امکانات کم هست، دیگر نمی شود به یک نفر اجازه داد که تنها یک اتاق را، یک رختخواب راحت و کامل را، یک غذای کامل و اسراف آمیز را بخورد. اینجا مصلحتی وجود دارد که از مصلحت یک فرد بالاتر است و این چیزی است که همهٔ عقلای عالم هم این را قبول کردند. همهٔ کسانی که احساس می کنند در بین یک جمعی باید زندگی بکنند، تنها نمی شود زندگی کرد، همان طور که دیگران به ما احتیاج دارند، ما هم به کمک دیگران، به راهنمائی دیگران، به مغز دیگران، به دست دیگران احتیاج داریم، کسانی که این حقیقت را قبول کردند این را هم قبول کردند که فکر یک نفر، هوس یک نفر، تمایلات یک نفر در میان این جمع کثیر، نمی تواند برای دیگران تکلیف معین بکند. مصالح همه را باید حساب کرد، خواستهای همه را باید دید، مسائل همه را باید جمع زد و از جمع بندی شدهٔ اینها یک خط مشیی، یک برنامه ای را انتخاب کرد.

کی این کار را بکند؟ چه کسی است که مصالح عمومی را دست او باید سپرد تا مصالح عمومی را او انجام بدهد؟ چه کسی است که مثل مبصر سر کلاس، اگر کسی به حقوق دیگران تجاوز کرد، او آن را سرجای خود بنشاند؟ چه کسی است که دیگران را تشویق کند، راهنمائی کند، تهدید کند، اجازهٔ تجاوز به حقوق یکدیگر

را ندهـد، انـدازه هـا را معین بکنـد، او کیست؟ او حکـومت است. لـذا حکـومت یکی از غریزی ترین و اصـلی ترین نهادهـای اجتماعات انسانی است که از دیرباز انسانها احساس کردند که به یک چیزی به نام حکومت احتیاج دارند.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «بدون تشـکیل حکومت و بدون دسـتگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می آیـد، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد.»(۲)

- موضـوع «علـت نیـاز انسـان بـه حکـومت»، هر چنـد در نگـاه اول، مسـئلهای صـرفاً علمی به نظر میرسـد؛ ولی به دلیـل ثمرات کاربردی بسیارش همیشه مورد توجه کارشناسان دینی قرار داشته است. استاد شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) درتشریح موضع گفت وگو می نویسند:

«نیـاز انسـان به حکومت، حکومت به معنـای اعم عرض می کنیم، مـا به نوع نظـامش کار نـداریم، فقط معلول زنـدگی طبقاتی است؟ یا نه، معلول آن زندگی اجتماعی است که با یک سلسله قوانین موضوعه اداره بشود؛ نه با یک سلسله

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه، ۷دی۶۳.

۲- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۲۷.

قوانین غریزی و طبیعی؟ در حیوانات هم به یک معنا، که اینها البته اسمش را دولت و حکومت نمی گذارند، وجود دارد؛ منتهی چون همه چیزش غریزی است، ما به آنجا کاری نداریم. آیا در زندگی انسان ها، قوانین باید حاکم باشد یا نباید حاکم باشد؟ قهراً قانون باید حاکم باشد؛ ولو اینکه گروهی باشند که منبعث از خود مردم و نمایندهٔ خود مردم هستند، اینها باید متصدّی اجرای قانون باشند؛ یعنی فلسفهٔ اصلی حکومت و دولت، این است که جامعهٔ بشری نیاز به قانون وضعی دارد؛ یعنی قوانینی که مردم از روی اختیار باید آن را عمل کنند؛ یعنی قوانینی که از ناحیه طبیعت مجبور به عمل کردن آن نیستند.

وقتی که این طور شد، این قوانین نیازمند به یک قدرتی است که این قدرت، قوّهٔ مجریه قانون یا ناظر به اجرای این قانون باشد. اختلافات میان مردم جبراً رخ می دهد؛ نمی شود گفت که در میان انسان ها جبراً هم هیچ اختلافی دربارهٔ هیچ مسئله ای رخ نمی دهد که حکومت میان مردم فصل قضا کند. مجازات ها و حدودی هست که باید اجرا بکند یا یک کارهای عمومی را انجام بدهد که ما اینها را کارهای شهرداری لااقل یا کارهای حسبه ای می نامیم. بالاخره [جامعه] به این امور احتیاج دارد.

این است که در کلام حضرت امیر(علیه السلام) هم هست: «انَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ امیرٍ بَرّ أوْ فاجِرٍ».(۱) بالاخره مردم احتیاج [به حکومت] دارند؛ نمی شود نداشته

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۰

باشند. هیچ وقت هم بشر به مرحله ای نخواهد رسید که اصلاً دولت منتفی بشود؛ شکل دولت ممکن است [تغییر کند]؛کسی نگفته که شکل دولت منحصر به همین شکل هایی است که ما تا حالا شناخته ایم. همان حکومت ریش سفیدی که در گذشته بوده، خودش یک نوع دولت است یا مثلاً در زندگی قبیله ای عرب قبل از اسلام، اینها حکومت به آن معنای مصطلحی که در جاهای دیگر بود نداشتند؛ ولی یک نوع رابطهٔ ملوک الطوایفی و تبعیت از رؤسای قبیله بود. آن که، مثلاً ـ یک شخصیت بیشتری در میان قبیله داشت و پیرمردتر از همه بود، او را در رأس قبیله قبول می کردند و رؤسای قبایل هم می آمدند در مسائل با یکدیگر مشورت می کردند و تصمیم می گرفتند. پس باز هم بالاخره یک چیزی بوده است.»(۱)

- آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، نیز در تفسیر موضوعی منشور جاوید، باب بحث را در این خصوص میگشایند:

«بر خلاف اندیشهٔ گروهی که تصور میکنند حرّیت و آزادی با سلطهگرایی و حکومت دو امر متناقض اند و هرگز جمع نمی شوند و حفظ آزادی فردی ایجاب می کند که قانون و حکومت از قاموس زندگی حذف شود یا تصور می کنند که دولت ها، پیوسته از اقویا و زورمندان طرفداری می کنند و مصالح توده ها را در نظر نمی گیرند یا می اندیشند که انسان ذاتاً خیّر و نیکوکار و عاقل و اندیشمند آفریده شده است، دیگر چه لزومی دارد که دولت تشکیل شود.

۱- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص۵۸۳.

برخلاف این اندیشه های سست و بی پایه که حاکی از یک نوع هرج ومرج طلبی و سفسطه گرایی و ساده دلی است، ضرورتِ وجود دولت در زندگی اجتماعی بشر، آن چنان روشن است که نیازی به دلیل و برهان ندارد؛ دولتی که آزادی های فردی را در چهارچوب مصالح اجتماعی حفظ کند و در پرورش استعدادها بکوشد و مردم را به وظایف خود آشنا و قوانین الهی یا مردمی را اجرا کند. ازاین جهت اندیشمندان بزرگ جهان، مانند افلاطون،(۱) ارسطو،(۲) ابن خلدون(۳) و برخی دیگر وجود دولت را یک پدیدهٔ اجتناب ناپذیر تلقی کرده اند.»(۴)

۱.۳. حکومت، نیاز طبیعی و فطری انسان

- آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، در کتاب مبانی حکومت اسلامی به ذکر نظرات صاحب نظران در این رابطه می پردازد:

«وجود دولت در زندگی اجتماعی بشر، یک نیاز فطری و طبیعی است و از مهم ترین موضوعاتی است که بشر از آغاز پیدایش، به آن توجه داشته و تا خواهد بود به آن توجه خواهد داشت. و در اهمیت و لزوم آن همین بس که در هیچ نقطه ای از جهان، جامعه ای نبوده که بتواند بدون

۱- الجمهوریه.

۲- السیاسه، ترجمهٔ احمد لطفی، ص۹۶.

۳- مقدمه ابن خلدون، ص۴۱و۴۲.

۴- آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی)، تفسیر موضوعی قرآن (منشور جاوید)، ص۳۶۳.

حکومت زنـدگی کنـد و این چیزی نیست که ضـرورت آن را فقـط بشـر امروزه درک کرده باشـد، بلکه از دوران های قـدیم، فلاسـفه بزرگ جهان و اندیشـمندان تاریـخ، بر لزوم آن تأکیـد بلیغی داشـته انـد: ارسـطو فیلسوف بزرگ می گوید: 'دولت از مقتضیات طبع بشری است؛ زیرا انسان دارای سرشت مدنی است، ناگزیر است که به صورت اجتماعی زندگی کند و کسی که وجود دولت را نفی می کند، یا انسان وحشی است، یا موجود برتر از انسان است که نیازی به دولت ندارد.' (۱)

ازنظر ارسطو وجود دولت یک ضـرورت اجتماعی است و انسان به طور فطری، لزوم آن را درک می کند و کسی که بخواهد بدون آن زندگی کند یا موجود وحشی است که از انسانیت دور است یا موجود بالاتر از انسان است که فاقد طبع بشری است؛ مانند فرشتگان.

افلاطون می گویـد: 'تحصـیل حیـاتِ بافضـیلت برای افراد بشـر، جز به وجود دولت ممکن نیست، زیرا طبیعت انسـان به حیات سیاسی و زندگی اجتماعی متمایل است. بنابراین وجود دولت از امور طبیعی است که انسان از آن بی نیاز نیست.' (۲)

ابن خلدون بنیان گذار علم جامعه شناسـی، وجود دولت را امری ضروری می داند و بر اثبات آن، به اجتماعی بودن انسان یا به اصـطلاح فلاسـفه، مـدنی بـالطبع بـودن او اسـتدلال کرده و چنیـن نـتیجه گرفتـه است که: 'تشـکیل دولت امر لازم و ضـروری است.' (۳)

۱- سیاست، ترجمهٔ احمد لطفی، ص۹۶.

۲- جمهوری، ترجمهٔ روحانی.

۳- مقدمهٔ ابن خلدون، ص ۴۱و۴۲.

از اندیشـمندان معاصـر نیز ثروت بدوی می گوید: ‘اساس نظام سیاسی، وجود دولت است؛ بلکه هر نظم سیاسی برای جمعیت، وجود دولت را لازم و ضروری می دانـد؛ حتی بعضـی هـا سیاست را به وجود دولت، آن چنـان مربوط می داننـد که جـامعهٔ سیاسی را بدون دولت، امر غیر ممکن تلقی کرده اند.’(۱)

علما و دانشمندان و جامعه شناسان دیگر نیز بر این عقیده اند و دلایل فراوانی بر مدعای خود اقامه کرده اند.»(۲)

– اما چرا مسـئلهٔ مدیریت و رهبری جوامع انسانی، تا این حد مورد توجه متفکران بوده است؟ پاسخ این سوال را از علامهٔ شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) بشنوید: «اهمّیت فوق العادهٔ رهبری بر سه اصل مبتنی است:

اصل اوّل مربوط است به اهمیّت انسان و ذخایر و نیروهایی که در او نهفته است که معمولاً خود به آنها توجّه ندارد...

اصـل دوم مربـوط است به تفـاوت انسـان و حیوان. انسـان بـا اینکه از جنس حیوان است، از نظر مجهّز بودن به غرایز بـا حیوان تفاوت دارد؛ یعنی ضـعیف تر از حیوان است. حیوانات به یک سلسـله غرایز مجهّز هستند و نیاز چندانی به مدیریّت و رهبری از خارج ندارند؛ زیرا غریزه، کارش راهنمایی و رهبری به صورت خودکار است...

۱– ثروت بدوی، النظم السیاسیه، ج۱، ص ۷.

۲– آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی)، مبانی حکومت اسلامی، ص۱۳

انسـان بـااینکه ازنظر نیروها مجهّزترین موجودات است و اگر بنا بود با غریزه رهبری شود، می بایست صـد برابر حیوانات مجهّز به غرایز باشـد، درعین حال ازنظر غرایزی که او را از داخل خود هـدایت و رهبری کنند، فقیرترین و ناتوان ترین موجود است؛ لهذا به رهبری، مدیریّت و هدایت از خارج نیاز دارد...

اصل سوم مربوط به قوانین خاصّ زندگی بشـر است. یک سلسله اصول بر رفتار انسان حکومت می کند که اگر کسی بخواهد بر بشر مـدیریّت داشته باشـد و وی را رهبری کند جز از راه شـناخت قوانینی که بر حیات و بر روال زندگی بشـر حاکم است، میسّر نیست.»(۱)

۲.۳. حکومت عامل نظم و تداوم زندگی اجتماعی

- کلام شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) در کتاب سیری در نهج البلاغه، مقدمهای زیباست بر این مبحث:

«در حدیث است که پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: اگر سه نفر ،حداقل، همسـفر شدید، حتماً یکی از سه نفر را امیر و رئیس خود قرار دهید. از اینجا می توان فهمید که ازنظر رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سلم) هرج و مرج و فقدان یک قوهٔ حاکم بر اجتماع که منشأ حل اختلافات و پیونددهندهٔ افراد اجتماع با یکدیگر باشد، چه اندازه زیان آور است.»(۲)

۱- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۳ ، ص۳۲.

۲- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۳۰.

- فلسفهٔ حکومت، از موضوعاتی است که بزرگان بسیاری در آن به نگارش دیدگاه ها و طرح ادلّهٔ عقلی و نقلی پرداختهاند؛ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، نیز پس از طرح دلایل عقلی، به دیدگاه چند تن از صاحب نظران اسلامی در این خصوص اشاره میفرمایند:

«تردیدی نیست که بقای صلح و ثبات و آرامش و رعایت حقوق انسانها در برابر یکدیگر، به حکومت و نظام سیاسی اجتماعی کامل، بستگی دارد؛ زیرا بدون وجود حکومت، هرج ومرج، جامعه را فرامی گیرد و هیچ انسان عاقلی را نمی توان یافت که حکومت و نظام سیاسی را یکی از ضروری ترین مسائل اجتماعی نشناسد...

زندگی اجتماعی انسان، هزاران دشواری، کشمکش، تخاصم و درگیری را به همراه دارد و در جهت حلّ معضلات اجتماعی و رفع نزاع ها و حلّ و فصل امور، وجود حکومت و نظام سیاسی و حضور یک حاکم مقتدر با قانونی مترقّی، ضرورتی است که هیچ عقل سالمی در آن تردید نمی کند؛ زیرا هرج ومرج (آنارشیسم) ضد خواست فطرت آدمی و سبب نابودی همهٔ ارزش هاست.

و تردیدی نیست که عقل یکی از حجّت های الهی و پیامبر باطن آدمی و یکی از منابع استنباط احکام فقهی است: "کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع."(۱)

۱- نک: دروس فی علم الأصول، ج ۱، ص ۱۰۱؛ اصول الفقه (مظفّر)، ج ۱، ص ۱۸۹؛ المراجعات، ص ۳۲۸.

بر این اساس، هنگامی که عقل تشکیل نظام سیاسی را در راستای پیشگیری از هرج ومرج و ایجاد انتظام و انسجام و تحقّق پیشرفت امور، ضروری اعلام کند، دین نیز وجوب تأسیس و اجرای آن را لازم و واجب می داند. اگر عقل، کسی یا کسانی را واجدالشرایط لازم در تصدّی امور فوق دانست، دین نیز پذیرفتن حکومت از سوی انسان واجدالشرایط را لازم می شمرد. بنابراین، شعار پرهیز از دخالت در امور سیاسی اجتماعی بر خلاف دستور عقل و دین است...

ابن خلدون، اندیشمند معروف اسلامی می نویسد: 'واعلم أنّ الشرع لم یذُمّ الملك لذاته و لا حظر القیام به و انما ذمّ المفاسد الناشئه عنه من القهر و الظلم و التمتّع باللذّات؛ بدان که هرگز دین، حکومت را مذمت نکرد و از پرداختن به آن منع ننموده، آنچه که مورد نکوهش می باشد، مفاسدی، همانند استبداد و ستم و لذت جویی ها، است که از سوی بعضی از حکومت ها دامن گیر جامعه می گردد.'(۱)

دکتر وهبه زحیلی، در کتاب معروف خود الفقه الاسلامی و ادلّته، از منظر فقهای معروف مذاهب چهارگانه اهل سنّت در باب ضرورت تشکیل حکومت دینی می نویسد: 'اسلام، یک نظام دینی مدنی مترقّی است و وجود مسلمانان را با تشکیل دولت اسلامی ملازم می شمارد و از مهم ترین ارکان هر دولتی، ایجاد اقتدار سیاسی است تا همهٔ افراد در برابر آن سر تعظیم فرود آورند؛ لذا اکثر

۱- مقدّمه ابن خلدون، ص ۱۹۲، فصل ۲۶.

سردمداران فکری اسلام از مذاهب اسلامی، اعمّ از اهل سنّت، مرجئه، شیعه و معتزله به لزوم تشکیل حکومت اذعان دارند.

... و ابن حزم گفته است همه گروه های مختلف اسلامی اتفاق نظر دارند که انقیاد و اطاعت از پیشوای عادل واجب است.' (۱) از دقّت در فرازهای فوق و دیدگاه های صاحب نظران اسلامی به دست می آید که کسی در ضرورت تشکیل حکومت تردیدی ندارد.» (۲)

۳.۳. حکومت زمینه ساز رشد و توسعه

در تبیین رسالت حکومت از این منظر، میتوان گفت: «انسان موجودی است کمال طلب و دائماً برای رسیدن به نقطهای که آن را کمال خویش میداند، در تلاش است. گذشته از اینکه در تحلیل کمال و خوشبختی و اینکه از چه راهی به کمال می توان رسید، گرایش های متفاوت و متضادی وجود دارد؛ ولی نفس این قضیه که انسان با هر گرایش و عقیده کمال و خوشختبی را جستجو می کند، کمتر مورد شک و تردید واقع شده است؛ حتی کسی که نازلترین مرتبهٔ رفتار انسانی را اختیار می کند، او نیز، به دنبال توسعه و کمال است؛ اما می توان گفت که وی از رشد و کمال، تفسیر درستی ندارد.

جامعه به عنوان یک کلّ واقعی، وحدت

۱- نک: الفقه الاسلامی و ادلّته، ج ۸، ص ۶۳۱۴.

۲- آیه الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، دائره المعارف فقه مقارن، ص ۵۲۱.

ترکیبی افراد متکثر است؛ به شکلی که نه وجود جامعه بدون اِفراد امکان پذیر است و نه افراد بدون وجود جامعه امکان ادامهٔ حیات پیدا می کنند؛ ازاین رو جامعه، خودْ همانند فرد، قابلیت رشد و توسعه دارد و همان طورکه اصل بقای فرد و جامعه به هم بستگی دارد، رشد و توسعهٔ فرد و جامعه نیز متکی به یکدیگر است.

از سوی دیگر، افراد، گروه ها و زیر مجموعه های جامعه، منافع، رشد و توسعهٔ خود را دنبال می کنند و به دلیل نامحدودبودن نیازهای فزایندهٔ افراد و گروه ها و محدودیت منابع تأمین نیازها، پیدایش تعارض بر سر ارضای نیازها در جامعه اجتناب ناپذیر است؛ همچنین لزوم ایجاد هماهنگی کلیه فعالیت های بهره برداری از منابع و توزیع مناسب در میان افراد و اقشار اجتماعی با جهت گیری واحد و کلان، متناسب با آرمان های جامعه، تشکیلات امین و مقتدری را به نام دولت، توجیه می کنند.

این دستگاه با برنامه ریزی و سازماندهی کلان، می تواند رشد و توسعهٔ کلان اجتماعی و زمینه های رشد و کمال فردی را امکان پذیر نماید.»(۱)

- کلام را در این مبحث با گفتاری آسمانی از مولیالموحدین امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به پایان میبریم؛ کلامی که ترجمه و شرح کم نظیر استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، اداکنندهٔ حق آن است:

«علی(علیه السلام) مکرر لزوم یک حکومت مقتدر را

۱- علی اصغر نصرتی، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۴۲و۱۴۳

تصریح کرده است(۱)... قانون خدا بایست به وسیلهٔ افراد بشر اجرا شود. مردم را از فرمانروایی نیک یا بد چاره ای نیست. در پرتو حکومت و در سایهٔ حکومت است که مؤمن برای خدا کار می کند و کافر بهرهٔ دنیای خود را می برد و کارها به پایان خود می رسد. به وسیلهٔ حکومت است که مالیات ها جمع آوری و با دشمن نبرد و راه ها امن و حق ضعیف از قوی بازستانده می شود تا آن وقتی که نیکان راحت گردند و از شر بدان راحتی به دست آید.»(۲)

۱- قَالَ علیه السلام: کَلِمَهُ حَقٍّ یُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَکِنَّ هَؤُلَاءِ یَقُولُونَ لَا إِمْرَهَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یَعْمَلُ فِی إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ یَسْتَمْتِعُ فِیهَا الْکَافِرُ وَ یُبَلِّغُ اللَّهُ فِیهَا الْأَجَلَ وَ یُجْمَعُ بِهِ الْفَیْ ءُ وَ یُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ یُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِیفِ مِنَ الْقَوِیِّ حَتَّی یَسْتَرِیحَ بَرٌّ وَ یُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی أَنَّهُ ع لَمَّا سَمِعَ تَحْکِیمَهُمْ قَالَ حُکْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِیکُمْ وَ قَالَ أَمَّا الْإِمْرَهُ الْبَرَّهُ فَیَعْمَلُ فِیهَا التَّقِیُّ وَ أَمَّا الْإِمْرَهُ الْفَاجِرَهُ فَیَتَمَتَّعُ فِیهَا الشَّقِیُّ إِلَی أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ وَ تُدْرِکَهُ مَنِیَّتُه. (نهج البلاغه، خطبهٔ ۴۰)

۲- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص۴۳۲ .

۴. دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در قرآن

اشاره

بی شک، قرآن به عنوان اصیل ترین منبع دینی و تنها متن موردِاتفاق همهٔ مذاهب و فرق اسلامی است؛ لذا خوب است ابتدا بحث تشکیل حکومت و ضرورت آن را در آیات قرآن مورد بررسی قرار دهیم، مروری گذرا بر گزاره های سیاسی حکومتی آن داشته باشیم و پس از آن به سیرهٔ پرچمداران اسلام پرداخته، به بازخوانی سنّت آن بزرگواران در قبال این موضوع محوری بپردازیم.

۱.۴. بررسی تکالیف سیاسی ای که خدا بر عهدهٔ «پیامبران» گذاشته است.

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «مهم ترین کار انبیای عظام الهی مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمت های خدا را ضایع کردند:

]وَ إِذا تَوَلَّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْل.[(۱)

آیهٔ قرآن، از این حکومت های فاسد، با این تعبیرات تکان دهنده یاد می کند؛ سعی کردند تا فساد را جهان گیر کنند:

]أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ* جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَار[؛(۲)

۱- بقره، ۲۰۵ [به شهادت اینکه] وقتی بر می گردند[و یا وقتی به ولایت و ریاستی می رسند]، با تمام نیرو در گستردن فساد در زمین می کوشند و به مال و جانها دست می اندازند.

۲- ابراهیم، ۲۸ و ۲۹: آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! * جهنمی است که وارد آن می شوند و بد قرارگاهیست.

نعمت های الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبـدیل کردنـد و انسان ها را که بایـد از این نعم برخوردار می شدند، در جهنم سوزانی که از کفران خود به وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند.

انبیا در مقابل اینها صف آرایی کردنـد. اگر انبیا با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشـتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. اینکه قرآن می گوید:

]وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثیرٌ[؛(۱) چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند.

این جنـگ بـا چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیا، همین حکومت های فاسـد، قـدرت های ویرانگر و طغیانگر تاریـخ بودنـد که بشریت را بدبخت و نابود کردند.

انبیا نجات دهندگان انسان اند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوت ها و رسالت ها، اقامهٔ عدل معرفی شدهاست:]لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[(۲)

اصلاً انزال کتاب های الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط وعدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد. حرکت امام حسین(علیه السلام)

۱- آل عمران،۱۴۶: چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند!
۲- حدید، ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

چنین حرکتی بود. فرمود: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی».(۱)

همچنین فرمود: «مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَّهِ، نَاکِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ، یَعْمَلُ فِی عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ، کَانَ حَقِیقاً عَلَی اللَّهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»؛(۲) یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین(علیه السلام) برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین(علیه السلام) به فکر حکومت نبود، امام حسین(علیه السلام) به فکر سرکوب کردن قدرت های طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون.»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «انبیا کارشان مسئله گویی فقط نبود. اگر انبیا فقط به این اکتفا می کردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی وجود نداشت؛ کسی با اینها درنمی افتاد. در این آیات شریفه ای که در اینجا تلاوت کردند:

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص۳۲۹؛ جز این نیست که من بمنظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم.
۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲: کسی که سلطان ستم کیشی را که حرام خدا را حلال بداند، عهد و پیمان خدا را بشکند، مخالف سنت رسول اللّه(صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار نماید؛ سپس قول و رفتار خود را تغییر ندهد، خدا حق دارد که وی را هم در جایگاهی نظیر جایگاه او داخل کند.
۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، ۲۷اسفند ۸۰.

]الَّذينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ[.(۱) این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است که انسان بایـد از مردم نترسـد درحال این تبلیغ. اگر فقط بیان چنـد حکم شـرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجیـد کنـد کـه از مردم نمی ترسـند؛ از غیر خـدا نمی ترسـند. این تجربه هـای دشـواری که انبیـا الهی در طـول عمر مبـارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار می کردند؟

]وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ في سَبيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا.[(۲)

چی بود این رسالتی که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جملهٔ حلال و حرام و گفتن چنـد مسئله است؟ انبیـا برای اقامـهٔ حق، برای اقامـهٔ عـدل، برای مبـارزهٔ بـا ظلم، برای مبارزهٔ با فساد قیام کردنـد، برای شکسـتن طـاغوت هـا قیـام کردنـد. طـاغوت آن بتی نیست که به فلاـن دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان می کردنـد؛ او که چیزی نیست که طغیـان بخواهـد بکنـد. طـاغوت آن انسـان طغیـانگری است که به پشـتوانهٔ آن بت، بت وجـود خود را بر مردم تحمیل می کند.

۱- [پیامبران] پیشـین کسانی بودنـد که تبلیغ رسالتهای الهی می کردنـد و [تنها] از او می ترسـیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند. (احزاب، ۳۹)

۲- چه بسـیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ناتوان نشدند [و تن به تسلیم ندادند]. (آل عمران، ۱۴۶)

طاغوت، فرعون است: 'إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ.'(۱)

این، طاغوت است. با اینها جنگیدند، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، درمقابل ظلم ساکت ننشستند، در مقابل زورگویی ساکت ننشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند. انبیا، ایننند.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) آن انسان یا انسان هایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولی جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را به عهده بگیرند اینها چه کسانی می توانند باشند؟

... پاسخ دین و مکتب به این سئوال این است که]إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ[؛(۳) آن کسی که عملاً در جامعه، زمام فرمان را، امرونهی را از سوی پروردگار عالم به دست می گیرد، رسول اوست. لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند؛ پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد.»(۴)

۱- فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند. (قصص، ۴)

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان، ۲۳اردیبهشت۸۸

۳- سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او. (مائده، ۵۵)

۴- سیدعلی خامنه ای(مدظله العالی)، کتاب ولایت، ص ۸۲و۹۲.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند:]لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[(۱) اقامهٔ قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.»(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «سازش با ظالم، ظلم بر مظلومین است، سازش با ابرقدرت ها، ظلم بر بشر است. آنهایی که به ما می گویند سازش کنید، آنها یا جاهل هستند یا مزدور. سازش با ظالم، یعنی اینکه دست ظالم را باز کن تا ظلم کند. این خلاف رأی تمام انبیاست. انبیای عظام، تا آنجا که توانستند جدیت کردند که ظلم را از این بشر ظالم بزدایند، به موعظه، به نصیحت، به امر به معروف، به نهی ازمنکر، به]أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيد[،(۳) «آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»؛(۴) بعد از آنکه موعظه نشد، نصیحت نشد، آخرْ دوا، این است که داغش کنند؛ شمشیر، آخرْ دواست.»(۵)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تمام جنگ های پیغمبر در حقیقت جنگ های دفاعی بود نه اینکه در همهٔ عملیات پیغمبر می نشست تا بیایند بهش حمله کنند. نه! دفاعی به این معنا درست نیست؛ اما اگر پیغمبر مسلّح نمی شد اگر آماده نمی شد، اگر

۱- حدید، ۲۵: تا مردم قیام به عدالت کنند.

۲- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اعضای جامعهٔ روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمهٔ جماعت و جامعهٔ وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانهٔ ماه محرم، ۱۱مرداد۶۸.

۳- حدید، ۲۵: و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید است.

۴- آخرین درمان، داغ گذاشتن است: (وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص۲۲۶)

۵- صحیفهٔ نور، ج ۱۹، ص ۲۰.

]وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ[(۱) نمی بود، یقیناً اسـلام را و قرآن را و پیغمبر را و جامعهٔ اسلامی را همان روزهای اول تکه پاره کرده بودند؛ لذا پیغمبر مجبور بود بجنگد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «قرآن در جای دیگر به پیامبر می گوید:]یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ[؛(۳) با کفار و منافقان با خشونت رفتار کن!

همان مادهٔ 'غلظ' که در آیـهٔ قبلی بود، در اینجا هم هست؛ منتها آنجا با مؤمنین است، در معاشـرت است، در رفتار فردی است؛ امـا اینجـا در اجرای قـانون و ادارهٔ جـامعه و ایجـاد نظم است؛ آنجا غلظت بـد است؛ اینجا غلظت خوب است. آنجا خشونت بد است؛ اینجا خشونت خوب است.»(۴)

احوال پیـامبران و تبیین اهـداف و عملکرد آنـان، بخش بزرگی از قرآن را به خود اختصاص می دهـد. در این بخش از مفاهیم قرآنی، حجم عمده ای، به بیان تکالیف و اقدامات سیاسی پیامبران الهی اختصاص دارد.

هرچند پرداختن تفصیلی به این حجم از آیات، مجالی گسترده می طلبد و موضوع کتابی مستقل

۱- انفال،۶۰: هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید!

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در پادگان امام حسین(علیه السلام) ۳۰خرداد۶۳.

۳- توبه، ۷۳: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر!

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۲۶فروردین۷۹.

است؛ اما با اندک دقتی در این آیات درمی یابیم که می توان این دسته از آیات را به موارد زیر تقسیم کرد:

۴.۱.۱. آیاتی که به معرفی «انبیای صاحب حکومت» و شیوهٔ حکمرانی آنان می پردازد:

۴.۱.۱.۱. حضرت داود(علیه السلام)

- قرآن کریم در سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۱، دربارهٔ حضرت داود می فرماید:]وَ آتاهُ اللهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا یَشاءُ[؛ و خداوند به او فرمانروایی و حکمت عطا کرد و از آنچه می خواست به او آموخت.

نیز دربارهٔ او می فرماید:]وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ[(۱) و به حکومت او استواری بخشیدیم و به او حکمت و داوری عادلانه آموختیم.

۴.۱.۱.۲. حضرت سلیمان(علیه السلام)

- تصدّی حکومت و فرمانروایی حضرت سلیمان(علی نبیناوآله وعلیه السلام) اصلی ترین بخش از آیات مربوط به این پیامبر عظیم الشأن را به خود اختصاص می دهد؛ به عنوان نمونه در سورهٔ [مبارکهٔ] «ص»، از قول آن حضرت می خوانیم:

]وَ هَبْ لی مُلْکاً لا یَنْبَغی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدی إِنَّکَ

۱- ص، ۲۰.

أَنْتَ الْوَهّاب[؛(۱) خدایا به من حکومتی عطا کن که پس از من شایستهٔ کسی نباشد که تو بسیار بخشنده ای.

و خداوند دعایش را مستجاب کرد و فرمود:]... هَذَا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِساب[؛(۲) به او گفتیم سلطنت و مُلک را به تو دادیم؛ تو خواه ببخش یا امساک کن... .(۳)

۳.۱.۱.۴. حضرت یوسف(علیه السلام)

- در قرآن کریم، راز و نیاز یوسف صدیق را با خدای عالمیان، پس از رسیدن به فرمانروایی مصر چنین می بینیم:]رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیث...[؛(۴) پروردگارا به من حکومت عطا کردی و تأویل خواب آموختی؛ ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین! تو ولیّ و سرپرست من در دنیا و آخرتی؛ مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما!

در سورهٔ یوسف، آیات بسیاری به بیان شیوه های حکمرانی مردان الهی و ظرافت ها و اصول مدیریت دینی ایشان اختصاص یافته است.

۴.۱.۱.۴. حضرت ابراهیم(علیه السلام)

- داستان زندگی پرفراز و نشیب زندگی حضرت ابراهیم (علی نبیناوآله وعلیه السلام) و امتحانات

۱- ص، ۳۵.

۲- ص، ۳۹.

۳- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، سیره ی علمی و عملی حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص۱۱۴.

۴- یوسف، ۱۰۱.

سنگین الهی از مبارزهٔ تمام عیار با بت پرستان در جوانی تا ذبح فرزند در کهنسالی در قرآن کریم مقدمهٔ اعطای مسئولیت امامت و پیشوایی جامعه خوانده میشود؛ آنجاکه می فرماید:

]وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا[؛(۱) آنگاه که پروردگار ابراهیم را به پارهای از تکالیف آزمود و او آنها را به پایان رسانید [و از عهدهٔ امتحانات به خوبی بر آمد]، به او خطاب شد تو را برای مردم «امام» قرار می دهیم.

این واگذاری مسئولیتِ پیشوایی مردم به ابراهیم(علیه السلام)، پس از گذشت دورانی از پیامبری او بوده است؛ چون در نزول این عنایت الهی، ابراهیم(علیه السلام) از رسیدن این مسئولیت به فرزندان خود سخن می گوید، درحالی که در آیهٔ ۳۹ سورهٔ ابراهیم، از قول او گفته می شود که «شکر خدای را که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را عطا فرمود»(۲)... ازاین رو امامت و «مقام فرمانروایی» حضرت ابراهیم غیر از مقام رسالت و نبوت آن حضرت است.(۳)

۵.۱.۱.۴. دیگر انبیاء ابراهیمی

-این مبحث را با گفتاری از فقیه متألّه حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، پی می گیریم:

«سلسلهٔ انبیاء ابراهیمی که سالیان متمادی

۱- بقره، ۱۲۴

۲- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاق

۳- حضرت آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی)، منشور جاوید، ج ۱۱، ص ۲۸۵.

حکومت اسلامی(۱) را عهده دار بوده اند و قرآن دربارهٔ آنان می فرماید:

]اذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاء وَجَعَلَكُم مُّلُوكًا[؛(۲) نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرارداد و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرارداد.(۳) خطوط کلی امامت و رهبری و اصول مهم سیاست و حکومت را از بنیان گذار کعبه و معمار مطاف و مهندس قبلهٔ جهانی به ارث برده اند و حضرت ابراهیم نه تنها در سیرهٔ خویش آنها را رعایت می نمود، بلکه در نیایش های خاص خود آنها را کاملاً مطرح می کرد و اجابت آنها را از خداوند درخواست می نمود.

عصارهٔ دعاهای آن حضرت، همان دو هدف مهم حکومت اسلامی است؛ یعنی خلیفه الله شدن انسان صالح سالک کوی کمال و تأسیس مدینهٔ فاضله...»(۴)

– در جای جای قرآن، ذکر دیگر انبیای الهی

۱– حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، دربارهٔ علت استفاده از عنوان حکومت اسلامی دربارهٔ پیامبران دیگر ادیان در کتاب ولایت فقیه خود می فرمایند: چون «اسلام» تنها دین الهی است: (ان الدین عندالله الاسلام) (آل عمران ،۱۹) و هیچ دینی غیر از آن مرضی و مقبول خداوند نیست: (وَ مَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (آل عمران،۸۵)، بنابراین، تنها آورد همهٔ پیامبران الهی، همانا اسلام بوده و حکومت آنان نیز اسلامی بوده و می باشد. (ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۰۳)

۲– مائده، ۲۰

۳– ترجمهٔ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)

۴– آنچه به آبادی، آزادی، امنیت، اقتصاد سالم و مانند آن برمی گردد، از اوصاف و شرایط مدینهٔ فاضله است در آیاتی از قبیل (رب اجعل هذا بلداً آمنا و ارزق اهله من الثمرات)(بقره، ۱۲۶) آمده است و آنچه به کمالهای انسانی برمی گردد که زمینه‌ساز خلیفه اللهی است در آیاتی از قبیل:(وَاجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصنام) (ابراهیم، ۳۵) و (ربّنا و ابعث فیهم رسولاً یتلوا علیهم آیاتک و یعلّمهم الکتاب و الحکمه و یزکّیهم انک انت العزیز الحکیم) (بقره،۱۲۹) ذکر شده است. (آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، اسلام و محیط زیست، ص ۶۰ و ۶۱).

که امامت و فرمانروایی جوامع انسانی را به عهده گرفته اند، آمده است؛ به عنوان نمونه به آیهٔ ۵۴ سورهٔ نساء توجه فرمایید:

]أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً[؛(۱) آیا به آنچه که خداوند از کرمش برمردم اعطا نموده، حسد می ورزند؟ ما به آلِ ابراهیم، کتاب و حکمت و حکومت عظیمی دادیم.(۲)

از مرور آیات مربوط به اقدامات پیامبران می توان این طور فهمید که «زمامداری و رهبری سیاسی جامعه، در نبوّت مأخوذ است؛ چراکه با تعلیم و ارشاد تنها و بدون جهاد و دفاع و اقامهٔ حدود و تنظیم روابط بین الملل و... جامعه هرگز نمی‌تواند به حیات دینی خود ادامه دهد... البته اِعمال زمامداری ممکن است در شرایطی خاص برای پیامبری مقدور نباشد؛ مانند رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) که در چند سال اول رسالت خود، از اِعمال مقام حکومت معذور بودند.

همچنین ممکن است در عصر پیامبری بزرگ که مسئولیت زمامداری جامعه برعهدهٔ اوست، برخی دیگر از انبیای الهی، زیرمجموعهٔ رسالت او باشند و فقط به سِمَت تبلیغ احکام دین

۱- در اصول کافی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که دربارهٔ آیهٔ (و اتیناهم ملکا عظیما) فرمودند: «الملک العظیم ان جعل فیهم ائمه من اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصی الله؛ مقصود از ملک عظیم، این است که در میان آنان حاکم و پیشوایی قرار داد که هرکس آنان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس آنان را مخالفت کند، خدا را مخالفت نموده است.» (کافی، ج۱، ص۲۰۶)

۲- ترجمه از آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی).

منصوب گردند. مانند حضرت لوط(علیه السلام) که نبوّت او زیرمجموعهٔ نبوت ابراهیم خلیل(علیه السلام) بود:]فَآمَنَ لَهُ لُوط[(۱) و حکومت جدا نداشت و این هیچ محذوری را به همراه ندارد؛ زیرا نبوت چنین اشخاصی، شعاعی از نبوّت گستردهٔ همان پیامبر بزرگ است که فرمانروای کل منطقهٔ رسالت خود می باشد؛ بنابراین، هیچ نبوّتی بدون حکومت نیست؛ خواه به نحو استقلال باشد و خواه به نحو وابسته باشد؛ زیرا در مثال مزبور، جناب لوط با حکومت حضرت ابراهیم، زندگی سیاسی و اجتماعی خود و دیگران را در محیط مخصوص خویش اداره می نمود...

... و اگر دربارهٔ حضرت نوح و حضرت عیسی و برخی دیگر از انبیای الهی به صراحت مطلبی درباب حکومت و سیاست در قرآن کریم نیامده باشد، این عدم ِتصریح، دلیل بر نبودن حکومت نیست؛ بلکه از قبیل]وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْك[(۲) است؛ یعنی همان گونه که برخی از انبیای الهی در طول تاریخ بشر بوده‌اند و به تصریح خودِ قرآن، نامی از آنان در قرآن نیامده است، همهٔ ویژگی‌های هریک از انبیای نام برده شده در قرآن نیز ذکر نشده است.(۳)

۱- عنکبوت، ۲۶.

۲- نساء، ۱۶۴: و پیامبران بسیاری هستند که ماجرای آنان را برای شما بازگو نکرده ایم.

۳- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۲.۱.۴. آیاتی که به تبیین اهداف سیاسی حکومتی بعثت انبیا می پردازد:

۱.۲.۱.۴. اقامهٔ قسط وعدل در جامعه

- امام خمینی(رحمت الله علیه) با استناد به آیهٔ ۲۵ سورهٔ حدید می فرمایند:

«خدای تبارک و تعالی می فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بینات به آنها دادیم، آیات به آنها دادیم، میزان برایشان دادیم و فرستادیم،]لِیَقوُمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[؛(۱) غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند؛ عدالت اجتماعی در بین مردم باشد؛ ظلم ها از بین برود؛ ستمگری ها از بین برود؛ ضعفا به آنها رسیدگی بشود؛ قیام به قسط بشود. دنبالش هم می فرماید:]وَ انْزَلْنَا الْحَدید[.(۲) تناسبِ این چیست؟ تناسب، این است که با حدید باید اینها انجام بگیرد؛ با بینات، با میزان و با حدید. فیهِ بَأسٌ شَدید... این مسئلهٔ دخالت در امور سیاسی، از بالاترین مسائلی است که انبیا برای او آمده بودند. قیام بالقسط و مردم را به قسط واردکردن، مگر می شود بدون دخالت در امور سیاسی؟! مگر امکان دارد بدون دخالت در سیاست و دخالت در امور اجتماعی و در احتیاجات ملت ها، کسی بدون اینکه دخالت کند، قیام به قسط باشد؟]لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[باشد؟!»(۳)

- تبیین بیشتر اولین هدف نهضت پیامبران را از

۱- حدید، ۲۵.

۲- حدید، ۲۵.

۳- صحیفهٔ امام، ج ۱۵، ص ۲۱۵.

کلام رسای علامۀ شهید مطهری(رحمت الله علیه) میبینیم:

«در قرآن کریم تصریح شده که حکمت بعثت و ارسال رسل این است که عدل وقسط بر نظام زندگانی بشر حاکم باشد:]لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[؛(۱) همانا فرستادگان خویش را با دلائل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و مقیاس (قانون) فرستادیم تا مردم بدین وسیله عدل را به پا دارند.

بدیهی است که برقراری اصل عدل در نظامات اجتماعی، موقوف به این است که اولاً نظام تشریعی و قانونی، نظامی عادلانه باشد و ثانیاً عملاً به مرحله اجرا درآید.

علاوه بر این اصل کلی که قرآن در مورد همۀ پیامبران بیان کرده است، در مورد نظام تشریعی اسلامی می گوید:]قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ[.(۲) یا در مورد برخی دستورها می گوید:]ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّه[.(۳) قرآن کریم، امامت و رهبری را پیمان الهی و مقامی ضدِّ ظلم و توأم با عدل می داند.(۴)

قهراً چون انبیا چنین هدفی دارند، کسانی که برهم زنندۀ عدل اجتماعی هستند و کفّۀ آنها از ترازوی اجتماع چربیده، مخالفت می کرده اند و این بود سرّ بزرگ مخالفت امثال ابوسفیان با پیغمبر که تا پای فدای نفرات هم آمدند؛ پس مخالفت سران قریش با پیغمبر، روی همان اصلی

۱- حدید، ۲۵.

۲- اعراف، ۲۹: بگو: «پروردگارم امر به عدالت کرده است.»

۳- بقره، ۲۸۲: این، در نزد خدا به عدالت نزدیک تر است.

۴- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ج ۱، ص ۶۰.

است که فرعون با موسی و نمرود با ابراهیم و هر قوم پیغمبری با آن پیغمبر مخالفت می کردند.»(۱)

- حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی) در تشریح سازوکار تحقق این هدف بعثت مینویسند:

«این آیه(۲) نشان می دهد که در اجرای قسط، باید از دو راه وارد شد؛ یکی راه تعلیم و تبلیغ که برای پاکدلان کارساز است و دیگری راه قدرت و زور، دربارهٔ گروهی که به منطق گردن ننهاده و سرکشی کنند. در این آیه، اجرای قسط و قیام مردم به عدالت، هدف مجموع پیامبران معرفی شده است و نظیر آن است از نظر کلیت و عمومیت، آیهٔ ۴۷ سورهٔ یونس؛ آنجاکه می فرماید:

]وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ[؛ برای هر امّتی پیامبرانی است، هرگاه رسول آنان آمد، میان آنان به عدل وقسط داوری می شود و آنان مورد تعدّی واقع نمی شوند.

...در برخی از آیات، افراد معینی از پیامبران صریحاً مردم را به قسط دعوت کردند؛ چنان که از شعیب نقل می کند که وی پس از دعوت به یکتاپرستی، مسئلهٔ قسط را مطرح می کرد.»(۳)

- علت تأکید مکرّر قرآن بر این موضوع را در کلام علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه) میبینیم:

«با نظر به وفور و کفایت واقعیات و حقائق سیاسی که در اسلام مطرح شده است، می فهمیم

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۴۶۰.

۲- حدید، ۲۵.

۳- آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی)، منشور جاوید، جلد۳، ص۵۲.

که اسلام است که تنها پاسخگوی تنظیم و مدیریت حیات معقول انسان هاست؛ آن همه آیات وارده در ضرورت عدل وقسط (پانزده آیه در ضرورت عدل و هجده آیه در ضرورت قسط) و آیاتی که دلالت بر برداشتن قیود و زنجیرهای مختل کنندهٔ حیات معقول که نتیجه آن را آزادی معقول می نامیم، قطعاً برای اثباتِ بااهمیت تلقی شدن بُعد سیاسی انسان در اسلام کافی است.»(۱)

۲.۲.۱.۴. مبارزه با فساد در روی زمین

- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) در تبیین این هدف رسالت انبیا، که دخالت آشکار آن حضرات در سیاست و مبارزهای اجتماعی و سیاسی است، میفرمایند:

«این نکته از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که یکی از اهداف بزرگ بعثت پیامبران، پایان دادن به فساد در ارض [به معنی وسیعش] بوده است؛ آن چنان که از قول شعیب، پیامبر بزرگ الهی می خوانیم که در برابر فساد آن قوم سرکش می گوید:]إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَااسْتَطَعْتُ[؛(۲) تنها هدف من این است که تاآنجا که در قدرت دارم به مبارزه با فساد برخیزم و اصلاح کنم.»(۳)

۱- علامه محمد تقی جعفری(رحمت الله علیه)، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۵۸.

۲- هود، ۸۸

۳- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص۲۲۱.

۳.۲.۱.۴. مبارزه با حکومت های استکباری و طاغوت ها

- قرآن کریم، فلسفهٔ مبارزهٔ بیامان پیامبران با مستکبران هم عصر خود را تشریح مینمایند. تفسیر این آیات را در کلمات مفسرین و علمای بزرگ میبینیم؛ در تفسیر نمونهٔ حضرت آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) میخوانیم:

«آیهٔ ۳۶ سورهٔ نحل، اشارهٔ کوتاه و جامعی به وضع دعوت پیامبران کرده، می گوید: ما در هر امتی رسولی فرستادیم؛]وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولًا[... محتوای دعوت همه این رسولان این بود: خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید؛]أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ[(۱) به این ترتیب، دعوت به سوی توحید و مبارزه با طاغوت، اساس دعوت تمام پیامبران را تشکیل می داده و نخستین چیزی بوده است که: همه، بدونِ استثنا به آن دعوت می کردند؛ چراکه اگر پایه های توحید محکم نشود، و طاغوت ها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند، هیچ برنامه اصلاحی، قابل پیاده کردن نیست.»(۲)

- حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی) نیز در کتاب انتظار بشر از دین، در این خصوص مینویسند:

«آنچه به عنوان بیت الغزل و واسطه العقد تاریخ پرافتخار انبیا، بعد از توحید و پرستش خدای یگانه و یکتا مشهور است، همانا ظلم ستیزی برای

۱- نحل، ۳۶

۲- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

برقراری صلح عادلانهٔ جهانی است؛ برای نمونه:]قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فی إِبْراهیمَ وَ الَّذینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ الله[؛(۱) برای شما الگوی خوبی است در ابراهیم و آنان که با او بودند که آنها به قوم خود گفتند: ما از شما و آنچه که می پرستید، بیزاریم.

حضرت خلیل الرحمن با تحمل رنج توان فرسای]قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَکُم[(۲) از مبارزه با نمرود طاغی دریغ نکرد... هنوز فرمان ظلمروبی]اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی[؛(۳) به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است، در سامعهٔ تاریخ طنین افکن است و دستور ستم سوزی]وَ إِذْ نادی رَبُّکَ مُوسی أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمین[(۴) [:هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ قوم ستمگر برو!] می خروشد؛ هنوز معجزهٔ تدمیر و خسف قارون]فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ[(۵) در قلّهٔ قدرت غیبی در اهتزاز است.»(۶)

– و چون همیشه، باید پای درس استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه) نشست، تا رموز این حقایق قرآنی را دریافت:

«در نهاد هر انسان، استعداد گرایش به مذهب، مانند یک بذر زیرزمینی وجود دارد. پیغمبران می آیند و این استعداد را پرورش می دهند و به

۱- ممتحنه، ۴.

۲- انبیاء، ۶۸.

۳- طه، ۲۴.

۴- شعراء، ۱۰.

۵- قصص، ۸۱.

۶- حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، انتظار بشر از دین، ص۱۸۹ و ۱۹۰.

فعلیّت می رسانند. این استعداد در همهٔ افراد انسان، اعم از غنی، فقیر، سیاه و سفید وجود دارد، منتهی با یک تفاوت: انسانها ممکن است از نظر عوامل اجتماعی به تعبیر قرآن دچار یک سلسله موانع و حجاب ها باشند، مثل یک زمین آفت زده که بروز این استعداد فطری در آن دشوار است؛ یعنی آن حالت بالفعلش با این حالت بالقوه اش درحال جنگ است. احیاناً این حالت بالقوه آن حالت بالفعل را درهم می شکند یا برعکس، آن حالت بالفعل نمی گذارد این حالت بالقوه در او بروز و ظهور کند. انبیا که می آیند، برای مبارزه با فرعون ها می آیند. فرعون یعنی یک شخصیت عوضیِ ساخته شده اجتماعی، به تعبیر قرآن یک طاغوت اجتماعی؛ می آیند برای درهم شکستن این طاغوت.»(۱)

۴.۲.۱.۴. تحقق ولایت الهی در جامعه و تشکیل حکومت اسلامی

امام خمینی(رضوان الله علیه) «]إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ الى أَهْلِها وَ اذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ انْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إنّ اللَّهَ نِعِمّا يَعِظُكُم بِهِ، إنَّ اللَّهَ كانَ سَميعاً بَصيراً. يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فى شَىءٍ فَرُدُّوه الىَ اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلًا[؛(۲) خداوند امر فرموده که

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ، ج ۱۵، ص ۹۴۰.

۲- نساء، ۵۸.

امانت ها را به اهلش (صاحبش) بدهید. و هر گاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندرزتان می دهد و یادآوری تان می کند. بی شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان آوردگان! خدا را اطاعت کنید و پیامبران را اطاعت کنید و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومت تان) را. بنابراین، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و عاقبت تر.

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید» عده ای بر این عقیده اند که منظور از امانت، مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالقی (یعنی احکام شرعیه) می باشد.

و مقصود از ردّ امانت الهی، این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند. گروه دیگری معتقدند که مراد از امانت، امامت است. در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه(علیهم السلام)) هستیم که خداوند تعالی به وُلات امر (رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام)) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند؛ یعنی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت را به امیرالمؤمنین(علیه السلام) و آن حضرت هم به ولیّ بعد از خود واگذار کند و همین طور ادامه یابد. در ذیل آیه می فرماید:]وَ اذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ انْ تَحْکُمُوا بِالْعَدلِ[؛(۱) وقتی که حاکم شدید، بر پایهٔ عدل حکومت کنید.

[این] خطاب به کسانی است که زمام امور

۱- نساء، ۵۸.

را در دست داشته و حکومت می کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کند؛ چون فقط حکم قضایی صادر می کند، نه حکم اجرایی. چنان که قضات در طرز حکومت های قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت کننده هستند؛ نه تمام حکومت کنندگان و دو دستهٔ دیگر، هیأت وزیران (مجریان)، و مجلس (برنامه ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیهٔ شریفهٔ]وَ إِذَا حَكَمْتُمْ[در مسائل حکومت ظهور دارد و قاضی و همهٔ حکومت کنندگان را شامل می شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از امانت الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «قرآن می فرماید:]فَإِنْ تنازعتم[(۲) در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام، خدا؛ و در اجرا، رسول است. رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می کند و قضاوت (دادرسی) می نماید و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق کشی بود، نیز

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۸۳.

۲- نساء، ۵۸.

مرجع رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه(علیهم السلام) هم می باشند و اطاعت از ائمه(علیهم السلام) نیز اطاعت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد.»(۱)

۲.۴. بررسی تکالیف سیاسی ای که خدا بر عهدهٔ «مسلمانان» گذاشته است

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «قرآن فرموده است:]وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ[؛(۲) پیامبر نیامد که نصیحتی بکند، حرفی بزند، مردم هم کار خودشان را بکنند و به او هم احترامی بگذارند؛ آمد تا موردِاطاعت قرار بگیرد، جامعه و زندگی را هدایت کند، نظام را تشکیل بدهد و انسان ها را به سمت اهداف زندگی درست پیش ببرد.»(۳)

۱.۲.۴. وظیفهٔ پذیرش فرمانروایی پیامبران

- در کنار وظایف سیاسی پیامبران، قرآن کریم بسیاری از اقدامات سیاسی را ازجمله وظایف دینی مسلمانان برمیشمرد که میتوان اولین آن وظایف را پذیرش مدیریت و حکمرانی پیامبران دانست. حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۸۸.

۲- نساء، ۶۴: ما هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود.

۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان کشوری و لشکری و میهمانان شرکت کننده در کنفرانس وحدت اسلامی، ۱۶مهر۶۹.

در تفسیر موضوعی خود به این وظیفهٔ دینی مسلمانان میپردازند:

«خـدای متعال در کنار وظیفـهٔ دعوت به توحیـد]وَ لَقَدْ بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ ...[(۱) و داوری میان مردم]فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فيمَا اخْتَلَفُوا فيه[(۲) و تعلیم کتاب و حکمت]رَبنا وَ ابْعَثْ فيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَه[،(۳) وظیفـهٔ رهبری و پیشوایی جـامعه را هم به عهـدهٔ پیامبران گذاشـته است:]وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ الله[؛(۴) ما هیچ پیامبری را نفرسـتادیم مگر برای اینکه به اذن خدا در همـهٔ امـور از او اطـاعت شـود. بـه دیگر سـخن، قرآن کریـم، پس از معرفی تجلی بخشـندگان به ولاـیت الهی در قـالب آیهٔ کریمـهٔ:]إِنَّمـا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاـةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون[؛(۵) سرپرست و ولیّ شما تنها خـداست و پیامبر و آنها که ایمان آورده انـد؛ همان ها که نماز را برپا می‌دارنـد و درحال رکوع، زکات می‌دهنـد، به بیان شیوهٔ ولایتمداری و پذیرش ولایت الهی می‌پردازد که:]يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا

۱- نخل، ۳۶: «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید.»

۲- بقره، ۲۱۳: (خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.)

۳- بقره، ۱۲۹: (در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد.)

۴- نساء، ۶۴.

۵- مائده، ۵۵.

أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم[؛(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر را.

قرآن کریم در جای دیگر به حقّ دخالت پیامبر در امور مردم و اولویت داشتن حضرت در تصرف در امور آنان اشاره کرده، می‌فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)؛(۲) پیامبر در امور دین و دنیای مؤمنان، از آنان نسبت به خودشان سزاوارتر است.

در این آیه، اولویت پیامبر نسبت به افراد با ایمان به صورت جامع بیان شده است و این که کلیهٔ اختیاراتی که انسان نسبت به خود دارد، پیامبر از خود او، اولی است؛ اگر انسان در کارهای فردی یا اجتماعی برای خود اختیار دارد، پیامبر بر این اختیارات از خود او اولی است؛ در نتیجه پیامبر در مسایل اجتماعی و فردی و در مسایل مربوط به حکومت یا قضاوت، از هر انسانی نسبت به خود او اولی می‌باشد... این آیه یکی از دلایل امامت پیامبر به معنی ادارهٔ نظام امت و تدبیر امور اجتماعی آنان است.»(۳)

– ازسوی دیگر، قرآن کریم حیطهٔ این اختیار را نامحدود دانسته و لزوم تبعیت از او در همهٔ اموری که پیامبر درمورد آن حکم کند، عنوان می کند.

حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، در تفسیر موضوعی منشور جاوید در ذیل آیهٔ شریفهٔ]

۱– نساء، ۵۹.

۲– احزاب، ۶.

۳– آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، منشور جاوید، ج۴، ص ۳۳۰.

وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً؛(۱) هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] داشته باشد؛ کسی که نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است، می فرمایند:

«... ولایت از آن خدایی است که به انسان خلقت و آفرینش داده است و بس؛ ولی درعین حال، خدا روی مصالحی با اعتماد بر ولایت مطلقهٔ خود، به انسان کاملی که در نشیب وفراز زندگی آزمون خوبی داده است، ولایتی می‌بخشد و او را امام و پیشوا و ولی و سرپرست، مطاع و فرماندهٔ جامعه قرار می‌دهد و به مقتضای کار خود، دارای امرونهی و تکلیف و دستور و به صورت مستقل واجب الاطاعه می‌شود. شکی نیست که چنین مقامی، غیر از مقام نبوّت و رسالت است که در اخذ وحی و ابلاغ دستورهای خدا خلاصه می گردند، درحالی که اگر به مقام امامت رسید، به مقام دیگری ارتقا یافته و عهده‌دار ادارهٔ جامعه و تنظیم امور امت خود می گردد.» حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، در ادامهٔ تفسیر به بیش از ۱۰ آیه استشهاد می کنند که در آنان مسئولیت امامت و پیشوایی جامعه از سوی خدا به پیامبران واگذار شده است.»(۲)

۱- احزاب، ۳۶

۲- آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، منشور جاوید، ج۴، ص۳۱۲ به بعد.

۲.۲.۴. آمادگی برای دفاع از حکومت الهی و عزت اسلامی

- یکی دیگر از وظایف سیاسی مسلمانان از منظر قرآن، آمادگی دفاعی است. علامهٔ شهید مطهری (ره) دراینباره می نویسند:

«هیچ دینی به اندازه اسلام، مردم را به قدرت و قوّت دعوت نکرده است...]انَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلونَ فی سَبیلِهِ صَفّاً کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصوصٌ.[(۱) خداوند مردمی را که در راه او می جنگند و مانند دیواری روئین و فلزی که هیچ قدرتی نمی تواند آنها را از جا بکَند و حرکت دهد ایستادگی می کنند، دوست دارد. باز در این زمینه می فرماید:]مُحَمَّدٌ رَسولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ.[(۲) و امثال این آیات در قرآن زیاد است.

شجاعت در اسلام یک حقیقت ممدوح است. عزت (یعنی مقامی منیع داشتن) و در آن حد قدرت داشتن که کسی نتواند انسان را خوار و ذلیل کند، در اسلام امری ممدوح است. ببینید قرآن راجع به مقابله با دشمن چه می گوید:]وَ أَعِدّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّکُمْ[؛(۳) در مقابل دشمن تا آن حد نهاییِ قدرتتان نیرو تهیه کنید که دشمن هرگز نتواند به شما طمع ببندد. در آیه دیگری می فرماید:]وَ قاتِلوا فی سَبیلِ اللهِ الَّذینَ

۱- صف، ۴

۲- فتح، ۲۹: «محمّد(صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان اند.»

۳- انفال، ۶۰

یُقاتِلونَکُمْ وَ لا تَعْتَدوا انَّ اللهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ[(۱) با کسانی که با شـما نبرد می کنند، به نبرد بپردازید؛ ولی تجاوز نکنید. 'وَ لَا تَعْتَدوا' یعنی با دشمن هم که نبرد می کنید، حق و عدالت را هرگز فراموش نکنید.»(۲)

۳.۲.۴. جنگ با ظالمان و متجاوزان به حریم نظام اسلامی

- آیت الله مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی)، ، به زیبایی دلیل این تکلیف قرآنی را بیان می نمایند:

«جنـگ بـا تمـام زشتی هـا و عواقب شوم و مرگبـارش، گـاه تنها راه مبارزه با ظلم و فساد و بی عـدالتی و تنها وسـیله ریشه کن کردن فساد در زمین است. به همین دلیـل یکی از اهـداف متعـدّد جنگ در قرآن مجیـد خاموش کردن آتش فتنه و بازگشـتن طاغیـان و گردنکشـان به سوی عـدل الهی شـمرده شـده است:]وَ قـاتِلُوهُمْ حَـتَّی لاـ تَکُونَ فِتْنَهٌ[؛(۳) بـا آنهـا پیکار کنیـد تا فتنه خـاموش گردد]وَ إِنْ طائِفَتـانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْـلِحُوا بَیْنَهُما[؛(۴) بـا گروه تجـاوزگر و ظالم پیکار کنیـد تا به فرمان خـدا بازگردنـد. در چنین مواردی رهبران الهی، عـافیت طلبی را رها کرده و به اسـتقبال شدایـد جنگ و ناملایمات آن می شـتافتند؛ چراکه ازدست دادن آرامش دنیا در برابر ازدست دادن

۱- بقره، ۱۹۰

۲- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۲۶۰

۳- بقره، ۱۹۷

۴- حجرات، ۹

سعادت آخرت برای آنها دشوار نبود!»(۱)

- شهید مطهری(رحمت الله علیه) با تبیین علت صدور چنین دستوری، در عین صلح طلبیِ ذاتی اسلام می نویسند:

«اسلام یک دینی است که وظیفه و تعهد خودش را این می داند که یک جامعه تشکیل بدهد. اسلام آمده جامعه تشکیل بدهد، آمده کشور تشکیل بدهد، آمده دولت تشکیل بدهد، آمده حکومت تشکیل بدهد، رسالتش اصلاح جهان است؛ چنین دینی نمی تواند بی تفاوت باشد، نمی تواند قانون جهاد نداشته باشد، همچنان که دولتش نمی تواند ارتش نداشته باشد. مسیحیت دایره اش محدود است و اسلام دایره اش وسیع است. مسیحیت از حدود اندرز تجاوز نمی کند، اما اسلام تمام شئون زندگی بشر را زیرنظر دارد، قانون اجتماعی دارد، قانون اقتصادی دارد، قانون سیاسی دارد، آمده برای تشکیل دولت، تشکیل حکومت؛ آن وقت چطور می تواند ارتش نداشته باشد؟ چطور می تواند قانون جهاد نداشته باشد؟

پس اینکه یک عده می گویند دین باید همیشه با جنگ مخالف باشد و باید طرفدار صلح باشد، نه طرفدار جنگ؛ چون جنگ مطلقاً بد است؛ اشتباه است. دین البته باید طرفدار صلح باشد، قرآن هم می گوید:]وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ[(۲) صلح بهتر است؛ اما بایستی طرفدار جنگ هم باشد. در آنجاکه طرف حاضر به همزیستی شرافتمندانه نیست و به حکم

۱- آیت الله مکارم شیرازی حفظه الله تعالی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۲، ص۶۱۶

۲- بقره، ۱۲۸

اینکه ظالم است و می خواهد به شکلی شرافت انسانی را پایمال کند؛ ما اگر تسلیم بشویم، ذلت را متحمل شده ایم و بی شرافتی را به شکل دیگری متحمل شده ایم. اسلام می گوید: صلح، درصورتی که طرف، آماده و موافق با صلح باشد؛ اما جنگ، درصورتی که طرف می خواهد بجنگد.»(۱)

۴.۲.۴. اقدام عمومی برای حفظ وحدت جامعه و مبارزه با تفرقه افکنان

- اهمیت حفظ انسجام جامعهٔ اسلامی تا آنجاست که شهید مطهری(رحمت الله علیه) با استناد به آیهٔ قرآن، مبارزهٔ عمومی با برهم زنندگان این اتحاد را وظیفهٔ مؤمنان قلمداد می فرمایند:

«قرآن تصریح می کند:]وَ انْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلوا فَأَصْلِحوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إحْدَاهُمَا عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغی حَتَّی تَفِی ءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ[؛(۲) می گوید اگر جنگ داخلی میان مسلمین پیش آمد، اول بروید کوشش کنید میان اینها اصلاح کنید، بسا هست سوء تفاهمی در کار باشد. اگر برایتان روشن شد که سوء تفاهم در کار نیست؛ بلکه یکی از این دو گروه طغیانگر و مغرض است [و نمی گوید حالا که اصلاح نتیجه نداد، بروید در خانه تان بنشینید]، به نفع آن کسی که مظلوم است و علیه آن کسی که بغی می کند، وارد جنگ بشوید؛ این نصّ قرآن است.»(۳)

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۰ ، ص۲۲۳

۲- حجرات، ۹

۳- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۹۹۳

۵.۲.۴. پذیرش پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان تنها مرجع قضایی

- پذیرش مرجعیت قضایی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) دیگر تکلیف سیاسی اجتماعی مسلمین است؛ موضوعی که در آثار قرآنی مفسران اسلامی، ازجمله حضرت آیت الله سبحانی حفظه الله تعالی، بارها موردِتوجه قرار گرفته است:

«قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که داوری های پیامبر را در امور حقوقی و مخاصمات، بی چون وچرا بپذیرند:]فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیما[؛(۱) به پروردگارت سوگند، آنان هرگز مؤمن واقعی نمی گردند، مگر اینکه تو را در موارد اختلاف، داور قرار دهند و از قضاوت تو ملالی پیدا نکنند و در برابر حکمت تسلیم شوند.»(۲)

- در مصداق قرآنی دیگری برای این اصل، آیهٔ ۶۰ سورهٔ نساء موردبحث قرار می گیرد. حضرت آیت الله العظمی مکارم حفظه الله تعالی، در تبیین شأن نزول این آیه مینویسند: «یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، بنا را بر این گذاشتند که یک نفر را به عنوان داور در میان خود انتخاب کنند. مرد یهودی چون به عدالت و بی نظری پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) اطمینان داشت، گفت: 'من به داوری پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) شما راضی ام.' ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود به

۱- نساء، ۶۵

۲- منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۱۸۳؛ نک: نساء، ۵۹؛ مائده، ۴۲و۴۸؛ زمر، ۴۶، حدید، ۲۵.

نـام کعب بن اشـرف را انتخـاب کرد؛ زیرا می دانست می توانـد با هـدیه، نظر او را به سوی خود جلب کنـد و به این ترتیب، با داوری پیامبر اسـلام(صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کرد. آیهٔ شریفه نازل شد و چنین افرادی را شدیداً سرزنش کرد:]أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيـدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالًا بَعيداً[(۱)؛ آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه [از کتاب های آسمانی] بر تو و بر پیشـینیان نازل شده، ایمان آورده اند، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند؛ امّا شیطان می خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه های دوردستی بیفکند.»(۲)

۳.۴. شرح فعالیت های سیاسی پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در قرآن

اشاره

دستهٔ دیگر از آیاتی که مورد بررسی قرار می گیرند، آیاتی هستند که حکایتگر افعال و اقدامات سیاسی یا حکومتی نبی مکرم اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سـلم) هستند؛ بررسی این آیات ازآن جهت اهمیت دارد که خطابات قرآن و نحوهٔ حکایت آیات از اقدامات سیاسـی پیامبر، نه تنها محکم‌ترین سـند برای بیان سـیرهٔ نبی معظم اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر انبیای الهی(علیهم السلام) است، بلکه بیانگر این حقیقت

۱- نساء، ۶۰

۲- آیت الله مکارم شیرازی حفظه الله تعالی، شأن نزول آیات قرآن، ص۱۴۶

است که این گونه افعال و تصدّی این دسته از امور، جزئی از وظایف پیشوایان و الگوهای دینی و جزء لاینفکی از تعالیم الهی و آموزه‌های اسلامی هستند.

۱.۳.۴. اجرای قوانین الهی و مدیریت سیاسی، اقتصادی و حقوقی اجتماع براساس قانون خدا

- شهید مطهری(رحمت الله علیه) در تبیین این دسته از آیات می فرمایند:

«]ما ءَاتَاکُمُ الرَّسولُ فَخُذوهُ وَ ما نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا[(۱) سه شأن و سه مقام مختلف است که هرسه از مختصات رسول اکرم است، به این معنی که از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است و از ناحیهٔ او به دیگران می رسد و رسیده است؛ یعنی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در آنِ واحد ازطرف پروردگار دارای سه مقام بود. یک مقام همان مقام پیغمبری یا رسالت است، ...که در آیه ای می فرماید:]ما عَلَی الرَّسولِ إِلَّا الْبَلاغُ[(۲)... مقام مقدس دیگری هست که پیغمبر علاوه بر پیامبری و رسالت، دارای آن مقام هم هست،... مقام قضاوت و داوری میان مردم است. قضاوت هم مقامی است که باید از ناحیهٔ خدا به کسی داده شود که بتواند در میان مردم داوری کند. داوری یعنی مردم از لحاظ حقوق اجتماعی اختلاف پیدا

۱- حشر، ۷: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید [و اجرا کنید]، و از آنچه نهی کرده است، خودداری کنید.

۲- مائده، ۹۹: پیامبر وظیفه ای جز رسانیدن پیام[الهی] ندارد.

می کننـد، مقامی بایـد در اجتماع باشـد که احقاق حق بکنـد؛ یعنی به آن موضوع رسـیدگی کنـد و طبق قانون خاصـی رأی و حکم بدهـد. پیغمـبر از ناحیـهٔ خـدا، تنهـا پیغمبر نبود، بلکه قاضـی هم بود. هم پیغمبر بود و هم قاضـی. اینهـا فی حـدذاته قـابل تفکیک است. قضاوت هم خود یک مقام مقـدس دیگری است. قاضـی را هم بایـد خـدا تعیین کرده باشـد. این آیه ای که در قرآن است:]فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنونَ حَتّی یُحَکِّموکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدوا فی انْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّموا تَسْلیماً[(۱)... معنای آیه این است که مردم بایـد در مقابل قضاوت تو تسـلیم بشونـد؛ یعنی این جور نباشـند که وقتی نزد تو می آیند، توقع داشته باشند که تو جانب آنان را بگیری...

مقام مقـدس سومی[هم] پیغمبر دارد که آن را هم خدا برای او معین کرده است و خدا هم باید معین کند و آن، مقام حکومت است. پیغمـبر حـاکم مردم بـود، سائس مردم بود؛ یعنی مـدیر اجتمـاع بود، ولیّ امر اجتمـاع بود. پیغمـبر حکومت تشـکیل داد. خودش در رأس بود، فرمان می داد. مثلاً در فلان قضـیه ای که پیش آمده بود، بسیج عمومی اعلام می کرد یا [دستور می داد] امسال چه کِشت بکنیـد. بـدون شک پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) در ده سالی که در مدینه بود، حکومت تشـکیل داد و در میـان مردم مثل یک حاکم حکومت می کرد. باز مقام حاکمیت و مقام مـدیریت اجتماع غیر از مقام پیامبری و غیر از مقام قضاوت است... آیهٔ شریفه

۱- نساء، ۶۵.

می فرمایـد:]یـا ا یُّهَـا الَّذینَ امَنـوا أَطیعُـوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ اولِی الْـامْرِ مِنْکُمْ[(۱) [اینجاست انضـباطی که محکوم بایـد در مقابل حاکم داشته باشد؛ مردم باید در مقابل قوّه حاکمه داشته باشند.] می گوید: خدا را اطاعت کنید، پیغمبر و اولی الامر را اطاعت کنیـد. و لهذا می بینید ما شیعیان به این آیه که می رسیم، امرِ اولی الامر را مربوط به خلافت می دانیم؛ می گوییم این آیه مقام خلافت را معین می کنـد. این یک مقام دیگری است. این مقام هم مقام مقدّسی است و مثل آن دو مقام، آن را خدا باید معین کرده باشد.»(۲)

«گفتیم که قرآن کریم، اصل حکم و قانونگذاری را مخصوص خداونـد می دانـد و اجرای آن را که مهم ترین امر جـامعهٔ اسلامی است، تحت ولایت والی اسلامی می دانـد که آنان ولیّ امرنـد؛ در [آیـهٔ] کریمـهٔ]أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ[،(۳) جملـهٔ]أَطیعُوا اللَّهَ[همان اختصاص حکم به خداونـد است و جملات]أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ[، مربوط به اجرای احکام الهی است که به دست منصوبین ازسوی خداونـد؛ یعنی رسول خـدا و اولی الامرِ معصوم است؛ اینهـا ولیّ امرنـد و در زمـان غیبت نیز 'ولایـت امر' ازسوی معصومین و منصوبین خداونـد، به فقیهان جامع الشـرایط نیابت داده شده است.»(۴)

۱- نساء، ۵۹

۲- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ، ج ۲۱، ص ۱۲۰.

۳- نساء،۵۹: ای کسانی که ایمان آوردهاید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر (اوصیای پیامبر) را.

۴- حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی، ولایت فقیه، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

- براساس آیات قرآن، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نه تنها دریافت کنندهٔ قوانین و احکام الهی و ابلاغ کنندهٔ آن به مردم است، بلکه ابزار اجرای این قوانین، یعنی قدرت امرونهی و دستورات حکومتی نیز در اختیار او گذارده شده است. در آیهٔ ۷ سورهٔ حشر می خوانیم:]وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا[؛ آنچه را که پیامبر امر می کند، بگیرید و از آنچه باز می دارد، دوری جویید. حضرت آیت الله سبحانی حفظه الله تعالی در تبیین معنای این آیه می فرمایند: «درست است که 'آتا' به معنی اعطا و دادن است... ولی ذیل آیه، یعنی جملهٔ 'وَ مَا نَهَاکُم عنه' گواه بر این است که مقصود، امر و فرمان است و اگر مقصود عطا و دادن بود، لازم بود به جای 'وَ مَا نَهَاکُم عنه' بفرماید: 'و ما منعکم عنه': از آنچه که شما را از آن محروم سازد.»(۱)

- در قرآن متجاوز از بیست مورد، سخن از اطاعت پیامبر به میان آمده است... این آیات با گستردگی خاصی، برای پیامبر در کنار خدا، اطاعتی مستقل فرض می کند و ما را به آن دعوت می نماید و اگر وظیفهٔ پیامبر در بیان معارف و اصول و احکام الهی و نوید و بیم خلاصه می گردد و او فقط بازگوکنندهٔ فرمان های خداست، دراین صورت، دراین میان، یک اطاعت بیش نیست و آن اطاعت خداست؛ درحالی که قرآن برای او اطاعتی جدا از اطاعت خود(خدا)، هرچند به اذن و فرمان او، فرض می کند و به آن امر

۱- منشور جاوید، ج۴، ص ۳۳۱.

می کند؛ آیاتی از قبیل:

]وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم[؛(۱) هرکس خدا و پیامبر را اطاعت کند، او با کسانی است که خداوند همهٔ آنان را نعمت داده است.

]قُلْ أَطیعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُول[؛(۲) بگو خدا و رسول را اطاعت کنید.

]مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفیظاً[:(۳) هرکس رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هرکس روی برگرداند، تو را مسئول آنان نفرستادیم و]أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ[(۴) و... از این دست اند.(۵)

– پس میتوان این جملات کوتاه استاد مطهری را جمعبندی مباحث این سرفصل دانست؛ جملاتی که چند عنوان از شئون سیاسی پیامبر را برمیشمارد:

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) رسماً بر مردم حکومت می کرد و سیاست اجتماع مسلمین را رهبری می نمود؛ به حکم آیهٔ کریمهٔ]خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها[،(۶) از مردم مالیات می گرفت، شئون مالی و اقتصادی اجتماع اسلامی را اداره می کرد.»(۷)

۱– نساء، ۶۹.

۲– آل عمران، ۳۲.

۳– نساء، ۸۰.

۴– نساء، ۵۹.

۵– نک: نساء، ۱۳ و ۶۴ و ۶۹ و ۸۰؛ آل عمران، ۳۲ و ۱۳۲؛ انفال، ۱ و ۸ و ۴۶؛ توبه، ۷۱ و...

۶– توبه، ۱۰۳

۷– استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ، ج ۳، ص۲۸۲

۲.۳.۴. آغاز جنگ یا پذیرش صلح

– خداوند متعال در قرآن کریم، پیامبر را به جنگ با کفار و منافقان دستور می دهد؛ در سورهٔ توبه می خوانیم:]یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ[؛(۱) ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد نما و برآنان سخت بگیر یا در آیهٔ ۲۹ همین سوره می فرماید:]قاتِلُوا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ[: با کسانی از اهل کتاب که نه به خداوند و نه به روز جزا ایمان دارند و نه آنچه خدا و پیامبر او تحریم کرده است، حرام می‌شمردند و نه آیین حق را می پذیرند، نبرد کنید.

در دسته ای دیگر از آیات، مسئولیتِ واداشتن و برانگیختن مؤمنین برای جهاد را نیز از وظایف پیامبر می شمُرَد:

]فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکیلاً[؛(۲) در راه خدا پیکار کن... و مؤمنان را [بر این کار] تشویق نما؛ امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند و خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناک تر است.

یا دیگر آیاتی که مسئولیت آغاز جنگ را به پیامبر وا می گذارد(۳)و حاضرنشدن در میدان کارزار

۱– توبه،۷۳

۲– نساء، ۸۴

۳– نک: بقره، ۱۹۰، حدید، ۲۵؛ بقره، ۱۹۳؛ نساء، ۸۴؛ توبه، ۸۸.

را سرپیچی از فرمان رسول خدا عنوان می فرماید.(۱)

همچنین قرآن کریم قتال و فرماندهی جنگ را سیرهٔ بسیاری از پیامبران گذشته دانسته و می‌فرماید:

]وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ[؛(۲) و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند. آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند[و تن به تسلیم ندادند] و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.

و نیز زمام پذیرش صلح را به پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله و سلم) سپرده و می فرماید:

]وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ * وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها[؛(۳) و هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها آماده کنید... و اگر تمایل به صلح نشان دادند، تو نیز از در صلح درآی!

نیز آیات مربوط به صلح حدیبیه که خداوند با نازل کردن سورهٔ فتح، این تصمیم پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را، پیروزی مبین برای آن حضرت می خواند؛ درحالی که بعضی همراهان پیامبر، چون با هدف ورود به مکه و انجام عمره، با آن حضرت همراه

۱- توبه، ۸۱: «فرح المخلّفون بمعقدهم خلاف رسول الله و کرهوا ان یجاهدوا بأموالهم و انفسهم فی سبیل الله»: بازماندگان[از جنگ تبوک]، از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند. نک: توبه، ۴۴و۴۹ و ۸۶؛ محمد، ۲۰.

۲- آل عمران، ۱۴۶

۳- انفال، ۶۰ و ۶۱

شده بودند، در دل احساس خسران می کردند و دربرابر پذیرش قرارداد صلح توسط پیامبر اعتراض می کردند.

در نخستین آیـۀ سورۀ فتـح، بشـارت عظیمی به پیـامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) داده شـده است؛ بشارتی که طبق بعضـی از روایـات، نزد پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) محبوب تر از تمام جهان بود! خداونـد در این آیه می فرمایـد: «ما برای تو فتح آشـکار و نمایـانی کردیم؛ إِنَّا فَتَحْنـا لَـکَ فَتْحاً مُبِیناً»؛(۱) پیروزی چشـم گیری کـه آثـار آن در کوتـاه مـدت و درازمـدت، در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود؛ فتحی که در طول تاریخ اسلام، کم نظیر یا بی نظیر بود.(۲)

۴.۳.۳. احترام به مردم و دخالت دادن آنان در تصمیم گیریهای مدیریتی

- شهید مطهری(رحمت الله علیه) با اشاره به آیۀ موردبحث در سورۀ آل عمران مینویسد:

«]فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ[(۳) نسبت به مردم عفو و گذشت داشته باش، برای آنها دعا و استغفار کن و در کارها با آنها مشورت کن.

رسول خدا با آنکه پیغمبر بود و با آنکه مردم توقع نداشتند که او رأی و عقیده و نظر آنها را بخواهد و دخالت دهد، او خودش برای آنکه مردم را تحقیر نکرده باشد، برای آنکه به مردم

۱- فتح، ۱: ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم کردیم.

۲- نک: تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی حفظه الله تعالی، ج ۲۲، ص ۱۹.

۳- آل عمران، ۱۵۹.

شخصیت بدهد و شخصیت آنها را محترم بشمارد، برای اینکه دستورالعمل امت باشد برای همیشه، با آنها مشورت می کرد و از آنها نظر می خواست. داستان مشورت نظامی در جنگ خندق و نظردادن سلمان فارسی که در ایران در این گونه مواقع دور شهر خندق می کَنند و به این وسیله از خود دفاع می کنند و پذیرفتن رسول اکرم، نظر سلمان را، معروف است.(۱)

۴.۳.۴. تعیین دوست و دشمن در عرصهٔ جامعهٔ مسلمین و تعیین جهت گیری های مطلوب در قبال آنان

- «قرآن از ولایت مؤمنان نسبت به یکدیگر خبر می دهد و می فرماید:]إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَه[؛(۲) مؤمنان برادر یکدیگرند و نسبت به یکدیگر ولایت دارند:]الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر[:(۳) مؤمنان نسبت به هم ولایت دارند و نتیجهٔ این ولایت آن است که آنها چون همدیگر را دوست دارند، به ارشاد و هدایت یکدیگر می پردازند و همدیگر را امربه معروف و نهی از منکر می کنند.»(۴) ازسوی دیگر: «آنها را از برقراری رابطهٔ ولایی با غیرمؤمنان باز می دارد؛ آنجاکه می فرماید:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص، ۲۳۶.

۲- حجرات، ۱۰.

۳- توبه، ۷۱.

۴- آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی، شمیم ولایت، ص۴۳.

الْكُفَّارَ أَوْلِياءَ[:(۱) ای مؤمنان! کسانی را که دین شما را استهزاء کرده[و] به بازی گرفته اند، چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شد و چه کافرانت، به عنوان ولی اتخاذ نکنید... . همچنین خداوند به انسان ها می فرماید:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِیاءَ[:(۲) ای مؤمنان! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید. این دوری از دوستی تا آنجاست که اگر پدرانتان و برادرانتان هم در مسیر دینی شما نباشند، از آنها فاصله بگیرید و با آنان رابطهٔ ولایی برقرار نکنید:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ وَ إِخْوانَكُمْ أَوْلِیاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَی الْإِیمان[(۳) و می فرماید:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ[:(۴) ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را اولیاء خود مگیرید که بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هرکس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنها خواهد بود. آری! خدای سبحان ستمگران را هدایت نمی کند.»(۵)

– از این آیات و امثال آن در قرآن کریم(۶) مشخص می شود که مجموعهٔ اوامر الهی در این خصوص، زمینه ساز شکل گیری نظام اجتماعی سیاسیِ

۱– مائده، ۵۷.

۲– ممتحنه، ۱.

۳– توبه، ۲۳: (ای کسانی که ایمان آورده اید! هر گاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولیّ [و یار و یاور و تکیه گاه] خود قرار ندهید.)

۴– مائده، ۵۱..

۵– آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی، شمیم ولایت، ص۴۴.

۶– نک: آل عمران، ۲۸؛ جاثیه، ۱۹؛ مائده، ۸۱ نحل، ؛ مائده، ۵۵ و ۵۶.

ویژه ای در جامعهٔ اسلامی، بـا محوریت ایمان به خـدا و نفی مشـرکان و دشـمنان اهلِ ایمان است. روشن است که این جهت دهی، زیربنای هر اقدام سیاسی و تنظیم کنندهٔ روابط اجتماعی مطلوب در جامعهٔ اسلامی است.

دستهٔ دیگر از آیات در این مبحث، آیاتی است که به تعیین «محور دوستی ها» و «مرکز ولایت» در جامعهٔ اسلامی می پردازد:

«قرآن به ما می فرمایـد:]إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون* وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُون[:(۱) ولیّ شما تنها خداست و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می دارنـد و درحال رکوع زکات می دهنـد و هرکس خدا و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند را ولیِّ خود بداند، پیروز است؛ چرا که حزب خدا همان پیروزمندان اند.»(۲)

این بـدان معناست که تنها شـرط قرارگرفتن در زمرهٔ حزب پرودگار، برقراری رابطهٔ ناگسسـتنی «ولایت» با خدا و محور جامعهٔ دینی، یعنی رسول خدا و اولیای الهی است.

در جای دیگر، خداوند با تعیین عنصـر «تبعیت از پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سلم)» به عنوان شاخص کسانی که رابطهٔ محبتی با خدا دارند، می فرماید:]قُلْ إِنْ كُنْتُمْ

۱- مائده، ۵۵ و ۵۶.

۲- آیت الله جوادی آملی (حفظه الله تعالی)، شمیم ولایت، ص ۴۸.

تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللَّه[؛(۱) ای پیامبر! به مردم بگو: اگر خـدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شـما را دوست بدارد.

دربـارهٔ ملاک دوست داشـتن و دشـمن داشـتن نزد رسول الله(صـلی الله علیه و آله و سـلم) نیز می فرمایـد:]مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِـدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمـاءُ بَیْنَهُمْ[؛(۲) محمـد فرسـتادهٔ خداست و کسانی که با او هسـتند، در برابر کفار سرسـخت و شدید و درمیان خود مهربان اند.

بـدین وسـیله پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) را به عنوان محور و ولیّ جامعـهٔ دینی، شـاخص تعیین جهت گیری های دوسـتانه و دشمنانه در عرصهٔ اجتماع اسلامی قرار می دهد و این، دخالت دادن سیاست اسلامی و جهت گیری های سیاسی در محدودهٔ ارتباطات شخصی و حتی گرایش های قلبی آحاد جامعهٔ اسلامی است.

۴.۴. لزوم طرد ولایت طاغوت

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خـدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی می کند و می گوید: 'هرکسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است.' طاغوت یعنی چه؟ طاغوت از مادهٔ طغیان است. طغیان یعنی سرکشی کردن و از محدودهٔ دایرهٔ طبیعی و فطری زندگی انسان فراتررفتن؛ مثلاً فرض

۱- آل عمران، ۳۱.

۲- فتح، ۲۹.

بفرمایید انسان برای کامل شدن پدید آمده است آن کسی که انسان را از کامل شدن بیندازد، طاغوت است.»(۱)

قرآن می فرمایـد:]الَّذینَ آمَنُوا یُقـاتِلُونَ فی سَبیـلِ اللَّه[آن کسـانی که ایمـان آوردهانـد، مقاتله و ستیزشان در راه خـداست.]وَ الَّذینَ کَفَرُوا یُقـاتِلُونَ فی سَبیـلِ الطَّاغُوتِ[؛ آن کسـانی که به دین، کفر و انکـار ورزیدهانـد، مقـاتله و ستیزشان در راه طاغوت است. بعد می فرماید:]فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ[؛ با اولیا و پیوستگان شیطان ستیز و مقابله و مقاتله بکنید...(۲) آن کسی که تحت فرمان ولیّ حقیقی زنـدگی نمی کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شـیطان زندگی می کند. ممکن است بپرسـید: مگر تحت فرمـان شـیطان وطـاغوت زنـدگی کردن و تن به فرمان او دادن، چه مفسـدهای دارد؟ این هم یکی از نکات آیات امروز است؛ قرآن در این زمینه به مـا چنـد جواب می دهـد: جواب اول این است که اگر تن به ولایت شـیطان دادی، شـیطان بر تمام انرژی هـای سازنـده و خلاـق و آفریننـده و ثمربخش وجود تو مسـلط خواهـد شـد؛ اگر چنـانچه گردنت را به طرف شـیطان و طاغوت بردی که ریسـمان ولایتش را بر گردن تو بینـدازد، دیگر از دست او خلاصـی پیدا نخواهی کرد؛ هرچه در وجود تو از نیرو و ابتکار و از فعالیت های سازنده و از جلوه های درخشنده وجود دارد، تحت قبضهٔ

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص ۱۰۳.

۲- نساء، ۷۶: کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می کنند و آنها که کافرند، در راه طاغوت (بت و افراد طغیانگر). پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! [و از آنها نهراسید!]؛یرا نقشهٔ شیطان، [همانند قدرتش] ضعیف است.

طاغوت و شیطان در خواهد آمد و وقتی که تمام وجودت در قبضهٔ او در آمد، به آسانی می تواند تو را در همان راهی که می خواهد، و با هر وسیلهای که می خواهد بکشاند و ببرد و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی شود؛ برای او این چیزها هدف نیست؛ بلکه برای شیطان و طاغوت، مصالح شخصی هدف اولی است و می خواهد آنها را تأمین کند. پس تو را در راه مصالح شخصی خود به کار می اندازد. اگر به این جملات حساب شدهای که عرض شد، دقت کنید؛ خواهید دید که تحت هر جملهای معنایی است که با واقعیت های تاریخی تطبیق می کند: اگر تن به ولایت طاغوت دادی، تمام نیروها و انرژی ها و ابتکارها و استعدادهای تو در قبضهٔ طاغوت واقع می شود و وقتی در قبضهٔ طاغوت واقع شد، دیگر به سود تو نخواهد بود. برای شیطان، خود او و مصالح خودش مطرح است؛ اگر چنانچه در راه او افتادی، در جهت مصالح و منافع خودش تو را قربانی خواهد کرد و به گمراهی خواهد کشاند. قدرت در اختیار اوست و تو هم که خودت را به دست او دادی، می کشد هرجا که خاطر خواه اوست: حلقهای در گردنم افکنده «دوست» می کشد هرجاکه خاطرخواه اوست

این آیهای که از سورهٔ نساء می خوانم بسیار آیهٔ قابل توجه و قابل تدبیری است:]وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی[؛(۱) هرکس که

۱- نساء،۱۱۵: (وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیرا)؛ و هر کس بعد از آنکه حق برایش روشن شد، مخالفت رسول کند و روشی غیر راه مؤمنین اتخاذ نماید، وی را به همان وضعی که دوست دارد واگذاریم و به جهنم در آریم که چه بد سر انجامی است.

پس از روشن شـدن راه حق بر او با رسول خـدا به مخاصـمت و ستیزه برخیزد و از پیغمبران جـدا بشود و راهش را از راه نبوت [همـان راهی که قبلاًـ برایتان ترسـیم کردم] منشـعب کنـد،]وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ[؛(۱) و راهی غیر از راه مؤمنـان و جـامعهٔ اسـلامی و هدف های ایمانی را پیروی بکند، خودش را از جمع مسـلمانان کنار بکشـند:]نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی[؛(۲) همان چیزی را که خود او بر گردن افکنـده است، بر گردنش اسـتوار می کنیم. همان ولایتی را که خود او به دست خود پذیرفته و با پای خودش در آن منطقه رفته و سـکنی گزیـده، او را در همـان جا پاشکسـته می کنیم؛ زیرا طبق آیـهٔ]إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ[(۳) تو زمامت را به شـیطان دادی؛ پس بگذار این زمام در دست شـیطان بماند. این سنت خداست، این قانون آفرینش است. تـا اینجـا مربوط به این دنیـاست؛ برای آن دنیا در ادامـهٔ آیه می فرمایـد:]وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِـیراً[(۴) از اینجـا هم یکسره راهی دوزخ قهر پروردگار و عذاب جاودانه الهی خواهد شد.»(۵)

۱- نساء، ۱۱۵

۲- نساء، ۱۱۵

۳- الرعد، ۱۱: [امّـا] خداونـد سـرنوشت هیـچ قوم [و ملّتی] را تغییر نمی دهـد؛ مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!

۴- نساء، ۱۱۵: به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.

۵- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص ۱۰۲تا ۱۰۷.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «اولی الامر و صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق می کند...]فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ[پس اگر در چیزی منازعه و اختلافی داشتید،]فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ[؛ آن را به خدا و رسول برگردانید،]إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ[؛ اگر شما مؤمن به خدا و روز واپسین هستید،]ذلِکَ خَیْرٌ[؛ این نیکوتر است،]وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا[؛(۱) دارای عاقبت بهتری است. ببینید مردم را متوجه می کند به عواقب نیک و فرمانروایی نیکان و عواقب سوء فرمانروایی بدان. آیهٔ بعدی طعن به کسانی است که از این فرمان کلی سر می پیچند:]أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ[؛(۲) آیا نمی نگری به آن کسانی که می پندارند که ایمان آوردهاند به آنچه بر تو نازل شدهاست،]وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ[؛ و می پندارند که به آیین پیشینیان تو ایمان دارند، خودشان را مؤمن فرض می کنند، درحالی که کاری از آنها سر می زند که منافی با ایمان به خداست،]یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ[؛ می خواهند تحاکم به طاغوت کنند؛ یعنی [برای] حل و فصل کار خود، به طاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند و فرمان بگیرند و بر طبق نظر او زندگی خود را به راه ببرند؛ این منافی با ایمان است.]وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ[؛ می خواهند نزد طاغوت تحاکم کنند،...]وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ[؛ در حالی که به آنها فرمان

۱- نساء، ۵۹.

۲- نساء، ۶۰.

داده شده است که به طاغوت کفر بورزند،]وَ یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِیداً[؛(۱) و شیطان می خواهد که آنان را گمراه کند، گمراهی و سرگشتگیِ بسی دور که من احتمال می دهم این شیطان همان خودِ طاغوت است و چیز دیگری نیست. اینها می خواهند سراغ طاغوت بروند، غافل از اینکه این شیطانی که به عنوان طاغوت در قرآن شناخته می شود، آنها را از راه راست دور می کند و آنها از وادی های سرگردانی سر در خواهند آورد. شیطان آنها را از آن چنان از جاده دور می اندازد که برگشتنش کار یک ذرّه و دوذرّه نیست؛ خیلی به دشواری می توانند به راه راست و هدایت برگردند.»(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «شرع و عقل حکم می کند که نگذاریم وضع حکومت ها به همین صورتِ ضداسلامی یا غیراسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است:

چون برقراری نظام سیاسی غیراسلامی به معنای بی اجراماندن نظام سیاسی اسلام است.

همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیراسلامی نظامی شرک آمیز است؛ چون حاکمش «طاغوت» است و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و بافضیلت

۱- نساء، ۶۰.

۲- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص ۹۲تا۹۴.

فراهم سازیم و این شرایط درست ضدِّ شرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرت های نارواست. شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک آمیز است، لازمه اش همین فسادی است که می بینید. این همان]فَسادٍ فِی الْأَرْضِ[(۱) است که باید از بین برود؛ و مسببین آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فسادی است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد و]إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ[.(۲)

در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند و دو راه در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک آمیز و ناصالح است یا برای اینکه چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین «طواغیت» نشود، با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

ما چاره[ای] نداریم؛ جز اینکه دستگاه های حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیئت های حاکمهٔ خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ای است که همهٔ مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.»(۳)

۱- مائده، ۳۲: فساد در روی زمین..

۲- قصص، ۴: او به یقین از مفسدان بود!

۳- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۳۵.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «اگر یک عـده در خلوت، خود را به عبادت مشغول کنند، درحالی که عرصهٔ جامعه، ادارهٔ جامعه، مـدیریت کشور و سررشـته داری امور، دست افکار و اهواء و مکتب های گوناگون باشـد، آنها از این اسـلام ابایی ندارند و به آن اهمیتی نمی دهنـد؛ امـا اگر اسـلام آن چنـان که خـدا خواسـته و قرآن تشـریع کرده، به معنـای برنامـهٔ زنـدگی تلقی شـد و موردِپذیرش قرار گرفت، از آن می ترسـند. چرا؟ چون این اسـلام، در وهلهٔ اول، دو عنصر بزرگ در درون خود دارد که یکی عبارت است از احترام به شخصـیت و اهتمام به رشد انسان و دوم جلوگیری از نفوذ غارتگران و طاغوت ها و قدرتمندان نابحق و ظالم و سـتمگر جهانی. در کلمهٔ توحید، اینها وجود دارد: 'لا اله الا الله'. یکی از مصـرع های برجسـته و مهم قصیدهٔ 'لا اله الا الله' این است که با طاغوت ها، طغیانگرهای جهانی، قـدرت های ظالم بین المللی و سـتمگرانی که امروز شـما می بینید در دنیا چگونه تاخت و تاز می کنند و با ملت ها چه می کنند، نمی شود کنار آمد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «اگر تشکیل حکومت اسلامی از خاصیت های اسلام بیگانه باشد؛ یعنی اگر با ظلم و بدی و شرارت به مقابله نپردازد، شاید دشـمن مهمی هم پیدا نکند؛ اما اسلام فقط اکتفا نمی کند که شعار طرفداری از انسانیت سر دهد؛ بلکه اسلام برای تحقق این شعار، [شعار] مبارزه

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اعضای اتحادیهٔ انجمن های اسلامی دانش آموزان، ۲۶شهریور۸۳.

و مقابله با شرارت و شیطانیت را هم سر می دهد. در واقع برای اینکه اسلام بتواند سعادت را برای انسان ها محقق کند، باید با عوامل و عناصری که ضدِّ انسانیت و ضدِّ سعادت انسان حرکت می کنند و حیاتشان وابسته به آن است، مبارزه کند؛ لذا در اسلام، جهاد و مبارزه وجود دارد. در سرتاسر قرآن، نام شیطان و مفهوم شیطنت، از بسیاری از مفاهیم، بیشتر تکرار شده است؛ برای اینکه مردم، شیطان و حضور شیطان را فراموش نکنند. اگر فراموش کردید که دشمن در کمین شماست، غفلت، شما را فرا خواهد گرفت، حرکت را کند خواهد کرد و از بین خواهد برد؛ یعنی بزرگ ترین فرصت برای دشمن است؛ لذا شما ببینید در طول این سال های متمادی، هروقت، هرکسی و هرجا، از دشمنیِ دشمنان و توطئهٔ مستکبران و دشمنی امریکا و اسرائیل و بقیهٔ مخالفان آزادی و سعادت بشر سخن گفته است، ازسوی تبلیغاتچی های جهانی موردِتخطئه قرار گرفته است! آنها می خواهند ملت ایران فراموش کند که دشمنی دارد.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با جمع کثیری از مردم آمل، ۲۱خرداد۷۲.

۵. مفهوم سیاست در اسلام و غرب

اشاره

امام خمینی(رضوان الله علیه) «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تلاش هایی که انسان ها می کنند، بعضی مربوط به مسائل شخصی آنهاست که بخش کوچک تری از فعالیت های انسانی را شامل می شود؛ مثل معیشت و معنویت و عواطف و ارتباطات شخصی آنها با این و آن؛ اما بخش بزرگ تر فعالیت های انسانی، فعالیت هایی است که در صحنهٔ جامعه با تلاش جمعی صورت می گیرد که به آن، سیاست می گویند.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «سیاست به معنای پشت هم اندازی و فریب و دروغ گفتن به افکار عمومی مردم، مطلوب اسلام نیست. سیاست یعنی ادارهٔ درست جامعه؛ این جزو دین است.»(۳)

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸.
۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در روز عید سعید غدیر خم ۱۲اسفند ۸۰.
۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار زا اعضای ستادهای نماز جمعهٔ سراسر کشور، ۵مرداد۸۱.

امام خمینی(رضوان الله علیه) «آن مردک وقتی که آمـد [در زنـدان] پیش من، من بودم و آقای قمی (سـلمهالله)، که اکنون هم گرفتارند؛ گفت: سـیاست عبارت از بدذاتی، دروغ گویی و... خلاصه پدرسوختگی است و این را بگذارید برای ما! راست هم می گفت. اگر سـیاست عبارت از اینها است، مخصوص آن ها می باشد. اسـلام که سـیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می باشـند، ائمهٔ هدی(علیهم السلام) که «ساسه العباد» هستند؛ غیر این معنایی است که او می گفت. او می خواست ما را اغفال کند.»(۱)

امـام خمینی(رضوان الله علیه) «دیـانت همان سـیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می دهـد و تمام چیزهایی که به صـلاح ملت است و به صلاح مردم است، آنها را از آن راه می برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است.»(۲)

۱.۵. تعریف سیاست

- واژهٔ «سیاست» در اصل، کلمه ای عربی است که از ریشهٔ «ساسَ، یسوس» گرفته شده است.

ابن منظور این واژه را به تـدبیر و اصـلاح امور معنی کرده است: «السـیاسه القیـام علی الشـیء بمـا یصـلحه... و کان بنو اسـرائیل یسوسهم انبیائهم تتولی امورهم کما یفعل الامراء و الولاه بالرعیه...»؛(۳) سیاست پرداختن به کاری برای

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۴۱.

۲- صحیفهٔ نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

۳- لسان العرب، ابن منظور، ج۶،ص ۱۰۸.

اصـلاح آن [کار] است... پیامبرانِ بنی اسـرائیل سـیاست می ورزیدنـد؛ بـدان معنا که امور مردم را عهـده دار می شدند و مانند امیران و والیان به کار رعیت رسیدگی می کردند.

در زبـان فارسـی، سـیاست در معنـای لغـوی حکومت، ریـاست، امرونهی، سـزا و تنـبیه، پرورش و پرداختن به امور مردم بر طبق مصالحشان آمده است.(۱) واژۀ معادل آن در زبان انگلیسی Politic است که از ریشۀ لاتین Polis به معنای شهر و شهروندی و قانون اساسی یا ساختار حقوقی گرفته شده است.(۲)

۲.۵. معنای اصطلاحی سیاست

- مفهوم سـیاست، به دلیل گستردگی قلمرو و موضوع و نیز پیونـد با مسائل اجتماعی، مفهوم پیچیده و مشـکلی است؛ ازاین رو به سـختی می توان تعریف جامع و کاملی از آن ارایه داد. برخی فلاسـفه، تقسـیم بندی و اصطلاحات گوناگونی برای سیاست، یاد کردهاند؛ نظیر: سیاست اصحاب،(۳) سیاست ذاتی،(۴) سیاست عامی،(۵) سیاست فاضله،(۶)

۱- نک: لغت نامۀ دهخدا، تحت واژۀ «سیاست».

۲- اندرو وینسنت، نظریه های دولت، ترجمۀ حسین بشیریه، ص ۳۰.

۳- روش تقویت بدن و پیش گیری از برهم خوردن تعادل آن است: نک: سیدجعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی.

۴- سـیاستِ هر انسانی است نسبت به خود. درحقیقت، تهذیب اخلاق و شـناختن اخلاق و اقوال خود برای رفع نقایص نفسانی است: (رسالۀ اخوان الصفا، ج۷، ص ۲۰۹)

۵- تدبیر خاصی است که امیران در ریاست بر مردم به کار می برند: (رسالۀ اخوان الصفا، ج۷، ص ۲۰۹)

۶- یکی از اقسام سیاست ملک، سیاست فاضله است که آن را امامت خوانند و غرض از آن، تکمیل خلق بود. (اخلاق ناصری، ص۲۵۷)

سیاست ملوکی،(۱) سیاست ناقصه،(۲) سیاست نبویه(۳) و...(۴)

۳.۵. مفهوم سیاست در مکاتب غربی

- واژه نامهٔ آکادمی فرانسه می نویسد:

«سیاست، علمی است که همهٔ اشکال روابط قدرت را در زمان ها و مکان هایی گوناگون بررسی میکند و جهت و چگونگی إعمال این قدرت را می نمایاند.»(۵)

مارکس می گوید:

«مفهوم سیاست، بی اندازه وسیع و شامل هرگونه رهبری مستقل در عمل است... ؛ ولی ما از منطق سیاست، رهبری و مدیریت سیاسی جامعه و دولت را در نظر داریم.»(۶)

- استاد شهید مطهری در تحلیل نگاه دانشمندان غربی به سیاست، در کتاب انسان کامل مینویسد:

«ماکیاول، دانشمند و فیلسوف معروف ایتالیایی، اساس فلسفهٔ سیاسی اش را بر سیادت گذاشت. او می گوید:

‘در سیاست تنها چیزی که باید ملحوظ شود،

۱- و آن، معرفت حفظ قوانین وروش ملت ها و احیای سنت های خوب و انفاذ احکام بود: (رسالهٔ اخوان، ج۷، ص۲۰۸)

۲- از فروع سیاست مدنیّه است و یکی از اقسام سیاست ملك است که آن را تقلب خوانند و غرض از آن، استعباد خلق بود و لازمه اش نیل شقاوت و مذمت است: (اخلاق ناصری، ص۲۵۷).

۳- عبارت از معرفت کیفیت وضع قوانین و سنن خوب و مداوای نفوس مریضه بود: (رسالهٔ اخوان الصفا، ج۷، ص۲۰۸)

۴- محمدحسین توسلی، میرستار مهدی زاده، دین؛ دریای سیاست، ص ۱۱.

۵- مبانی و کلیات سیاست، سیدجلال الدین مدنی، ص ۱۳.

۶- مبانی و کلیات سیاست، سیدجلال الدین مدنی، ص ۱۳.

سیادت است و هیچ اصل دیگری در سیاست معتبر نیست. برای رسیدن به هدف های سیاسی ،که همان سیادت است، هرچیزی جایز است: دروغ، فریب، مکر، قسم های دروغ، خیانت کردن، پا روی حق گذاشتن.٬

او می گوید: ٬در سیاست، مذموم شمردن این مسائل به هیچ نحو نباید مطرح باشد.٬ بعد از او فیلسوفان دیگری پیدا شدند که نه تنها در سیاست، مطلقاً این مسئله را طرح کردند و به عنوان یک اخلاق عمومی، چراغ سبزی به سیاسیون دادند که شما در سیاست این راه را در پیش بگیرید؛ بلکه اساساً معتقد شدند که اخلاق عالی و اخلاق انسانی یعنی همین! در این جهت، نیچه، فیلسوف معروف آلمانی، به طور عموم اصل قدرت را در اخلاق مطرح کرد.»(۱)

۴.۵. «سیاست» در اسلام

اشاره

- «سیاست» نزد اندیشمندان مسلمان ازنظر اصطلاحی، به معنای مدیریت و رهبری جامعه براساس مصالح مادی و معنوی آن است.(۲)

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ج ۲۳، ص ۲۴۸.

۲- اغلب فقها و فلاسفه و حکمای اسلام در تحقیقات خود قسمت بسیار مهمی را به حکمت عملی اختصاص می دهند که قسمت اساسی آن، سیاست مُدُن نامیده می شود. شهید اول (محمدبن جمال الدین مکی) ابواب فقه را به چهار قسمت تقسیم می کند: ۱. عبادات؛ ۲. عقود؛ ۳. ایقاعات؛ ۴. سیاسات. مسلم است که شهید اول، فقه از دیدگاه همهٔ فقها را تقسیم به اقسام مزبور نموده است، نه ازنظر خاص خویش. علاوه بر آن، کتابهایی است که مستقلاً در فلسفه سیاسی اسلام نوشته شده است؛ به عنوان نمونه: الاحکام السّلطانیه: والولایات جمع بین المسائل الشّرعیه و السّیاسیه (تألیف اقضی القضاء ابوالحسن علی بن محمدبن حبیب البصری البغدادی الماوردی، متوفای ۴۵۰ ق)، کتاب السیاسیه(تألیف قدامه بن جعفر)، الخراج (تألیف قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم)، مقدمه (تألیف عبدالرّحمن بن خلدون)، ادب السلطان(تألیف ابوالحسن علی بن نصر)، الأموال (تألیف ابوعبیدالقاسم بن سلام متوفای ۲۲۴ ق.) معالم القریه فی احکام الحسبه (تألیف محمدبن أحمدالقرشی معروف به ابن الأخوه)، الاحکام السّلطانیه (تألیف ابویعلی محمدبن الحسین الفرّاء) کتاب الفخری فی الآداب السّلطانیه و الدّول الاسلامّیه (تألیف محمدبن علی بن طباطبا)، سیاست نامه (تألیف خواجه نظام الملک) ، الولاه و القضاء (تألیف کندی)، الخراج (تألیف قدّامهبن جعفر)، السّیاسه المدینه (تألیف محمدبن محمدبن طرخان الفارابی)، آراء اهل مدینه الفاضله (تألیف محمدبن محمدبن طرخان الفارابی)، اخلاق ناصری (تألیف خواجه نصیر طوسی)، الامامه و السّیاسه (تألیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفای ۲۱۳)، تنبیه الأمّه وتنزیه الملّه (تألیف آیت الله العظمی آقا میرزامحمدحسین نائینی)، حکومت از نظر اسلام (تألیف آیت الله سیدمحمود طالقانی، شرحی بر کتاب تنبیه الأمّه و تنزیه الملّه مرحوم نائینی) تاریخ سیاسی و دینی و فرهنگی اسلام (در ۳ مجلد، تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن) الإسلام و التّکامل الاجتماعی (تألیف آقای شیخ محمود شلتوت)، عوائد الایّام (تألیف ملا احمد نراقی)، کتاب السیاسه الکبیر(تألیف احمدبن سهل ابوزید البلخی)، کتاب الدوله (ابواسحاق ابراهیم بن

العباس الصولی) سیاسه الملوک (تألیف ابودلف القاسم بن عیسی بن معقل)و... (به نقل از حکمت اصول سیاسی اسلام، علامه محمدتقی جعفری ص۵۳ الی۵۹)

«فارابی، سیاست را حاصل خدماتی می داند که حاکم، جهت نشر فضایل اخلاق و در جهت رسیدن جامعه به سعادت انجام می دهد. سیاست از نظر غزالی به مثابهٔ ابزاری است که انسان را به خدا می رساند.»(۱)

- استاد علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه)، سیاست را چنین تعریف کرده است:

«مدیریت و توجیه انسان ها با نظر به واقعیت های انسان؛ آن چنان که هست و انسان؛ آن چنان که باید باشد، از دیدگاه هدف های عالی مادی و معنوی، سیاست نامیده می شود.»(۲)

و باز در تعریف دیگری فرموده اند:

«سیاست به معنای حقیقی آن عبارت است از: مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی

۱- سید محمدرضا شریعتمدار، درآمدی بر فلسفهٔ سیاسی اسلام، ص۱۸و ۱۹؛ نک: عبدالحمد، مبانی علم سیاست؛ محمدجواد نوروزی، فلسفهٔ سیاست، ص۲۲.

۲- علامه محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۷.

انسان ها در مسیر حیات معقول.»(۱)

- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، در تعریف سیاست می نویسند:

«سیاست، به معنای صحیح کلمه، ربطی به سیاست به معنای تحریف یافته و غیرانسانی آن ندارد. بعضی از افراد به تحریف واژهٔ سیاست پرداخته اند تا بتوانند در باب نفی دین از سیاست، حرفی برای گفتن داشته باشند. درحالی که سیاست، معانی و کاربردهای فراوانی دارد؛ ازجمله به قول امام خمینی (قدس سره): سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود.(۲)»(۳)

- در میان اندیشمندان اسلامی، حضرت امام خمینی(رحمت الله علیه) جامع ترین تعریف از سیاست را ارایه داده است. ایشان سیاست را به سه بخش تقسیم کرده است:

۱. سیاست شیطانی

در توضیح آن به نقل از یک مقام دولتی رژیم پهلوی که گفته بود: «سیاست عبارت از بدذاتی، دروغ گویی و... خلاصه پدرسوختگی است و این را بگذارید برای ما!» می فرماید:

«راست هم می گفت، اگر سیاست عبارت از اینهاست، مخصوص آنها می باشد. اسلام که

۱- علامه محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۷.

۲- وصیت نامهٔ سیاسی الهی امام راحل(رحمت الله علیه)، ص۲۲.

۳- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، دائره المعارف فقه مقارن، ص۵۵۲.

سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می باشند، ائمهٔ هدی(علیهم السلام) که ساسه العباد هستند، غیر این معنایی است که او می گفت.»(۱)

۲. سیاست مادی

ایشان در تبیین آن میفرماید:

«اگر فرض کنیم که یک فردی هم پیدا بشود که سیاست صحیح [مادی] را اجرا کند، نه به آن معنای شیطانی فاسدش... سیاست های صحیح اگر هم باشد، امّت را در یک بُعد هدایت می کند و راه می برد و آن بُعد حیوانی است. بعد اجتماع مادی است و این سیاست یک جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت است.»(۲)

۳. سیاست اسلامی

امام خمینی(رحمت الله علیه) دراین باره می فرماید:

«سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد است، این در روایات ما برای نبیّ اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با لفظ سیاست ثابت شده است. همانی که در قرآن، صراط مستقیم گفته می شود و ما در نماز می گوییم:]اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیم[و از خدا می خواهیم که ملت و اجتماع و اشخاص را راه ببرد به یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع می شود و به آخرت ختم می شود و الی الله است؛ این سیاست مختص به انبیا و اولیاست... انبیا، شغلشان سیاست است و دیانت همان سیاستی

۱- ولایت فقیه، ص۱۹۲و۱۹۳.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۱۳، ص ۴۳۲.

است که مردم را از اینجا حرکت می دهد و به همهٔ چیزهایی که به صلاح ملت و مردم است، هدایت می کند.(۱)»(۲)

- علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه) در تبیین مفهوم سیاست در اسلام می نویسند:

«سیاست به معنای حقیقی آن عبارت است از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان ها در مسیر حیات معقول. سیاست با نظر به این تعریف، همان پدیدهٔ مقدس است که اگر به طور صحیح انجام بگیرد، با ارزش ترین [یا حدّاقل] یکی از با ارزش ترین تکاپوهای انسانی است که در هدف بعثت پیامبران الهی منظور شده [است] و عالی ترین کار و تلاشی است که یک انسانِ دارای شرایط می تواند انجام بدهد؛ این همان عبادت با ارزش است که در اسلام به طور واجب کفایی مقرر گشته و درصورت انحصار، اشخاص برازنده و شایسته برای انجام وظیفهٔ سیاست در یک یا چند انسان، برای آنان واجب عینی می باشد. منابع اولیهٔ اسلامی، این ضرورت و ارزش را برای سیاست به طوری اثبات کرده است که دیگر جایی برای کمترین تردید نمی ماند که سیاست از واجب ترین عبادات و وظایف انسان هایی است که دارای شرایطی هستند. در مباحث آینده اهمیت و ضرورت بیشتر این وظیفه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در این مورد فقط به یک آیه از قرآن و دو روایت

۱- رسالهٔ نوین، ج ۴، ص ۴۶و۴۷.

۲- محمدحسین توسلی؛ میرستار مهدی زاده، دین؛ دریای سیاست، ص ۱۳و۱۴.

به عنوان نمونه اشاره می کنیم: در سورهٔ مائده، آیهٔ ۳۲ چنین است:]مِنْ أَجْلِ ذلِكَ كَتَبْنا عَلى بَنی إِسْرائيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَميعاً[؛ و از این جهت، مقرر داشتیم بر بنی اسرائیل اینکه هر کسی انسانی را بدون عنوان قصاص و از سر فساد در روی زمین بکشد، مانند این است که همهٔ انسان ها را کشته است و هرکس که انسانی را زنده کند، مانند این است که همهٔ انسان ها را زنده کرده است.

چون بدون مدیریت و توجیه انسان ها در بُعد زندگی اجتماعی در مسیر حیات معقول، حیات آنان مختل خواهد گشت؛ لذا اگر کسی با داشتن قدرت به آن مدیریت و توجیه، این وظیفه را انجام ندهد، درحقیقت اوست که موجب اختلال حیات انسان ها گشته و گویی آنان را از حیات ساقط نموده است و اگر با داشتن شرایط مدیریت و توجیه مزبور، این وظیفه را انجام بدهد، درحقیقت چنین شخصی همهٔ انسان ها را احیا کرده است.

اما دو روایت؛ روایت اول می گوید: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه»؛(۱) همه شما چوپانید و همهٔ شما دربارهٔ کسانی که می توانید آنها را اداره کنید، مسئول اید.

این روایت که مضمون آن، مطابق حکم صریح و بدیهی عقل است، بسیار مشهور است. روایت دوم که آن هم کاملاً مشهور است، چنین است: «مَنْ أَصْبَحَ وَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ

۱- ارشاد القلوب، ص۱۸۴.

بِمُسْلِمٍ';(۱) هرکس صبح کند و اهمیتی به امور مسلمانان ندهد، مسلمان نیست.

این است معنای سیاست و ارزش و ضروری بودن و عبادت بودن آن از دیدگاه اسلام و این همان سیاست است که آیت الله مرحوم شهید سیدحسن مدرّس دربارهٔ آن می گفت: 'دیانت ما، عین سیاست ماست و سیاست ما، عین دیانت ماست.'

و ما از صاحب نظران بزرگ تاریخ بشری، نظیر این گونه جملات را که: 'علم زمامداری، علمِ اعظم و مافوق تمام علوم است'(۲) به طور فراوان شنیده ایم. در نظریات افلاطون چنین گفته شده است:

'علت اینکه او (افلاطون) برای دولت و سازمان سیاسی جامعه، اهمیتی بیش از همه چیز قائل است و سیاست را عالی ترین دانش ها و والاترین هنرها می شمارد، این است که به عقیدهٔ وی، آدمی فقط در دامن جامعه می تواند از تربیتی درست بهره گیرد و اگر سازمان جامعه ای نتواند امکان تربیت مردمان را فراهم سازد، نه آن جامعه روی نیک بختی خواهد دید و نه فردی ازافراد آن'(۳).»(۴)

۵.۵. علت ایجاد ذهنیت منفی از سیاست در اذهان عمومی

– علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه) دراین باره می نویسند: «حال باید دید چه شده است که

۱– الکافی، ج ۲، ص۱۶۳.

۲– بهاءالدین پازارگاد، تاریخ فلسفهٔ سیاسی، ج۱، ص۹۳.

۳– قوانین افلاطون، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، ص ۸ و ۹.

۴– علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه)، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۷ و ۴۸.

این کلمه، با معنای مقدسی که دارد، برای مردم عموماً و آگاهان خصوصاً، آن همه منفور و وحشت انگیز شده است؟

مطلبی را که در پاسخ این سؤال می توان گفت این است که: هر کلمه و پدیده ای در صورت سوء استفاده از آن، زشت و منفور و موردِکراهت و وحشتناک می گردد؛ گویی آن کلمه که جز قالبی برای معنی نیست، خود یک پدیدهٔ زشتی است؛ مانند [کلمات] وقیح، بی شرم، زورگو، فاسدالاخلاق، جلاد، خون آشام و درنده، بسیار زشت و خوفناک اند؛ با اینکه آنها نقشه هایی از حروف مکتوب بر روی صفحهٔ کاغذ و الفاظی هستند که انسان ها آنها را تلفظ می نمایند و ذاتاً از منطقهٔ زشت و زیبایی ها به معنای معمولی آن بیرون اند. این کلمهٔ سیاست هم از آن کلمات است که به جهت شیوع استعمال آن در فرصت طلبی ها، نیرنگ بازی ها، دروغ ها، زورگویی ها، بازی با جان و مال و نوامیس مردم، استخدام هرگونه وسایل در راه وصول به هرگونه هدفی که برای قدرتمندانِ خودکامه، مطلوب تلقی شده است؛ نقض پیمان ها و زیرپاگذاشتن هرگونه اصول و مسائل مذهبی و اخلاقی و در یک عبارت مختصر، جهان و انسان را وسیله و خود را هدف تلقی کردن، خبیث ترین و وحشتناک ترین مفهوم را به ذهن شنونده و مطالعه کننده متبادر می سازد؛ چنان که با شنیدن کلمهٔ سیاست مدار، چهرهٔ یک حقّه باز و شیاد و نابکار و کسی که برای ربودن یک دستمال، آتش به قیصریه می زند، در ذهن انسان خطور می نماید.

آیا به راستی چنین است و چنین بایـد؟! یعنی آیا واقعاً نوع بشـر چنان حقیر و بدبخت و ناتوان است که نمی تواند زندگی خود را با واقعیات تطبیق بدهـد و برای اجرای مقاصـد خود فرصت جویی ننماید تا با واقعیات، با کمال خلوص و صـفا ارتباط برقرار کنـد و از نیرنگ بازی ها و دروغ ها اجتناب ورزد؛ زور نگویـد؛ بلکه حق بگویـد و حق بشـنود؛ احترام جان و مال و نوامیس و کرامت انسانی مردم را به جای بیاورد؟! آن مکتب و متفکری که به این سؤال پاسـخ مثبت بدهد و بگوید: آری بشـر محقرتر و بـدبخت تر و نـاتوان تر از آن است که مبانی حیات خود را بر واقعیات اسـتوار بسازد، چنین مکتب و تفکری کلمـهٔ سـیاست را مترادف با کلمهٔ جنایت و خیانت و رذالت و خباثت و کلمهٔ سیاست مدار را عامل و اجراکنندهٔ صفات مزبور معرفی می نماید.

به جرأت می توان گفت: هیچ اهانت و تحقیری برای بشـریت شدیدتر از نسـبت های فوق به سـیاست و سـیاست مدار به معنای حقیقی آن دو، وجود ندارد.

شگفت آورتر از همـهٔ امور فوق، این است که تدریس های دانشـگاهی و کتاب هایی که در فلسـفه و علوم سیاسـی نوشـته می شود و به طور کلی تحقیقات عمومی دربارهٔ مسائل اجتماعی یا صـراحتاً، همان تعریف را که برای سـیاست آوردیم، مطرح می کننـد یـا به طور ضـمنی و اشاره، از تعریف مزبور دفاع می کننـد و تفسـیر مفهوم سـیاست با صـفات مزبور، جنایت و نیرنگ و دروغ و

فرصت جویی و رقاصی و غیرذلک را تقبیح و طرح می نماید.»(۱)

۶.۵. نقش استعمار در سیاست زدایی از دین

- امام خمینی(قدس سره) در ابتدای کتاب ولایت فقیه پس از تبیین نقش یهود در ایجاد انحراف در فهم معارف دینی در صدر اول، به تشریح نقش قدرت های استعماری در ترویج تفکر جدایی دین از سیاست پرداخته و می فرمایند:

«اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا بیشتر، به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود، لازم دیدند که زمینه هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند... در طول این مدت و در اثنای جنگ های صلیبی، احساس کردند آنچه سدّی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می اندازد، اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند؛ پس، به وسایل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند. مبلغینی که در حوزه های روحانیت درست کردند و عمالی که در دانشگاه ها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاه های انتشاراتی داشتند و مستشرقینی که در خدمت دولت های استعمارگر هستند، همه دست به دست هم داده، در تحریف حقایق اسلام کار کردند؛ به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده اند.

۱- علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه)، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۹و ۵۰.

...تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامّه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه های علمیّه عرضه می شود، برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلامی را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند؛ آزادی خواه باشند، دنبال اجرای احکام اسلام باشند، حکومتی به وجود بیاورند که سعادتشان را تأمین کند، چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است.

مثلاً تبلیغ کردند که اسلام، دین جامعی نیست؛ دین زندگی نیست، برای جامعه نظامات و قوانین ندارد، طرز حکومت و قوانین حکومتی [را] نیاورده است؛ اسلام فقط احکام حیض و نفاس است؛ اخلاقیاتی هم دارد؛ اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد!

تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الآن گذشته از عامّهٔ مردم، طبقهٔ تحصیل کرده، چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده اند و از آن تصور خطایی دارند. همان طورکه مردم افراد غریب را نمی شناسند، اسلام را هم نمی شناسند و [اسلام] در میان مردم دنیا به وضع غربت زندگی می کند.

چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن طورکه هست، معرفی کند؛ مردم به این زودی ها باورشان نمی آید؛ بلکه عمّال استعمار در حوزه ها هیاهو و جنجال به پا می کنند.

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می شود تا چه حد

است، شما را توجه می دهم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث، با رساله های عملیّه هست: قرآن و کتاب های حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله های عملیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می شود، ازلحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب(۱) است و همهٔ احکام اسلام را در بردارد، سه [یا] چهار کتاب، مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است؛ مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه است.»(۲)

۱- به هر باب از کتب حدیثی، یک کتاب می گویند.

۲- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص۱۲.

۶. سیاسی بودن دین

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «سالیان متمادی بر اثر برداشت های غلط، جمعی ترویـج کردند، عدّه ای معتقد و جمعی قانع شدند که دین از سیاست جداست و این گونه عمل کردند. در گذشته، علمای بزرگ دینی اصولاً در مسائل مربوط به امور سیاسی دخالتی نمی کردند؛ البته بعضی افراد نمی خواستند دخالت کنند، بعضی می خواستند و اهل این معنا بودند؛ ولی سیاست مداران و قدرت مداران و قلدران مانع می شدند. آن قدر تبلیغات صحیح و کار پی گیر و مجاهدت خستگی ناپذیر انجام گرفت، تا این ملّت قانع شد که دین از سیاست جدا نیست. مرکز و سرچشمهٔ اصلی این دین، یعنی وجود مبارك حضرت خاتم پیغمبران محمّد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم) که دین، دین اوست، خود در رأس حکومت و در رأس سیاست بود. برای تشکیل حکومت هجرت کرد و مسألهٔ خلافت و جانشینی و حکومت و سیاست، جزو مسلّماتِ اسلام بوده است. حتی در دوران حکومت های بنی امیه و بنی عبّاس که خلافت به صورت سلطنت درآمده بود، ازنظر حاکم و محکوم، این معنا جزو مسلّمات بود که حکومت جزئی از اجزای دین است و ادارهٔ سیاست، یکی از تکالیف دینی است. مگر ممکن است سیاست از دین جدا باشد؟! دین برای ادارهٔ زندگی مردم آمده است. البته دست هایی در طول سالیان متمادی، با کمال خباثت و موذی گری زحمت کشیدند که دین را به گوشهٔ محراب ها و مساجد

و کنج خانه ها برانند و حداکثر به احوال شخصیه مربوط باشد؛ لکن اسلام و قرآن این چنین نیست.

پیغمبران آمدند برای اینکه مردم در امور دین و دنیا از آنان اطاعت کنند. انقلاب و حکومت اسلامی هم بر این اساس به وجود آمد. حکومت اسلامی این همه برکات به وجود آورد و دنیای اسلام را بیدار کرد. کسانی که به اسلام پشت کرده بودند و شخصیتهای معروف و مبارز گفتند ما اسلامی که خود را از مسائل زندگی مردم کنار نمی کشد قبول داریم و به اسلام گرویدند؛ ولی حالا دشمنان انقلاب، تشکیک در اصل این قضیه را شروع کرده اند که: آقا اصولاً دین و روحانیت و اسلام به چه مناسبت برای ادارهٔ روح مردم است؟ این ها به زندگی و سیاست مردم کاری ندارد؛ سیاست امر بد و کثیفی است! سیاست دردسر و ابتلاء دارد! آقایانِ علما باید پاک بمانند.» برای علما دلسوزی هم می کنند و می گویند علما تشریف ببرند کناری بنشینند و کاری به کار مردم نداشته باشند! بله؛ نتیجهٔ کار معلوم است؛ آقایان بروند کناری بنشینند تا قلدرها، رضاخان ها، محمدرضاها، قاجارها، حکّام وابسته، مزدوران اجنبی و بندگان کسانی که بردهٔ شهوات خود بودند، بیایند و امور بندگان خدا را به دست گیرند! به آن ها ستم و ظلم کنند و همان بلایی را بر سر ملت ها بیاورند که در طول قرن های متمادی آوردند! آنها این را می خواهند. این مسئله امروز یکی از مصاریع بلند تبلیغات دشمن است. توجّه داشته باشید. بر مبنای تشکیک در

این مسئله، در اصل ولایت فقیه، یعنی حاکمیت دین شناس نیز تشکیک خواهد شد. چیزی که در عالِم اعتبار و در جستجوی ذهنی و عقلانی، با صبر و تقسیم، هیچ چیزی بهتر از آن برای بشریت نیست. البته یک روز خیال و خوابی بود؛ ولی امروز به فضل پروردگار در جامعهٔ اسلامی ما یک واقعیت است. الان در حال تشکیک در این مسئله اند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «خوب می شود فهمید حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و به خصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همهٔ ادیان در این جهت، مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، ادارهٔ کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزهٔ دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم توانست، اگرچه نه در شهر خود و در نقطهٔ ولادت این بعثت، اما در نقطهٔ دیگری از دنیای آن روز، این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «از بزرگ ترین مظاهر شرک در عصر حاضر، تفکیک دنیا از آخرت و زندگی مادّی از

۱- بیانات در آغاز گردهمایی ائمهٔ جمعهٔ سراسر کشور، ۲۰شهریور۷۴.
۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث، ۱۹آذر۷۵.

عبادت و دین از سیاست است. گویی خدای دنیا، معاذاللّه، جباران و زورگویان و چپاولگران و ابرقدرت ها و جنایتکارانند و استضعاف و استعباد و استثمار خلایق و علو و استکبار نسبت به بندگان خدا، حق مسلّم آنهاست و همگان باید پیشانی اطاعت بر آستان تفرعن آنها ساییده و در برابر زورگویی و غارتگری و میل و ارادهٔ بی مهار آنان تسلیم باشند و اعتراض نکنند؛ چرا که وعاظ السلاطین و نوادگانِ بلعم باعورا فریاد برخواهند آورد که دخالت در سیاست کردید و اسلام را چه به سیاست؟! این، همان شرکی است که امروز مسلمانان باید با اعلام برائت، دامن خود و اسلام را از آن تطهیر کنند. آنچه جای تأسف است، اینکه سال ها غفلت مسلمین و مهجورماندن قرآن سبب شد که دست های تحریف بتوانند به نام دین، هر سخن باطلی را در اذهان جای داده و بدیهی ترین اصل دین خدا را منکر شوند و شرک را جامهٔ توحید پوشانده و مضمون آیات قرآن را بی دغدغه انکار کنند و درحالی که قرآن اقامهٔ قسط را هدف از ارسال رُسُل می داند:]لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[(۱) و درحالی که با خطاب:]وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ[(۲) همهٔ مؤمنین را موظف به تلاش برای اقامهٔ قسط می کند و درحالی که آیات کریمهٔ قرآن، اعتماد

۱- حدید، ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۲- هود،۱۱۳: و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد.

به ستمگران را ممنوع می سازد و به پیروان خود می فرمایـد:]وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ[(۱) و گردن نهادن به ظلم طاغوت را منافی با ایمان می شمرد و می گوید:]أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ[(۲) و کفر به طاغوت را در کنار ایمان به خدا قرار می دهد:]فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّهِ فقد استَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی[(۳) و درحالی که نخستین شعار اسلام، توحید، یعنی نفی همهٔ قدرت های مادی و سیاسی و همهٔ بت های بی جان و باجان بود و درحالی که اولین اقدام پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) پس از هجرت، تشکیل حکومت و ادارهٔ سیاسی جامعه بود. یا دلایل و شواهد فراوان دیگری که بر پیوند دین و سیاست حکم می کند، باز کسانی پیدا می شوند که بگویند دین از سیاست جداست و کسانی هم پیدا شدند که این سخن ضداسلامی را از آنها بپذیرند.»(۴)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اسلام همه چیز است. اسلام را، یکی از بدترین چیزی که اجانب در بین مردم و در بین خود ما القا کردند این است که اسلام

۱- هود،۱۱۳

۲- نساء،۶۰: آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه[از کتابهای آسمانی که] بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند؛ ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.

۳- بقره، ۲۵۶: بنابراین، کسی که به طاغوت [بت و شیطان و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیرهٔ محکمی چنگ زده است.

۴- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به حجاج بیت الله الحرام، ۱۴تیر۶۸.

برای این است که ما همان عبادت [را] بکنیم؛ چنان که مذهب مسیح را هم مسخ کردند: مذهب مسیح مسخ شد. مسیح هرگز نمی شود که دعوتش این باشد که فقط عبادت بکنید؛ ظلمه را بگذارید به کار خودشان. این نمی شود؛ نبی نمی تواند این طور باشد؛ مسخ شده است اینها. اینها اسلام را در نظر ما، در نظر جاهلین مسخ کردند. اسلام را به صورت دیگر نشان دادند و این از کیدهایی بود که با نقشه های پیاده شده است و ما خودمان هم باور کردیم آخوند را به سیاست چه؟! این حرف، حرف استعمار است. آخوند را به سیاست چه؟ 'ساسه العباد' در دعایِ جامع زیارت جامعه است؛ 'ساسه العباد'؛ چطور امام را به سیاست آره؛ اما آخوند را به سیاست نه؟!

حضرت امیر(علیه السلام) یک مملکت را اداره می کرد، سیاستمدار یک مملکت بود، آن وقت آخوند را به سیاست چه؟! این مطلبی بود که مستعمر برای اینکه آخوند را جدا کند از دولت و ملت، القا کردند به او؛ آخوند هم باورش آمد. خود آخوند با ما مبارزه می کند که شما چکار دارید به سیاست! این آخوند سیاسی است. این چیزی بوده است که ما را عقب کرد؛ به عقب راند. آخوند، نمونهٔ اسلام است.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «یکی از ابعادِ انسان، بُعدی است که در این دنیای مادی می خواهد معاشرت بکند؛ در این دنیای مادی می خواهد تأسیس دولت بکند؛ در این دنیای مادی می خواهد تأسیسِ مثلاً

۱- صحیفهٔ نور، ج ۵، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

سایر چیزهایی که مربوط به مادیّت اش هست بکند. اسلام این را هم دارد. آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادات وارد نشده است. شما پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه می کنید؛ هفت هشت تا کتابی است که مربوط به عبادات است، باقی اش مربوط به سیاسات و اجتماعیات و معاشرات و این طور چیزهاست. ما همهٔ آنها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، یک بعد ضعیفش را گرفتیم. اسلام را همچو بد معرفی کرده اند به ما که ما هم باورمان آمده است که اسلام [را] به سیاست چه! سیاست مال قیصر و محراب مال آخوند! محراب [را] هم نمی گذارند برای ما باشد. اسلام دین سیاست است؛ حکومت دارد. شما بخشنامهٔ حضرت امیر و کتاب حضرت امیر به مالک اشتر را بخوانید؛ ببینید چیست؟ دستورهای پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و دستورهای امام(علیه السلام) در جنگ ها و در سیاسات [را] ببینید چه دارد. این ذخایر را ما داریم؛ عُرضهٔ استفاده اش را نداریم.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «البته در اذهان بسیاری بلکه اکثری، بیشتر از مردم، بیشتری از اهلِ علم، بیشتری از مقدسین این است که اسلام به سیاست چه کار دارد! اسلام و سیاست جداست از هم! همین چیزی که حکومت ها نمی گذارند؛ همین که از اول القا کردند این اجانب در اذهان ما و حکومت ها در اذهان ما که اسلام [چه کار دارد] به سیاست؟ آخوند چه کار دارد به سیاست؟! فلان

۱- صحیفهٔ نور، ج ۵، ص ۲۱.

آخونـد را وقتی عیبش را می گیرنـد می گوینـد: آخوند سیاسـی است، اسـلام [را] می گویند از سـیاست کنار است، دین علی حدّه است، سـیاست علی حدّه؛ اینها اسلام را نشناخته اند. اسلامی که حکومتش تشکیل شد در زمان رسول الله و باقی ماند این حکومت به عدل یا به غیر عدل و در زمان حضرت امیر(علیه السلام) بود، باز حکومت عادلهٔ اسلامی بود؛ یک حکومتی بود با سیـاست، بـا همـهٔ جهـاتی که بود. مگر سـیاست چی است؟ روابط مابین حاکم و ملت، روابط مابین حاکم با سایر حکومت ها، عرض می کنم که، جلوگیری از مفاسـدی که هست، همهٔ اینها سـیاست است. احکام سیاسـی اسـلام بیشتر از احکام عبادی آن هست. کتاب هایی که اسـلام در سیاست دارد، بیشتر از کتاب هایی است که در عبادت دارد. این غلط را در ذهن ما جای گیر کردنـده انـد و حتی حال باورشان آمده است آقایان به اینکه اسـلام با سـیاست جداست؛ یک احکام عبادی است مابین خود و خدا؛ بروید توی مسجدتان و هر چی می خواهید دعا کنید، هر چه می خواهید قرآن بخوانید، ما هم با شما کار نداریم؛ اما این اسلام نیست. اسلام در مقابل ظلمه ایستاده است، حکم به قتال داده، حکم به کشتن داده، در مقابل کفار و در مقابل متجاسرین و کسانی که چیز هسـتند، احکام دارد. این همه احکام در اسـلام نسـبت به اینها هست، این همه احکام حکم به قتال و حکم به جهاد و حکم به اینها هست، اسلام از سیاست دور است؟! اسلام فقط این مسجدرفتن و قرآن خواندن و نمازخواندن

است؟! این نیست؛ این احکام را دارد و باید این احکام هم اجرا بشود.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «خوب می شود فهمید حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و به خصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همهٔ ادیان در این جهت مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، ادارهٔ کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزهٔ دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) توانست، اگرچه نه در شهر خود و در نقطهٔ ولادت این بعثت، اما در نقطهٔ دیگری از دنیای آن روز، این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «یک عدّه هستند که تصوّر می کنند می شود ملتی مسلمان بود؛ امّا به احکام اسلامی عمل نکرد! این تصوّر، معنایش جدایی دین از سیاست است. معنایش این است که اسمتان مسلمان باشد؛ امّا به احکام اسلامی عمل نکنید و سیستم بانکداری، اقتصاد، آموزش و پرورش، شکل و محتوای حکومت و ارتباطات فرد و جامعه تان، به خلاف اسلام و طبق قوانین غیر اسلامی و حتّی ضد اسلامی باشد. البته، این، در مورد کشورهایی است که قانون دارند؛ اگرچه طبق اراده و خواست یک انسان قاصر و ناقص باشد. امروز در بعضی کشورهای اسلامی، حتّی قانون هم نیست؛ حتّی قانون غیر اسلامی هم وجود ندارد و ارادهٔ اشخاص مهمّ است. در رأس قدرت یک نفر نشسته است و دستور می دهد: این طوری شود، آن طوری شود. نمی شود که ما فرض کنیم عدّه ای مسلمانند، امّا از اسلام فقط نماز، روزه، طهارت و نجاست و امثال این چیزها را دارند. در جوامعی که می خواهند مسلمان باشند، اسلام باید حاکم باشد. غدیر، این پیام را داشت. امروز بسیاری از جوامع، چوب عدم اعتقاد به این معنا را می خورند. ببینید ماجرای غدیر، اینجا چقدر می تواند الهام بخش باشد!»(۳)

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظلّه العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۹آذر۷۵.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظلّه العالی)، در دیدار کارگزاران، به مناسبت عید غدیر خم ۲۸اردیبهشت۷۴.

امـام خمینی(رضوان الله علیه) «اسـلام علاـوه بر اینکه بشـر را در روحیات غنی می کنـد، در مادیات غنی می کنـد. اسـلام دین سیاست است قبل از اینکه دین معنویات باشـد. اسـلام همان طوری که به معنویات نظر دارد و همان طوری که به روحیات نظر دارد و تربیت دینی می کنـد و تربیت نفسانی می کند و تهذیب نفس می کند، همان طور به مادیات نظر دارد و مردم را تربیت می کند در عالم که چطور از مادیات اسـتفاده کنند و چه نظر داشـته باشند در مادیات. اسلام مادیات را همچو تعدیل می کند که به الهیات منجر می شود. اسـلام در مادیات به نظر الهیات نظر می کند و در الهیات به نظر مادیات نظر می کند. اسلام جامعِ مابین همهٔ جهات است.»(۱)

– استاد شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) دراین باره می گوید:

«اسـلام یـک دین اجتمـاعی است. اسـلام، هم دین است، هم دنیا؛ هم آخرت است، هم زنـدگی؛ هم مقررات معنوی و الهی و روحی دارد و هـم مقررات اجتمـاعی. در جمیع شـئون زنـدگی بشـر مقررات دارد و ایـدئولوژی اسـلام همـه چیز دارد؛ قـانون اقتصادی دارد، قانون سیاست دارد، قانون اجتماعی دارد، قانون قضایی دارد، فرهنگ دارد، اخلاق دارد، خداشناسی دارد.»(۲)

«در اسلام، سیاست یکی از عزیزترین اجزا است و جداکردن سیاست از اسلام، به معنی جداکردن

۱- صحیفهٔ نور، ج ۵، ص ۲۴۱.

۲- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۵، ص ۳۶۱.

یکی از عزیزترین اعضای اسلام از پیکر اسلام است.»(۱)

- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، نیز در تفسیر نمونه به این بحث پرداخته و می نویسند:

«بر خلاف آنچه بعضی از کوته بینان می اندیشند، دین، مجموعه ای از اندرزها، نصایح یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست؛ دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسان ها، مخصوصاً مسائل اجتماعی، را در برمی گیرد. بعثت انبیا برای اقامهٔ قسط و عدل است؛(۲) دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تأمین آزادی بشر است؛(۳) دین برای نجات مستضعفان از چنگال ظالمان و ستمگران و پایان دادن به دوران سلطهٔ آنهاست(۴) و بالاخره، دین مجموعه ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل.(۵)

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص،۱۰۹.

۲- حدید، ۲۵: (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط)؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۳- اعراف، ۱۵۷: (وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ)؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، [از دوش و گردنشان] بر می دارد.

۴- انفال، ۲۶: (وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآواكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِه)؛ و به خاطر بیاورید هنگامی را که شما در روی زمین، گروهی کوچک و اندك و زبون بودید آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد.

۵- جمعه، ۲: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَه)؛ و کسی است که در میان جمعیتِ درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب [قرآن] و حکمت می آموزد.

بـدیهی است این هـدف های بزرگ، بدون تشـکیل حکومت، امکان پذیر نیست. چه کسـی می تواند: با توصـیه های اخلاقی، اقامهٔ قسط و عدل کند و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد؟! چه کسـی می تواند زنجیرهای اسارت را از دست و پای انسان های دربنـد بردارد و بشـکند، بی آنکه متکی به قـدرت باشـد؟! و چه کسـی می توانـد در جامعه ای که وسایل نشـر فرهنـگ و تبلیغ در اختیـار فاسـدان و مفسـدان است، اصول صـحیح تعلیم و تربیت را پیـاده کنـد و ملکات اخلاقی را در دل ها پرورش دهـد؟! و این است که ما می گوییم: دین و سیاست، دو عنصـر تفکیک ناپـذیر است. اگر دین از سـیاست جـدا شود، بازوی اجرایی خود را به کلی از دست می دهـد و اگر سـیاست از دین جـدا گردد، مبدّل به یک عنصـر مخرّب در مسـیر منافع خودکامگان می شود. اگر پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سلم) موفق شد این آیین آسمانی را باسرعت در جهان گسترش دهـد، دلیـل آن این بود که: در اولین فرصت، دست به تأسـیس حکومت زد و ازطریق حکومت اسـلامی، هـدف هـای الهی را تعقیب نمود. بعضی از پیامبران دیگر نیز که چنین توفیقی یافتند، بهتر موفق به نشر دعوت الهی خود شدند؛ اما آنها که در تنگنا قرار گرفتند و شرائط به آنها اجازه تشکیل حکومت نداد، موفق به کار زیادی نشدند.»(۱)

- ایشان در جایی دیگر نیز می فرماید:

اسلام آمیخته با سیاست است و کسی که در

۱- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

احکام قضایی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام، اندکی تأمّل کند، متوجّه این معنا می شود. هر کس گمان کند اسلام از سیاست جداست، نه اسلام را می شناسد نه سیاست را.»(۱)

- این بحث را با جمله ای دیگر از شهید مطهری(رحمت الله علیه) به پایان می بریم:

«کار اساسی این است که مردم ایمان پیدا کنند که مبارزۀ سیاسی، یک وظیفۀ شرعی و مذهبی است. تنها در این صورت است که تا رسیدن به هدف، از پای نخواهند نشست. مردم در غفلت اند که 'از نظر اسلام، سیاست از دین و دین از سیاست جدا نیست'؛ پس همبستگی دین و سیاست را باید به مردم تفهیم کرد.»(۲)

۱- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، استفتائات جدید، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۳۵.

۷. سیره‌ی سیاسی پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت(علیهم السلام)

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «از دوران حضرت آدم(علیه السلام) که رشتهٔ نبوت ها و رسالت ها شروع شد و بارهاوبارها حکومت های نبوی در طول تاریخ تشکیل گردید، مثل سلیمان و داوود و کسان دیگری از بنی اسرائیل تا زمان پیغمبر ما، آن جایی که ترکیبِ بدیع و شیوای دین و سیاست در اوج خود به صورت یک سنّت ماندگار درآید و هدایت جامعه را تضمین کند، در قضیهٔ غدیر اتّفاق افتاد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «آنچه میزان حکومت و مربوط به اجتماع و سیاست است ارزش های معنوی است. در صدر اسلام، در دو زمان، دو بار حکومت اصیل اسلام محقق شد: یک، زمان رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر وقتی که در کوفه علی ابن ابیطالب(علیه السلام) حکومت می کرد. در این دو مورد بود که ارزش های معنوی حکومت می کرد. یعنی یک حکومتِ عدل برقرار [شد] و حاکم ذرّه ای از قانون تخلف نمی کرد. حکومت در این دو زمان، حکومت قانون بوده است و شاید دیگر هیچ وقت حاکمیت قانون را بدان گونه سراغ نداشته باشد حکومت که کم، ولیِّ امرش [که حالا به سلطان یا رئیس جمهور تعبیرش می کنند] در مقابل قانون با پایین ترین فردی که در آنجا

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در عید سعید غدیر خم، ۱۲اسفند ۸۰.

زنـدگی می کننـد، علی السواء باشـد. در حکومت صـدر اسـلام این معنی بوده است. حتی قضـیه ای از حضـرت امیر در تاریخ است: در وقتی که حضـرت امیر(علیه السـلام) حاکم وقت و حکومتش از حجاز تا مصر و تا ایران و جاهای بسیاری دیگر بسط داشت، قضـات هم از طرف خودش تعیین می شـد، در یک قضـیه ای که ادعایی بود بین حضـرت امیر و یک نفر یمنی که آن هم از اتباع همان مملکت بود، قاضی حضرت امیر را خواست، درصورتی که قاضی دست نشانده خود او بود و حضرت امیر بر قاضی وارد شد و قاضی خواست به او احترام بگذارد، امام فرمود که در قضا به یک فرد احترام نکنید، باید من و او علی السواء باشیم و بعد هم که قاضی برضد حضرت امیر حکم کرد، با روی گشاده قبول کرد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «این را من عرض بکنم که تشـکیل حکومت اسـلامی، یکی از معجزه گون ترین کارهـاست... نبی مکرم اسـلام انسان ها را اول ساخت؛ اول این پایه ها را تراشید تا توانست این بنا را بر روی دوش آنها قرار دهد. در تمام مدت آن ده سـال که بیش از صـد سـال کار در این ده سال(۲) متراکم شـدهاست پیغمبر در همه جـا؛ در بحبوحـهٔ جنگ، در هنگام سـاختن، در هنگـام عبـادت کردن، در هنگـام گفتگوکردن بـا مردم، بنای هویت انسان های مخاطب خودش را فراموش نکرد؛ پیغمبر در غوغای جنگ های

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ص۱۶۸و۱۶۹.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مـدظله العالی)، در دیدار با مسـئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی ایران به مناسـبت عید سعید مبعث، ۱۹آذر۷۵.

خطرناک مثل احزاب، بدر و احد هم انسان سازی می کرد. آیات قرآن را ملاحظه کنید!»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «خودِخدمتگزاران به قرآن هم این مطلب را نمی شود حالیشان کرد، بعضی از آنها را که اسلام دین سیاست است. این را شاید عیب می دانند برای اسلام! اسلام سلطنت دارد، نه سلطنت این طوری؛ حکومت دارد؛ اسلام امامت دارد، خلافت دارد؛ پیغمبر اسلام حکومت تشکیل کرده بود، حضرت امیر(علیه السلام) حکومت داشت، استاندار داشت، فرماندار داشت، همه اینها را داشت. اینها ارتش داشتند، قواعد ارتش داشتند؛ همه چیز داشتند.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «این روند، در ده سالی که نبی اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی(علیه السلام) و خلافت آن بزرگوار، که تقریباً شش ماه طول کشید، ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می رفت، تمام روی زمین را هم می گرفت؛ یعنی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانهٔ ماه محرم، ۵بهمن۸۴.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۶، ص۴۳.

اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد.»(۱)

۱.۷. سنّت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «...اسـلام بر قلب مقـدس پیغمبر اکرم نازل شـد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حـج، احکام خـانواده، ارتباطـات شخصـی، جهـاد فی سبیـل الله، تشـکیل حکومت، اقتصاد اسـلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسـلام، همهٔ این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بیان فرمود: 'مَا مِنْ شَیْ ءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ وَ یُبَاعِدُکُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُکُمْ بِهِ'؛(۲) پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله، همهٔ آن چیزهایی را که می تواند انسان و یک جامعهٔ انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خب! در زمان پیغمبر، حکومت اسـلامی و جامعهٔ اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسـلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و آن کسی است که به جای او می نشیند.»(۳)

۱- سـخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم(پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی(علیه السلام)) ۲۲فروردین ۶۹.

۲- ای مردم، به خـدا هیـچ چیزی نیست که شـما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند؛ جز آنکه به شـما فرمان دادم بِدان و هیچ چیزی نیست که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور کند؛ جز آنکه شما را از آن نهی کردم، الکافی، ج ۲، ص۷۴.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹خرداد۷۴.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «... شروع این راه در سیزده سال اول زندگی پیغمبر است؛ تا اینکه منتهی به تشکیل حکومت می شود. پس قدم بعدی، تشکیل نظام مبتنی به این تفکر و بر مایۀ بعثت است؛ لذا توجه می کنید از این ترتیب، خوب می شود فهمید حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و به خصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همۀ ادیان در این جهت، مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا درمورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، ادارۀ کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزۀ دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) توانست، اگرچه نه در شهر خود و در نقطۀ ولادت این بعثت؛ اما در نقطۀ دیگری از دنیای آن روز، این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.

... بنابراین پیغمبران هم دنبال تشکیل حکومت بودند. واضحترینش هم، پیغمبر بزرگوار ماست که از روز اول، مبارزه و تلاش کرد و ایجاد نظام اسلامی را وجهۀ همت قرار داد. بعد هم در یثرب، به آن دست پیدا کرد. بعد هم از آن دفاع کرد؛ دامنه را وسعت بخشید و این حرکت تا سال های متمادی ادامه پیدا کرد.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث، ۱۹آذر۷۵.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «بعد از سـیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شـعارهایی که داد، با سازماندهی ای که کرد، با فداکاری ای که شد، با مجموع عواملی که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبـدیل گردیـد و آن، هنگامی بود که رسول خـدا(صـلی الله علیه و آله و سـلم) به مـدینه تشـریف آوردنـد و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادنـد و حکومت اسـلامی را در آنجا گستراندند و اسـلام از شـکل یک نهضت، به شـکل یک حکومت تبدیل شد. این، دورهٔ دوم بود.»(۱)

امـام خمینی(رضوان الله علیه) «در زمـان رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) این طور نبود که فقـط قـانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می کردند. رسول اللّٰه(صـلی الله علیه و آله و سلم) مجری قانون بود؛ مثلاً قوانین جزایی را اجرا می کرد: دسـت سـارق را می بریـد؛ حـد می زد؛ رجم می کرد. خلیفه هم برای این امـور است. خلیفه قانونگـذار نیست؛ خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) آورده، اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می آید.»(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «سنت و رویهٔ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است؛ زیرا:

اولاً؛ خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم (پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی(علیه السلام))، ۲۲فروردین ۶۹.

۲- امام خمینی(رحمت الله علیه)، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۰.

می دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاستهاست: والی به اطراف می فرستاده، به قضاوت می نشسته و قاضی نصب می فرموده، سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می کرده، معاهده و پیمان می بسته، جنگ را فرماندهی می کرده و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می انداخته است.

ثانیاً برای پس از خود، به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعهٔ پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) تعیین حاکم می کند، به این معناست که حکومتْ پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز لازم است و چون رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) به فرمان الهی]وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ[؛(۲) در مهمات حکومتی اسلام مشورت می فرمودند و حتی درصورت غلبه رأی جمع بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی سابقهٔ مسلمین در آغاز تاریخ اسلام بوده است.»(۳)

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، کتاب ولایت فقیه، ص۲۶.

۲- آل عمران: ۱۵۹.

۳- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به کنفرانس بین المجالس اسلامی، ۲۵خرداد۷۸.

– حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، در تبیین تلاش پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای تأسیس حکومت اسلامی مینویسند:

«سیرهٔ پیامبر اسلام ثابت می کند که آن حضرت از نخستین دورهٔ رسالتش درصدد تأسیس حکومت و ایجاد دولت بود و این فکر در دو مرحله انجام پذیرفت: مرحلهٔ اول در مکه و مرحلهٔ دوم در مدینه.

در شهر مکه که هنوز مأمور به آشکارکردن رسالت خود نبود، اقدام به تأسیس، به اصطلاح، حزب سرّی نمود. این مرحله در کتاب های سیره، دعوت پنهانی نامیده شده است و با تماس های خصوصی و سرّی، افرادی را به آیین اسلام فرا خواند و به وسیله آن افراد خاص، هستهٔ مرکزی حکومت خود را تشکیل داد؛ آنگاه مأموریت یافت که به موجب آیهٔ شریفه، دعوت خود را آشکار سازد؛ چنان که آیهٔ زیر از آن حکایت می کند:]فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكين * إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئينَ[؛(۱) آنچه را مأمور هستی، آشکار کن و از مشرکان کناره گیر، که ما تو را از شرّ دشمنان حفظ می نماییم.

مهم ترین کاری که پیامبر در رابطه با تأسیس یک جامعه و حکومت توحیدی در مکه انجام داد، این بود که: در مراسم حج با گروهی از مردم مدینه که به مکه آمده بودند، ملاقات کرد و از آنها پیمان گرفت که او را یاری نمایند و این گروه که رسماً دعوت آن حضرت را پذیرفته

۱– حجر، ۹۴و۹۵.

بودنـد، تعهـد کردنـد که وی را به مـدینه دعوت کننـد و یاری او را برعهده بگیرند و این کار آن وقت تکمیل شد که گروهی دیگر از نمایندگان مردم مدینه با پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در عقبه [در نزدیکی منی] ملاقات نمودند و با وی رسماً به عنوان پیامبر و رهبر، بیعت کردند و پیمان دوستی آنها منعقد شد که در تاریخ به معاهده عقبهٔ اولی شهرت یافت.(۱)

در موسم حـج سـال دیگر نیز، یک گروه ۷۳ نفره که چنـد تن از آنان زن بودنـد، مجـدداً با حضـرت در عقبه ملاقات به عمل آوردنـد و با پیامبر بیعت کردنـد و معاهده دوم را در آنجا منعقد نمودند.(۲) آن دو معاهـده و بیعت عقبه، زیر بنای حکومت و دولت اسـلامی بود که پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) در فکر تأسـیس آن بود، زیرا در آن دو معاهده، تأسـیس حکومت و ایجـاد جامعه اسـلامی، دقیقاً پیش بینی شـده و به مبارزه در راه تأسـیس حکومت حق، و دفاع و جهاد و تعلیمات سیاسـی لازم، تصریح شده است. این هیئت پس از بازگشت به مدینه، مقدمات تأسیس حکومت اسلامی را از جهات مختلف در مدینه فراهم نمودند و جامعه و سرزمین خود را برای تشکیل دولت آماده کردند.

وقتی پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) به مـدینه مهاجرت نمود، جامعه را برای تشـکیل حکومت آماده دیـد و به تأسـیس آن اقـدام نمود و حکومت اسـلامی را برای اولین بـار به صورت یـک واقعیت خـارجی درآورد و دراین باره آنچه در توان داشـت بذل نمود؛ میان

۱- سیرهٔ ابن هاشم، ج۲ص۷۳، طبع مصر.

۲- سیرهٔ ابن هاشم، ج۲، ص۸۱، به بعد.

مهاجر و انصار پیمان برادری بست و آنان را با یکدیگر برادر کرد و یک مرکز عمومی به نام مسجد ساخت که کارهای آموزشی، قضائی، سیاسی و اجتماعی در آنجا انجام می گرفت.»(۱)

- نظام حکومتی دولت پیامبر، در نوشتار آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، اینگونه منعکس شده است:

«تردیدی نیست که اوّلاً: پیامبر اسلام به تشکیل حکومت اهتمام داشت و در نخستین سال ورودش به مدینه پس از هجرت، به آن لباس عمل پوشانید، این امر شواهد بسیاری دارد ازجمله:

الف. تنظیم دیوانها و امور اداری و تشکیل بیت المال

از نخستین کارهایی که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) پس از ورود در مدینه انجام داد، تشکیل بیت المال بود. زبیربن عوام و جهمه بن صلت، منشی درآمدهای اقتصادی و درآمدهای حکومتی پیامبر بودند و به امور خزانه داری و مالیات می پرداختند و گروه هایی مأمور جمع آوری زکات (مالیات اسلامی) بودند.(۲)

۱- آیت الله جعفر سبحانی(حفظه الله تعالی)، مبانی حکومت اسلامی، ص۱۵و۱۷، کد موضوع: ۴.۱.۴.

۲- وقتی بلاد حجاز و یمن و همه جزیرهالعرب و بلاد شام و عراق به فتح درآمد، سیل دادن خمس و جزیه و صدقات به سمت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سرازیر شد. عاملی که صدقات و زکات را از واجدین شرایط می گرفت مصدّق نامیده می شد. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۹۶) رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) افرادی را معیّن کرده بود تا صدقات و مالیات را جمع آوری کنند. مثلاً عدی بن حاتم را به سمت عشیره اش (بنی سعد) فرستاد. (دولهالرسول، ص۲۸۲) علاء بن حضرمی را به بحرین، ابی امیه بن المغیره را به صنعا، علی بن ابی طالب(علیه السلام) را به نجران برای جمع آوری مالیات و زیادبن لبید را به حضرموت و مالك بن نویره را به صدقات بنی حنظله. (دولهالرسول، ص۲۸۲؛ سیره ابن هشام، ج۴، ص۲۴۸؛ بحارالانوار، ج۲۱، ص۳۷۳ و ج۲۲، ص۲۴۹) و... مرداس بن مالك غنوی و هیثم بن الدقیس و قره بن دعموص تمیری نیز از جمله جمع آوری کنندگان صدقات و زکات بودند. (سیره ابن هشام، ج۴، ص۲۴۸؛ اسدالغابه، ج۲، ص۷۷ و ج ۵، ص ۵۳.) در یک جمع بندی، ۲۸ نفر به عنوان عاملان و مصدقان زکات بودند که مالیات و جزیه و زکات و غیره را جمع می کردند و رسماً منصوب و مسئول از طرف رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

ب. امضای معاهدات

امضـای تعهـدنامه هـا و پیمـان نـامه هـا با سـران قبایل، در راسـتای همکاری و زنـدگی مسالمت آمیز، یکی از جلوه های سـیرهٔ سیاسی اجتماعی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود. (۱)

ج. مراسلات و ارتباطات برون مرزی

پیـامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) بـا شاهان، امپراطوران و سـران سیاسـی بزرگ آن روز از راه نگارش نامه ها، ارتباط برقرار کرده آنان را دعوت به روی آوردن به دین خدا نمود.(۲)

۱- نصوصـی که به مـا رسیده است اثبات می کنـد دولت پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) دارای تشـکیلاتی شامل دبیرخانه است و بایگانی و مجموعه ای از دیوان، کتابت، دفتر دبیری و غیره بود. ابن عساکر در تاریـخ دمشق می گوید که نویسـندگان پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) بالغ بر ۲۳ نفر بودنـد که زنـدگی نامه آنان در بهجهالمحافل آمـده است. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۱۱۴) پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) کارهای نوشتاری را بین افراد تقسیم نموده بود. امام علی(علیه السلام) نوشتن میثـاق هـای رسـمی ماننـد صـلح حـدیبیه را برعهـده داشت. زیـد بن ثابت متولّی نوشـتن نامه ها به پادشاهان و رؤسا و عشایر و مسـئول اخبار محرمانه بود. (دولهالرسول، ص۲۷۴؛ بحارالانوار، ج۲۲، ص۲۴۸؛ اسدالغابه، ج۲، ص۲۷۹) استیعاب، عبداللَّه بن ارقم را از مواظبین نـامه هـا می شـمارد؛ یعنی مسـئول دبیرخانه بود. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۱۱۵؛ اسدالغابه، ج۱، ص۶۳) نیز رسول خدا(صـلی الله علیه و آله و سـلم) افرادی را مأمور ثبت آمار می کرد، مانند: حذیفه بن یمان و دیگران که آمار مسـلمان هـا را می نوشـتند. (تراتیب الاـداریه، ج۱، ص۲۲۵.) ابـن عبـاس هم ثبت وقـایع و گزارش هـا می کرد. (تراتیب الاـداریه، ج۱، ص۲۲۱.)

۲- عبـداللَّه بن ارقم بن ابی ارقم که دایی پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) بود، نامه نویسـی به ملوك را برعهـده داشت و از فرط امانتـداری بـه جـایی رسـید که نـامه را می نـوشت و مُهر می کرد و آنچه نوشـته بـود قرائت نمی کرد. وقـتی افرادی برای پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سلم) نامه می نوشتند، حضرت از او می خواست جواب بدهد و وی جواب را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سـلم) نشـان می داد که پیـامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) در صورت رضایت ارسال می کرد. (دولهالرسول، ص۲۷۴؛ بحارالاـنوار، ج۲۲، ص۲۴۸؛ اسـدالغابه، ج۳، ص۱۷۳.) در مـورد کیفیت عهـدنامه هـا و ابلاـغ نـامه هـا و چگـونگی اسـتفاده از القـاب و آداب و رسوم و تشـریفات خاصـی که کاتبان رعایت می کردنـد، می توان به کتاب صبح الأعشـی از ابی العباس احمد قلقشـندی، ج۹و۱۰ مراجعه کرد. وقـتی پیـامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) خواست به هرقـل، امپراتور روم نـامه بنویسد، به او گفتند: عجمان نامهٔ بدون مُهر نمی پذیرند. برای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مُهری از نقره ساختند که نقش آن محمدرسول اللَّه بود. (تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۴۶۴؛ تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۹۸.)

د. تشکیل و تنظیم لشکر

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) حدود هشتاد برنامهٔ دفاع نظامی در قالب «غزوه» و «سریه» انجام داده است که بخش مهمّی از تاریخ زندگی پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) را تشکیل می دهد و بر هیچ کس این امر پوشیده نیست.(۱)

ه. نصب کارگزاران

از جمله اموری که از مسلّمات تاریخ است و در تمام کتب معتبر تاریخی ثبت شده، نصب امرا و استانداران و فرمانداران، از جانب پیامبر

۱- عرب جیش را به عنوان خمیس می شناخت، چون بر پنج قسم تقسیم می شد: قلب و میمنه و میسره و مقدمه و ساقه، کلام ابن اسحاق به رعایت این امر توسط رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) اِشعار دارد. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۲۵.) وقتی حضرت وارد مکه شد، سپاهش را به گردانها(کتائب) تقسیم کرد و فرماندهی همچون زبیربن عوام، سعدبن عباده، خالد و ابوعبیده جراح را بر آن کتائب گماشت.(اسدالغابه، ج۲، ص۳۵۷.) عبداللَّه بن جبیر فرمانده تیراندازان در جنگ احد بود. (اسدالغابه، ج۳، ص۱۹۴.) عبداللَّه بن جعفر هم، وظیفه وازع در برخی جنگها داشت. یعنی کسی که به گروهان و گردان نظم و انسجام و آرایش و نظام جمع می دهد و عقب و جلو می کند. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۲۵.) پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی مردی را برای این کار نصب کرد، فرمود: او خیل را عقب و جلو می کند (نظام جمع می دهد). (اسدالغابه، ج۲، ص۴۸۴.) سعیدبن زید مبعوث بود از نجد مأمور تهیهٔ خیل و سلاح بود. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۴۳.) علی بن ابی طالب(علیه السلام) و زبیر و مقداد و محمدبن مسلمه و عاصم بن ثابت و زادبن القیم و ضحاک بن سفیان الکلایی مقابل رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می جنگیدند و دشمن را گردن می زدند. (بحارالانوار، ج۲۲، ص۲۴۸.) ابوحثمه بن الحرث در احد و مردی از اسلم در جنگ حدیبیه و سعدالعرفی موقع هجرت به مدینه سِمَت راهنمای لشکر را از طرف رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند. (تراتیب الاداریه، ج۲، ص۴۶۸ و ج۶، ص۶۸.) تبیع حمیری هم از راهنماها شمرده شده است. در استیعاب از غالب بن عبداللَّه اللیثی (اسدالغابه، ج۴، ص۳۳۶.) به عنوان مسهّل طریق یاد می کند که بعضی آن را جاسوس معنا نموده اند و (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۵۰.) چه بسا کسی که راه را باز می کند و خطرات را گزارش می دهد. در عرف نظامی، واحد تخریب یا اطلاعات و عملیات این وظیفه را به عهده دارد. شاخص ترین بُعد، تقسیم کار رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در منابر و مواقع مختلف، مردم را به برخورداری از قوه و نیرو و تیراندازی تشویق می نمود و خود از منجنیق در جنگ استفاده می کرد. (تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۴۶.)

اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) است.(۱)

ثانیاً: این نکته نیز قابل تردید نیست که پیامبر کاری به این اهمیّت (تشکیل حکومت) را از نزد خود انجام نمی داد و به یقین بر مبنای وحی بود؛]وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی[.(۲) بنابراین باید قبول کرد که تشکیل حکومت با تمام شاخ و برگ هایش در متن اسلام قرار داشت و بر اساس]لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ[(۳) باید در هر عصر و زمان، مسلمانان به تشکیل حکومت اسلامی بپردازند و به اقامه آن همّت گمارند که اسلام بدون حکومت درختی بی شاخ وبرگ است.»(۴)

۱- وقتی فتح عربستان انجام گرفت، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ولایتداران و امیرانی برای نواحی و شهرهای بزرگ معیّن کرد... (تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۴۵۲) بعد از فتح مکه و فراغت از کار و گذراندن مراحل تسلط و تثبیت، عتاب بن اسید را به فرمانداری مکه منصوب کرد و راه مدینه را پیش گرفت. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۲۴۰؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۱۶۲؛ دوله الرسول، ص۲۶۲تا۳۷۲؛ اسدالغابه، ج۲، ص۵۵۶.) این اولین نصب یک امیر بر بلاد است. از جمله استانداران حضرت، قیس بن مالک در همدان، عدی بن حاتم در منطقه طی و عمرو بن حزم در یمن و عین فروه در مراء بود. (الاصابه، ج۵، ص۲۶۴؛ اسدالغابه، ج۴، ص۴۴۲ و۲۱۴) طبق یک نقل، رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) یمن را به مقاطعاتی تقسیم نمود و به هر مقاطعه یکی از خانواده «لوذان» را که حاکم اصلی یمن بودند، نصب کرد. (دولهالرسول، ص۲۶۳؛ اسدالغابه، ج۳، ص۱۲۶) پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در قبیله عبدالقیس ابتدا علاء بن حضرمی را گماشت و پس از شکایت مردم، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) او را عزل نمود و به جای او ابان بن قیص را که از اکابر قریش بود، نصب کرد. (دولهالرسول، ص۲۶۶) چندین استان زیر نظر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بود و چند استاندار را نصب کرد (فهرستی از فرمانداران در جلد ۲۲ بحارالانوار، ص۲۴۹ آمده است) و در واقع، دستگاه اداری کامل بود. (ساختار حکومت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، سید صمصام الدی قوامی، مجله حکومت اسلامی، ش۱)

۲- نجم، ۴و۳: (هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! *آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!).

۳- احزاب، ۲۱: (مسلّماً زندگی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برای شما الگوی نیکویی می باشد).

۴- آیت الله مکارم شیرازی، دائره المعارف فقه مقارن، ص۵۲۸.

۲.۷. سنّت امیرالمؤمنین(علیه السلام)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «بُعدی از زندگی امیرالمؤمنین(علیه السلام)، در میدان حکومت است. آن وقتی که این انسان بزرگ اندیش و بزرگ، بالاخره بر مسند قدرت و حکومت دست پیدا کرد، در آن دوران کوتاه، کاری کرد که اگر سال های سال، مورخان و نویسندگان و هنرمندان، بنویسند و تصویر کنند، کم گفته اند و کم تصویر کرده اند. وضع زندگی امیرالمؤمنین(علیه السلام) در دوران حکومت، قیامتی است. اصلاً علی(علیه السلام) معنای حکومت را عوض کرد. او تجسم حکومت الهی، تجسم آیات قرآن در میان مسلمین، تجسم]أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهم[(۱) و تجسم عدل مطلق بود. او فقرا را به خود نزدیک می کرد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «جوامع، هدایت کننده لازم دارند. این هدایت کننده را اسلام پیش بینی کردهاست: معصومین(علیهم السلام) در نسل های متعدّد پشت سرهم بیایند، زمام امور را به دست گیرند، جامعه را با تعلیمات قرآنیِ ناب و خالص در طول چند نسل و چند قرن هدایت کنند و درواقع همهٔ افکار و خصوصیات و رفتارها و خُلقیّات اسلامی را در جامعهٔ اسلامی نهادینه کنند. البته بعد از آن، باز حجّت خدا در میان مردم زنده می ماند؛ چون

۱- فتح، ۲۹: (در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.)

۲- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، در سالروز میلاد حضرت علی(علیه السلام)، ۱۰بهمن۶۹.

دنیا و بشریت بـدون قیام حجّت امکان نـدارد؛ اما بشـریّت راه خود را پیدا می کرد که این البته اتّفاق نیفتاد. نقشه و طرح کلّیِ اسـلام این است و این معنـای غـدیر است. امـامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب ادارهٔ جامعه در مقابل انواع و اقسام مـدیریّت هـای جـامعه که از ضـعف هـا و شـهوات و نخوت و فزون طلبیِ انسانی سرچشـمه می گیرد. اسـلام شـیوه و نسـخهٔ امامت را به بشریّت ارائه می کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمـد؛ یعنی راه را درست تشـخیص دهـد، هم دارای قـدرت عملکرد باشـد که]یـا یَحْیی خُـذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ[،(۱) هم جـان و خـواست و زنـدگی شخصـی برایش حـائز اهمیت نباشـد؛ امـا جـان و زنـدگی و سـعادت انسـان هـا برای او همه چیز باشـد که امیرالمؤمنین در کمتر از پنـج سـالِ حکومت خود، این را در عمـل نشان داد. شـما می بینیـد که مـدّت کوتاهِ کمتر از پنـج سالِ حکـومت امیرالمـؤمنین، به عنـوان یـک نمـونه و الگو و چیزی که بشـریّت آن را هرگز فراموش نخواهـد کرد، در طول قرن ها همچنان می درخشد و باقی مانده است. این نتیجهٔ درس و معنا و تفسیر واقعهٔ غدیر است.»(۲)

۱- مریم، ۱۲: ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوّت بگیر!.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضـرت علی بن موسـی الرضا(علیه السـلام) در روز عید سعید غدیر خم ۱۲اسفند ۸۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «نزدیک پنج سال امیرالمؤمنین در آن کشور بزرگ اسلامی حکومت کرد. این پنج سال، هر روزش حاوی یک درس است. یکی از کارهای مستمر امیرالمؤمنین پرداختن به تربیت اخلاقی آن مردم است.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «امیرالمؤمنین در زمان حکومتش که بسیار کوتاه و بسیار با ناگواری ها مقابل بود، می بینید که وقتی که آن نامه را به مالک اشتر می نویسد چه مسائل مهمی را، مسائل سیاسی را، مسائل اجتماعی را، همه چیز را در آنجا ذکر می فرماید با اینکه یک بخشنامه ای برای یک نفر بوده است، یک نامه ای برای یک نفر بوده است.»(۲)

- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، در دایرهالمعارف فقه مقارن می نویسند:

«پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در فکر رهبری سیاسی اجتماعی پس از خود نیز بود و بر این اساس، به منظور آنکه امّت، بعد از او احساس خلأ رهبری نکند به امر خدا در صحرای غدیر خم، علی(علیه السلام) را به رهبری و پیشوایی مردم، معرفی کرد(۳) و آنچه از

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه تهران در هجدهم رمضان ۱۴۲۹؛ ۳۰شهریور۸۷.

۲- صحیفهٔ نور، ج ۱۸، ص۱۲۸.

۳- امیرالمومنین(علیه السلام) در تبیین حق الهی حاکمیت خویش در خطبهای میفرمایند: «...قَالَ فَوَ اللَّهِ الَّذِی أَکْرَمَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ بِالنُّبُوَّهِ وَ جَعَلَ مِنَّا مُحَمَّداً وَ أَکْرَمَنَا بَعْدَهُ بِأَنْ جَعَلَنَا أَئِمَّهً لِلْمُؤْمِنِینَ لَا یُبَلِّغُ عَنْهُ غَیْرُنَا وَ لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَهُ وَ الْخِلَافَهُ إِلَّا فِینَا وَ لَمْ یَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِیهَا مَعَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ نَصِیباً وَ لَا حَقّاً، أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) خَاتَمُ النَّبِیِّینَ لَیْسَ بَعْدَهُ نَبِیٌّ وَ لَا رَسُولٌ خَتَمَ بِرَسُولِ اللَّهِ الْأَنْبِیَاءَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ جَعَلَنَا مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ خُلَفَاءَ فِی أَرْضِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَی خَلْقِهِ فَرَضَ طَاعَتَنَا فِی کِتَابِهِ وَ قَرَنَنَا بِنَفْسِهِ وَ نَبِیِّهِ فِی غَیْرِ آیَهٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَاللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ مُحَمَّداً نَبِیّاً وَ جَعَلَنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِهِ فِی کِتَابِهِ الْمُنْزَلِ»؛ ... سپس روی به مردم نموده و فرمود: مرا از منزلتی که در نزد شما دارم و آنچه بدان شناخت دارید آگاه کنید که آیا صادق هستم یا دروغگو؟ گفتند: راست گویی، نه به خدا سوگند ما هیچ دروغی از تو نشنیده ایم؛ نه در دوران جاهلیّت و نه در دوران اسلام. فرمود: پس به خدایی سوگند که ما اهل بیت را به نبوّت و خلافت گرامی داشته، و محمّد (صلّی اللَّه علیه و آله) را از میان ما به نبوّت قرار داد و پس از او، ما را به امامتِ اهل ایمان اکرام فرمود، که جز ما هیچ کس نمی تواند جای آن حضرت را پر کند، و مقام امامت و خلافت، تنها در میان ما به اصلاح رسد (و تنها ما شایستهٔ امامت و خلافتیم)، و خداوند هیچ کسی را در امر ولایت با ما شریک و هم بهره نگردانیده است. و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم الأنبیاء است؛ و پس از او هیچ نبیّ و رسولی نیست، و تا روز قیامت مسأله نبوّت بدو ختم شده است. و خداوند ما را پس از آن حضرت خلفای زمین و گواهان بر خلق خود قرار داده است؛ و طاعت ما را در کتاب خود واجب ساخته و در چندین آیه ما را قرین خود و پیامبرش فرموده، پس خداوند (عزّوجلّ) در قرآن، محمّد را نبیّ، و ما را از پس وی خلفاء قرار داده است...(الإحتجاج طبرسی، ج ۱، ص۱۵۲).

جانب خدا در ضمن دو آیه شریفه]یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ[(۱) و]أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ[(۲) بر آن حضرت نازل گشت را بر مردم ابلاغ کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاه»(۳) یزید کناسی از امام باقر(علیه السلام) سؤال می کند: '...آیا در زمان حیات رسول مکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) هم حضرت علی(علیه السلام)، از جانب خدا و رسولش حجّت بر مردم بود؟' آن حضرت پاسخ داد: '... نَعَمْ یَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ وَ نَصَبَهُ عَلَماً وَ دَعَاهُمْ إِلَی وَلَایَتِهِ وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِه'؛(۴) آری؛ از روزی که او را به عنوان رهبر برگزید و مردم را به پذیرش رهبری آن حضرت دعوت کرد و آنان را به اطاعتش مأمور فرمود.»(۵)

- در غالب کتبی که در مورد سنّت

۱- مائده، ۶۷: (ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملًا (به مردم) برسان).

۲- مائده،۳: (امروز، دین شما را کامل کردم).

۳- کافی ج۱، ص۲۸۶: (کسی که من مولای اویم علی مولای او است).

۴- .کافی، ج ۱، ص ۳۸۳.

۵- آیت الله مکارم شیرازی، دائره المعارف فقه مقارن، ص ۵۳۰.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) نگاشته شده، بخش مفصلّی به دوران کمتر از پنج سالهٔ حکومت آن حضرت اختصاص یافته است. تحلیل گران تاریخ زندگی امیرالمؤمنین(علیه السلام)، از هر مذهب، دین یا ملیتی که بودهاند؛ در ارزیابی این مقطع از زندگی سراسر سیاست حضرت، آن را برجسته ترین دوران مدیریتی تاریخ بشر دانستهاند.

از آنجا که در این موضوع، صدها جلد کتاب به رشتهٔ تحریر در آمده است، از تطویل کلام میپرهیزیم و این بحث را با کلامی از حضرت آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، به پایان میبریم:

«بعد از پایان جنگ جمل علی(علیه السلام) به کوفه آمده، به معاویه نامه نوشت و او را دعوت به بیعت و اطاعت نمود؛ ولی معاویه از پاسخ دادن تعلّل ورزید(۱) و در مقابل، مردم شام را به خون خواهیِ عثمان دعوت نمود؛ حتّی بعضی را مأمور کرد که در همه جا اعلام کنند قاتلِ عثمان، علی(علیه السلام) بوده است و سرانجام در پاسخ یکی از نامه های علی(علیه السلام) به آن حضرت اعلام جنگ داد و مردم

۱- حضرت در یکی از بیانات خود در این رابطه میفرمایند: «... فَإِنَّ الرَّعِیَّهَ الصَّالِحَهَ تَنْجُو بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ أَلَا وَ إِنَّ الرَّعِیَّهَ الْفَاجِرَهَ تُهْلَکُ بِالْإِمَامِ الْفَاجِرِ وَ قَدْ أَصْبَحَ مُعَاوِیَهُ غَاصِباً لِمَا فِی یَدَیْهِ مِنْ حَقِّی نَاکِثاً لِبَیْعَتِی طَاعِناً فِی دِینِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ... فَالْعَجَبُ مِنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ یُنَازِعُنِی الْخِلَافَهَ وَ یَجْحَدُنِی الْإِمَامَهَ وَ یَزْعُمُ أَنَّهُ أَحَقُّ بِهَا مِنِّی جُرْأَهً مِنْهُ عَلَی اللهِ وَ عَلَی رَسُولِهِ بِغَیْرِ حَقٍّ لَهُ فِیهَا وَ لَا حُجَّهٍ»؛ آگاه باشید که مردم بدکردار بوسیله پیشوای نادرست نابود گردند و معاویه امروز حق مرا که در دست اوست بنا حق گرفته، و بیعت مرا شکسته و در دین خدای (عزّوجلّ) عیب آورده و... شگفت از معاویه بن ابی سفیان که با من دربارهٔ خلافت ستیزه می کند و پیشوایی و امامت مرا نادیده گرفته انکار کند، و پندارد که او سزاوارتر است به خلافت از من، و این جرأت و دلیری است از او به ساحت قدس خداوند و رسولش؛ با اینکه هیچ گونه حقی و برهانی برای او در خلافت نیست. (بحارالأنوار، ج۳۲، ص۳۸۸)

شام را برای این کار بسیج کرد. علی(علیه السلام) پیش دستی فرمود و مردم کوفه را برای رفتن به سوی صفّین بسیج نمود، اکثریّت قریب به اتّفاق مردم، دعوتش را پذیرفتند و حرکت کردند.»(۱)

۳.۷. امام حسن مجتبی(علیه السلام)

- با شهادت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و بیعت مردم با امام حسن مجتبی(علیه السلام)، امامت ایشان با تصدی حاکمیت جامعهٔ اسلامی، همزمان آغاز گشت. لذا از اولین اقدامات حکومتی آن حضرت دعوت از معارضان حاکمیت خدایی خویش برای پذیرش خلافت بود. از اینرو حضرت، به وسیلهٔ جندب بن عبدالله أزدی، نامه ای برای معاویه فرستادند که مضمون آن این بود:

«از حسن بن علی امیرالمؤمنین(علیه السلام) به معاویه بن ابی سفیان: سلام علیکم، من آن خدایی را سپاسگزارم که خدایی غیر از او نیست، اما بعد: ...هنگامی که علی بن ابی طالب می خواست قبض روح شود، مرا برای بعد از خود خلیفه و سرپرست مسلمانان قرار داد... همان طور که مردم با من بیعت کردند، تو نیز بیعت کن؛ تو می دانی که من نزد خدا برای مقام خلافت از تو سزاوارترم و هر کسی که از باطل برگردد و قلبی تائب داشته باشد، محفوظ خواهد بود. ای معاویه! از خدا بترس! دست از ظلم بردار! از ریختن خون های مسلمین خوددار باش! به خدا قسم خیری در این نیست که خدا را ملاقات کنی و او را با بیشتر از

۱- آیت الله مکارم شیرازی، پیام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۹۱.

این خون هایی که از مسلمانان ریخته ای دیدار نمایی. بیا و در طاعت خدا و رسول داخل شو! با کسی که از تو بیشتر نسبت به حق و امر خلافت اهلیّت دارد، نزاع مکن!»(۱)

اما طولی نکشید که خیانت خواص، راه را بر دنیاطلبی مردم گشود و بسیاری از اهل کوفه برای معاویه نامه نوشتند که ما با تو هستیم و اگر می خواهی حسن را گرفته و به سوی تو می فرستیم! سپس بر خیمهٔ آن حضرت هجوم آوردند و مجروحش کردند.

با این وصف، حضرت به معاویه این گونه نوشت:

«حکومت و خلافت، مال من و خاندان من است و برای تو و خاندان تو حرام است. این را از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام.(۲) اگر اشخاصی که صابر باشند و عارف به حق من و منکر آن نباشند، می یافتم، خلافت را به تو تسلیم نمی کردم و آنچه را می خواستی به تو نمی دادم» و بعد حضرت،

۱- «کَتَبَ الْحَسَنُ علیه السّلام إِلَی مُعَاوِیَهَ مَعَ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِیِّ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ... وَلَّانِی الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا یُؤْتِیَنَا فِی الدُّنْیَا الزَّائِلَهِ شَیْئاً یَنْقُصُنَا بِهِ فِی الْآخِرَهِ مِمَّا عِنْدَهُ مِنْ کَرَامَتِه... فَدَعِ التَّمَادِیَ فِی الْبَاطِلِ وَ ادْخُلْ فِیمَا دَخَلَ فِیهِ النَّاسُ مِنْ بَیْعَتِی فَإِنَّکَ تَعْلَمُ أَنِّی أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْکَ عِنْدَ اللَّهِ... وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ دَعِ الْبَغْیَ وَ احْقُنْ دِمَاءَ الْمُسْلِمِینَ فَوَ اللَّهِ مَا لَکَ مِنْ خَیْرٍ فِی أَنْ تَلْقَی اللَّهَ مِنْ دِمَائِهِمْ بِأَکْثَرَ مِمَّا أَنْتَ لَاقِیهِ بِهِ وَ ادْخُلْ فِی السِّلْمِ وَ الطَّاعَهِ وَ لَا تُنَازِعِ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْکَ لِیُطْفِئَ اللَّهُ النَّائِرَهَ بِذَلِکَ وَ یَجْمَعَ الْکَلِمَهَ وَ یُصْلِحَ ذَاتَ الْبَیْنِ» (کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۵۷۰)

۲- شبیه این مضمون در روایات بسیاری آمده است؛ از جمله: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ... وَ جَعَلَ الْخِلَافَهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی مِنْ بَعْدِی إِلَی النَّفْخِ فِی الصُّورِ فَمَنْ کَفَرَ بِمَا أَقُولُ فَقَدْ کَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ»: خداوند، جانشینی مرا پس از من تا هنگام دمیدن صور، در خاندان من قرار داد؛ پس هر کس به آنچه می گویم کافر گردد، به خدای بزرگ کافر شده است. (شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص۴۱۳)

به سوی کوفه برگشت.(۱)

همانطور که از کلام آن حضرت نیز پیداست، ایشان به دلیل عدم حضور یارانی که بار حکومت را بردوش کشند و نتیجه دادنِ تبلیغات سوء دشمنان که به مرور باعث ازبین رفتن تمایل و خواست مردمی گردید، لوازم استمرار حاکمیت الهی از دست رفت. لذا آن حضرت با هدف حفظ اصل اسلام و حراست از بستری که در آن قالب بتوان جریان سالم تشیع را از اضمحلال نگه داشت، با تدبیری داهیانه، قرارداد صلح را به معاویه پیشنهاد و او را به پذیرش آن مجبور ساخت.(۲)

۱- عَنِ الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ لَمَّا مَاتَ عَلِيٌّ(علیه السلام) جَاءَ النَّاسُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ(علیه السلام) ... «لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَاناً مَا سَلَّمْتُ لَهُ الْأَمْرَ لِأَنَّهُ مُحَرَّمٌ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ فَأُفٍّ وَ تَرَحاً يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا. وَ كَتَبَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى مُعَاوِيَةَ بِأَنَّا مَعَكَ وَ إِنْ شِئْتَ أَخَذْنَا الْحَسَنَ وَ بَعَثْنَاهُ إِلَيْكَ ثُمَّ أَغَارُوا عَلَى فُسْطَاطِهِ وَ ضَرَبُوهُ بِحَرْبَةٍ فَأُخِذَ مَجْرُوحاً. ثُمَّ كَتَبَ جَوَاباً لِمُعَاوِيَةَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لِي وَ الْخِلَافَةَ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ إِنَّهَا لَمُحَرَّمَةٌ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ وَجَدْتُ صَابِرِينَ عَارِفِينَ بِحَقِّي غَيْرَ مُنْكِرِينَ مَا سَلَّمْتُ لَكَ وَ لَا أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَ انْصَرَفَ إِلَى الْكُوفَهِ»؛ (بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۹)

۲- «الامام الحسن(علیه السلام): ... إنّي لمّا رأيتكم ليس بكم عليهم قوّه، سلّمت الامر، لأبقى أنا و انتم بين أظهرهم؛ امام حسن(علیه السلام):... چون دانستم که شما را نیروی برابری با آنان نیست، کار را تسلیم کردم، تا من و شما در میان ایشان باقی بمانیم. بنگرید! مقصود امام حسن مجتبی(علیه السلام) از این گفته که: «تا من و شما در میان ایشان باقی بمانیم»، حضوری است در میان امت، که به وسیله آن دست جباران از تباهی و شر و گستردن دایره استبداد و ستم بریده شود، چنان که از سیاق عبارت آشکار است، زیرا که حضور داشتن شخصیت های نمونه و بزرگ در امت، قدرت متجاوزان را محدود می کند، و آثار دین را زنده نگاه می دارد، از این رو چون امام و یاران او را قدرتی و امکانی برای ادامه جنگ نبود و «نیروی برابری با آنان را نداشتند»، برای دفع بیدادگری و تباهی، موضع گیری دیگری اختیار کردند. و این را نمی شود گریز از تکلیف لازم اجتماعی در برابر طاغوت ها و گردنکشان به حساب آورد، بلکه آن، تغییر موضع گیری برای ایستادگی و ثبات قدم است، تا چنان شود که واقعیت کاذبی که چیره شده، روشن گردد، و به بیدار کردن بصیرت ها بینجامد، و توده ها را تیزنگر و بیدار سازد، و شعور سیاسی اجتماع به راه درست بیفتد. و این بود که همین آماده سازی سیاسی، نقطهٔ شروعی گشت برای جنبش هایی آگاهانه، و سازنده و ویران کننده، در برابر جباران چنان که نمونهٔ عالی آن در «نهضت عاشورا»، و سپس در «شورش زید»، و پس از آن در «واقعه فخّ»، و بعد از آن به صورت مستمرّ تا زمان حاضر دیده می شود. پس موضع گیری ای که امام حسن(علیه السلام) در مقابل معاویه بن ابی سفیان برگزید، یک تغییر بر مبنای رزم آرایی (تاکتیکی) با حفظ هدف ها بود، نه یک تغییر برنامه ای در جنگ (استراتژیک) که به زیان هدف ها تمام شده باشد.» (محمدرضا حکیمی، الحیاه و... با ترجمه استاد احمد آرام، ج ۲، ص۳۲۳)

پس از معاهدهٔ صلح، معاویه، پیروزمندانه از امام حسن مجتبی(علیه السلام) خواست که خطبه ای بخواند و از فضایل معاویه بگوید!

امام مجتبی(علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمّد و آلش فرمود: «هرکس مرا می شناسد که می شناسد و هرکس که مرا به جا نمی آورد، بداند من حسن فرزند فرستادهٔ خدا [هستم]؛ فرزند بشیر و نذیر، فرزند کسی که برگزیده به رسالت بود، فرزند آن کس که فرشتگان بر او درود فرستادند، فرزند کسی که امّت بدو شرف یافت، فرزند آن کس که جبرئیل ازجانب خداوند پیک و قاصد او بود. آری! فرزند آن کس که مایهٔ رحمت برای جهانیان مبعوث شد، [خداوند بر او و تمام خاندانش درود فرستد].»

معاویه نتوانست کینه و حسد خود را پنهان کند، ناچار گفت: «حسن! خرمای تازه را برای ما تعریف کن!» فرمود: «بسیار خوب ای معاویه! «باد» باردارش سازد و خورشید رشدش دهد و ماه رنگینش سازد و گرما پخته اش کند و «شب» سردش نماید.»

سپس سخن پیشین خود را از سرگرفته و فرمود: «منم فرزند آن کس که دعایش [در پیشگاه خداوند] مستجاب و پذیرفته بود، منم فرزند کسی

که مقام قرب و منزلت او به نزد خدا به اندازهٔ دو کمان یا نزدیک تر بود. منم فرزند شافع فرمانروا، منم فرزند مکّه و منی، منم فرزند کسی که قریش به ناچار تسلیم او شد، منم فرزند کسی که طرفدارش خوشبخت شد و مخالفش بدبخت است، منم فرزند آن کس که زمین از برایش پاک کننده و سجده گاه مقرّر گشت، منم فرزند آن کس که اخبار آسمان پیوسته بر او نازل می شد، منم زادهٔ آن خاندان که خداوند از ایشان پلیدی را دور ساخت و کاملاً پاک و مطهّرشان نمود.»

معاویه گفت: «حسن! گمان می کنم که هوای خلافت در سر داری و نفست بر سر خلافت با تو در کشمکش و ستیز است؟!»

فرمود: «معاویه! وای بر تو، جز این نیست که جانشین و خلیفه پیامبر کسی است که به شیوه و روش او رفتار کند و به طاعت خدا عمل نماید، به جانم سوگند که تنها ماییم نشانه های هدایت و مشکات تقوا.

امّا تو، معاویه! از شمار افرادی هستی که سنّت ها را تباه ساختند و بدعت ها را زنده و بندگان خدا را به بردگی کشاندند و آئین خدا را به بازی گرفتند. آنچه در آنی بی نامی و پستی است. اندکی زیست نمایی و وزر و وبالش بر تو بماند...»(۱)

۱- خطبته(علیه السلام) حین قال له معاویه بعد الصلح اذکر فضلنا: «وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَأَنَا الْحَسَنُ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ أَنَا ابْنُ الْمُصْطَفَی بِالرِّسَالَهِ أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ أَنَا ابْنُ مَنْ شُرِّفَتْ بِهِ الْأُمَّهُ أَنَا ابْنُ مَنْ کَانَ جَبْرَئِیلُ السَّفِیرَ مِنَ اللَّهِ إِلَیْهِ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِینَ فَلَمْ یَقْدِرْ مُعَاوِیَهُ أَنْ یَکْتُمَ عَدَاوَتَهُ وَ حَسَدَهُ فَقَالَ یَا حَسَنُ عَلَیْکَ بِالرُّطَبِ فَانْعَتْهُ لَنَا قَالَ نَعَمْ یَا مُعَاوِیَهُ الرِّیحُ تَلْقَحُهُ وَ الشَّمْسُ تَنْفُخُهُ وَ الْقَمَرُ یُلَوِّنُهُ وَ الْحَرُّ یُنْضِجُهُ وَ اللَّیْلُ یُبَرِّدُهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی مَنْطِقِهِ فَقَالَ أَنَا ابْنُ الْمُسْتَجَابِ الدَّعْوَهِ أَنَا ابْنُ مَنْ کَانَ مِنْ رَبِّهِ کَقَابِ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی أَنَا ابْنُ الشَّفِیعِ الْمُطَاعِ أَنَا ابْنُ مَکَّهَ وَ مِنًی أَنَا ابْنُ مَنْ خَضَعَتْ لَهُ قُرَیْشٌ رَغْماً أَنَا ابْنُ مَنْ سَعِدَ تَابِعُهُ وَ شَقِیَ خَاذِلُهُ أَنَا ابْنُ مَنْ جُعِلَتِ الْأَرْضُ لَهُ طَهُوراً وَ مَسْجِداً أَنَا ابْنُ مَنْ کَانَتْ أَخْبَارُ السَّمَاءِ إِلَیْهِ تَتْرَی أَنَا ابْنُ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً فَقَالَ مُعَاوِیَهُ أَظُنُّ نَفْسَکَ یَا حَسَنُ تُنَازِعُکَ إِلَی الْخِلَافَهِ فَقَالَ وَیْلَکَ یَا مُعَاوِیَهُ إِنَّمَا الْخَلِیفَهُ مَنْ سَارَ بِسِیرَهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَمِلَ بِطَاعَهِ اللَّهِ وَ لَعَمْرِی إِنَّا لَأَعْلَامُ الْهُدَی وَ مَنَارُ التُّقَی وَ لَکِنَّکَ یَا مُعَاوِیَهُ مِمَّنْ أَبَارَ السُّنَنَ وَ أَحْیَا الْبِدَعَ وَ اتَّخَذَ عِبَادَ اللَّهِ خَوَلًا وَ دِینَ اللَّهِ لَعِباً فَکَأَنْ قَدْ أُخْمِلَ مَا أَنْتَ فِیهِ فَعِشْتَ یَسِیراً وَ بَقِیَتْ عَلَیْکَ تَبِعَاتُهُ ...» (تحف العقول عن آل الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص۲۳۲)

۴.۷. امام حسین(علیه السلام)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسـین(علیه السـلام)] و نیز گفتاری که دربارهٔ آن بزرگوار از معصومین رسـیده است، این مطلب را روشن می کند که غرض، اقامهٔ حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامهٔ راه پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و دیگر پیامبران بودهاسـت که: «یَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَهِ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللهِ...»(۱) و معلـوم است که پیـامبران هم برای چه آمدنـد: «لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛(۲) اقامهٔ قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «حضـرت[امام حسین(علیه السلام)] در مکه، دو نامه نوشته است که یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامهٔ

۱- درود بر تو ای وارث حضرت آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص۶۰۴).

۲- حدید، ۲۵: تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۳- سـخنرانی رهبر معظم انقلاب(مـدظله العـالی)، در دیـدار با اعضای جامعـهٔ روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علمـا و ائمـهٔ جمـاعت و جامعـهٔ وعـاظ تهران و اعضـای شـورای همـاهنگی سازمـان تبلیغـات اسـلامی، در آسـتانهٔ مـاه محرم، ۱۱مرداد۶۸.

حضرت به رؤسای بصره، این طور آمده است: «و قد بعث رسولی الیکم بهذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب الله و سنه نبیه فان سنه قد امیتت و البدعه قد احییت فان تسمعوا قولی اهدیکم الی سبیل الرشاد»؛(۱) من می خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده اند و بدعت را زنده کرده اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «... امام حسین(علیه السلام) قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعهٔ اسلامی یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعهٔ اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امربه معروف و نهی ازمنکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امربه معروف و نهی ازمنکر است. البته این کار، گاهی به نتیجهٔ حکومت می رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجهٔ شهادت می رسد؛ برای این هم آماده بود.

[امام حسین(علیه السلام)] فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ عَلَی الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْأُمَّهُ بِرَاعٍ مِثْلِ یَزِیدَ»؛(۳) دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر

۱- مثیر الاحزان، ص ۳۷.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۹خرداد۷۴.

۳- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۲۶.

سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد! قضیهٔ شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می خواهد بفرماید که تابه حال هرچه بود، قابلِ تحمل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به اینکه خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره می کند. مسئله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.»(۱)

- قیام سیدالشهدا(علیه السلام) را پس از بعثت نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) بزرگ ترین واقعهٔ جهان اسلام خواندهاند؛ واقعهای که با هدف مبارزه با انحرافات حکومت بنی امیه و بازگرداندن مسیر حاکمیت به الگوی حکومت نبوی و علوی صورت پذیرفت. ازاین رو هیچ تحلیل گری تاکنون این قیام عظیم را غیرسیاسی نخوانده است.

مرور اجمالی بر سیرهٔ سیاسی آن حضرت را از کلام آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، بشنوید:

«امام حسین (علیه السلام) که شایسته و وارث حاکمیّت نبوی و علوی و رهبر معنوی امّت اسلامی بود، برای احیای ارزش های اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست؛ به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی وگرنه با شهادت خویش و یارانش، چهرهٔ واقعی بنی امیّه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹خرداد۷۴.

و کفر و نفاقشان بپردازد و اسلام و امّت مظلوم اسلامی را یاری کند.

امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای با صراحت، هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنافُساً فِی سُلْطانٍ، وَ لا اِلتماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطام، وَ لکِنْ لِنَرَیَ الْمَعالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَ نُظْهِرَ الْإِصْلاحَ فِی بِلادِکَ، وَ یَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ، وَ یُعْمَلُ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ أَحْکامِکَ»؛(۱) خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما «در طریق تلاش برای بسیج مردم» صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود؛ بلکه هدف ما آن است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همهٔ بلاد برملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنّت ها و احکامت موردِعمل قرار گیرد.

امام خمینی (قدس سره) در سخنی در تبیین همین مطلب می گوید:

«...آنهایی که خیال می کنند حضرت سیّدالشهدا(علیه السلام) برای حکومت نیامده، خیر [این سخن صحیح نیست؛ بلکه] اینها برای حکومت آمدند؛ برای این که باید حکومت دست مثل سیّد الشهدا باشد، مثل کسانی که شیعهٔ سیّدالشهدا هستند، باشد».(۲)

هر چند امام(علیه السلام) می دانست سرانجام در این راه شهید می شود. امام خمینی(قدس سره) در جای دیگری می گویند:

۱- تحف العقول، ص ۱۷۰.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۲۱، ص ۳.

‘زندگی سیّدالشـهدا(علیه السـلام)، زندگی حضـرت صاحب الزمان(علیه السلام)، زندگی همهٔ انبیای عالم، همهٔ انبیا از اوّل، از آدم تا حالا، همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند’.(۱)

با این مقدّمه، اکنون برای اثبات این مطلب که حضـرت اباعبدالله الحسـین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران قیام کردند، به سراغ سخنان و سیرهٔ آن حضرت می رویم.

...امام حسـین(علیه السـلام) در تمام دوران خلافت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان(علیه السـلام) و برادرش امام حسن(علیه السلام) برای تقویت حکومت اسلامی در کنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حکومت اسلامی مبارزه می کرد. هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت جهت یزید برآمد و به شهرها سفر کرد؛ در مدینه نیز اجتماعی برای معرّفی و بیعت برای یزید تشکیل داد. معاویه در این اجتماع گفت:

‘به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمین کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می گرفتم!!’

امام حسـین(علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند تو کسی را که از یزید ازجهت پدر، مادر و شایستگی ها و ارزش های فردی و صفات انسانی بهتر است، کنار گذاشتی!’

معاویه گفت: ‘گویا خودت را می گویی؟’

فرمود: ‘آری!’

معاویه خاموش شد.(۲)

۱- صحیفهٔ امام، ج۲۱، ص۴.

۲- الامامه والسیاسه، ج۱، ص۲۱۱.

...از این کلمات صریح، به خوبی روشن می شود که امام حسین(علیه السلام) در آن زمان فقط خود را شایسته خلافت می دانست و معتقد بود شخصی همانند او، با آن عظمت خانوادگی و معنوی، باید زمام امور مسلمین را به دست گیرد.

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، شرایط برای مبارزه با ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی، بیش از زمان گذشته، فراهم شده بود و آن حضرت در این مسیر، اقداماتی را در پیش گرفت:

با توجّه به این که امام حسین(علیه السلام) یزید را هرگز شایستهٔ این جایگاه رفیع نمی دانست و خود را به حق، شایسته ترین فرد برای امر خلافت می دید، با یزید بیعت نکرد و حکومت او را به رسمیّت نشناخت.

ازاین رو، هنگامی که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید و آن حضرت توسّط والی مدینه احضار شد، امام(علیه السلام) در پاسخ به عبداللّه بن زبیر که پرسید: چه خواهی کرد؟ فرمود:

'إِنِّی لَاأُبایِعُ لَهُ أَبَداً، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّما کانَ لِی مِنْ بَعْدِ أَخِی الْحَسَنِ'؛(۱) هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد، چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن(علیه السلام) تنها شایستهٔ من است.

همچنین به والی مدینه نیز فرمود:

'إِنَّا أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّهِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسالَهِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِکَهِ ... وَ یَزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ الْخَمْرِ، قاتِلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَهِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِی لا یُبایِعُ

۱- خوارزمی، مقتل الحسین،، ج۱، ص۱۸۲.

لِمِثْلِهِ'؛(۱) ما از خاندان نبوّت و معدن رسالت و جایگاه رفیع رفت و آمد فرشتگانیم... درحالی که یزید مردی است، فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان؛ او کسی است که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی همانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد.

همچنین امام(علیه السلام) در پی اصرار مروان بن حکم برای بیعت با یزید، با قاطعیّت فرمود:

'وَ عَلَی الْإِسْلامِ أَلسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلَ یَزِیدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) یَقُولُ: الْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلی آلِ أَبِی سُفْیانَ'؛(۲) هنگامی که امّت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدّم رسول خدا شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است!

در واقع امام(علیه السلام) با این جمله، عمق فاجعهٔ زمامداری یزید را بیان می کند و با استشهاد به کلام رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تصدّی خلافت توسّط فرزندان ابوسفیان را حرام می شمارد.

در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمّد حنفیّه می فرماید، بار دیگر بر عدم بیعت با یزید، به هر قیمتی، تأکید می ورزد و می فرماید:

'یا أَخِی! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا مَلْجَأٌ وَ لا مَأْوَی، لَما بایَعْتُ یَزِیدَ بْنَ مُعاوِیَةَ'؛(۳) ای برادر! به

۱- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۱۱۸.

۲- ملهوف، ص۹۹.

۳- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۳۱.

خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم، هرگز با یزیدبن معاویه بیعت نخواهم کرد.

امام حسین(علیه السلام) علاوه بر آن که یزید را شایستهٔ این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیّت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام(علیه السلام) با این جملات، به حرکت در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین، اشاره می فرمایند.

امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان حرّ خواند، فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَوْلی بِوِلایَهِ هذِهِ الْأُمُورِ عَلَیْکُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعِینَ ما لَیْسَ لَهُمْ»؛(۱) ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما ،و امامت مسلمین، از این مدّعیان دروغین سزاوارتریم.

همهٔ اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین(علیه السلام) در حیات معاویه، آنگاه که مسئلهٔ ولایتعهدی یزید مطرح شد، به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).

طبق نقل مورّخان آنگاه که «حرّ» مانع حرکت امام شد، امام(علیه السلام) در نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:

«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) قَدْ قالَ فِی حَیاتِهِ: مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرَمِ اللَّهِ، ناکِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم)،

۱- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۱۳۷.

يَعْمَلُ فِی عِبادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُـدْوانِ، ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ، كانَ حَقِيقاً عَلَی اللَّهِ أَنْ يُـدْخِلَهُ مَـدْخَلَهُ»؛(۱) شما می دانید پیامبر خـدا(صـلی الله علیه و آله و سـلم) در زمان حیاتش فرمود: هرکس سـلطان سـتمگری را ببینـد که حرام خدا را حلال شـمرده و پیمان خدا را شکسـته، با سنّت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می کنـد؛ ولی بـا او به مبارزهٔ عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداونـد او را در جایگاه آن سـلطان سـتمگر (جهنّم) وارد کند.

امام(علیه السـلام) با این سـخنان، ضمن گوشزد کردن وظایف همهٔ قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصـلاح امور و مبـارزه کامل با خودکامگان و سـتمگران بنی امیّه اعلام می دارد، و این مبارزه را مشـروط به حمایت آنها هم نمی کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند.»(۲)

۵.۷. امام سجاد(علیه السلام)

– دوران امـام چهـارم، از سـختترین دورانهـا از لحـاظ اختنـاق دسـتگاههای حاکم بود و شـیعیان در شـرایط سـخت تقیه به سـر میبردنـد؛ بـا اینحـال، امـام سـجاد(علیه السـلام)، علاوه بر دعاهـای بسـیاری که بـا مضامین سیاسـی بیان فرمودهانـد، از معـدود فرصتهای پیش آمده برای تبیین حق غصب شدهٔ

۱– ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۱۴۳.

۲– آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، عاشورا؛ ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، ص ۲۴۵تا۲۵۳.

ائمه(علیهم السلام) استفاده می نمودند؛ مثل روایتی که در قالب تشریح حقوقی که به عهدهٔ انسانِ مسلمان است (رسالهٔ حقوق) بیان داشته اند:

«فَحُقُوقُ أَئِمَّتِکَ ثَلَاثَهٌ أَوْجَبُهَا عَلَیْکَ حَقُّ سَائِسِکَ بِالسُّلْطَانِ»؛(۱) ... و حقوق امامان بر شما سه چیز است؛ واجبترین آنها بر شما، حق سیاست اوست بر شما، به حکم سلطنتی که دارد...

یا روایتی که در آن به تعلیل وقایع و رویدادهای گذشته بر مسلمانان پرداخته، میفرمایند:

«به جان خودم سوگند، شما امور گذشته را در روزهای پیشین، که از آشوب ها انباشته بوده و شیفتهٔ فتنهها بودند، پشت سر گذاشته اید و می توانید از آن وقایع، بر دوری گزیدن از گمراهان و بدعت گزاران و ستم پیشه گان و فسادکنندگانِ بناحق در زمین هدایت شوید، پس از خدا کمک جویید و بازگردید به سوی طاعت خدا و پیروی آن کس که به پیروی سزاوارتر است که پیروی شوند و مورد اطاعت قرار گیرند از اینان. پس الحذر! الحذر! پیش از آنکه به پشیمانی و حسرت مبتلا شوید و در پیشگاه پروردگار خود حاضر شوید!» (۲)

۱- خصال، ابواب الخمیس، ج ۱.

۲- عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ(علیه السلام): فَلَقَدْ لَعَمْرِی اسْتَدْبَرْتُمُ الْأُمُورَ الْمَاضِیَهَ فِی الْأَیَّامِ الْخَالِیَهِ مِنَ الْفِتَنِ الْمُتَرَاکِمَهِ وَ الِانْهِمَاکِ فِیمَا تَسْتَدِلُّونَ بِهِ عَلَی تَجَنُّبِ الْغُوَاهِ وَ أَهْلِ الْبِدَعِ وَ الْبَغْیِ وَ الْفَسَادِ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ فَاسْتَعِینُوا بِاللَّهِ وَ ارْجِعُوا إِلَی طَاعَهِ اللَّهِ وَ طَاعَهِ مَنْ هُوَ أَوْلَی بِالطَّاعَهِ مِمَّنِ اتُّبِعَ فَأُطِیعَ فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ قَبْلِ النَّدَامَهِ وَ الْحَسْرَهِ وَ الْقُدُومِ عَلَی اللَّهِ وَ الْوُقُوفِ بَیْنَ یَدَیْهِ»؛ الکافی، ج ۸، ص۱۴.

۶.۷. امام باقر(علیه السلام)

– از میان روایات بسیاری که امام پنجم(علیه السلام) به ما رسیده، بخش قابل توجهی به شرایط پذیرش اعمال، ویژگیهای دین مرضیّ خداوند و شیوهٔ صحیحِ دینداری اختصاص دارد؛ با کمی دقت در میان این دست از روایات، میتوان دریافت که تبعیّت از ولیّ الهی و تلاش برای تحقّق ولایت در جامعه، شرط بندگی و مهم ترین وظیفهٔ دینی هر مسلمان است. به سه روایت زیر به عنوان نمونه بنگرید:

۱. «اَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَان»؛(۱) اگر مردی شبها تا به صبح بیدار بمانـد و تمـام عمر را روزه بگیرد، نه فقط ماه رمضان را، وتمام اموالش را در راه خـدا صـدقه دهـد و در تمام دوران عمرش به حـج رود، درحالی که ولایت ولی خدا را نشـناخته باشد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، این چنین آدم هرآنچه که انجام داده است بیهوده، بی ثمر و خنثی است.

۲. امام باقر(علیه السلام) با استناد به حدیثی قدسی می فرمایند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ

۱– الکافی، ج۲، ص۱۸.

اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَه»؛(۱) خدای متعال گفته است: «هر دسته از مسلمین که از امام (حاکم) جائری که ازجانب خدا نیست اطاعت کرده است؛ هرچند در اعمالش نیکوکار و پرهیزگار باشد، عذاب خواهم کرد و هر دسته از مسلمین که از امام عادلِ برگزیده ازجانب خدا اطاعت کرده است، خواهم بخشید؛ هر چند آن دسته، در حق خود، ستمکار و گناهکار باشد».(۲)

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَالَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أُوتِيَ إِلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا نُكِبْنَا بِهِ فَهُوَ شَرِيكُ مَنْ أَتَى إِلَيْنَا فِيمَا وَلِّيْنَاه»؛(۳) امام باقر(علیه السلام) فرمود: «هر که بدیهایی که به ما شده را نشناسد، از ستم هایی که بر ما شده و آنچه که از حق ما به یغما رفته و مصیبت هایی که بر ما وارد شده، با آن کسان که بر ما ستم راندهاند، در باز داشتن ما از حق ولایتمان، شریک است.»

۷.۷. امام صادق(علیه السلام)

- فرصت بینظیر پیش آمده در دوران امام صادق(علیه السلام) برای تعلیم معارف دین، بستر مناسبی بود که هرازچندگاهی در خلال بحثهای علمی، شئون سیاسی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی(علیهم السلام) نیز تبیین گردد؛ به عنوان مثال، آن حضرت در معرفی پیامبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم)، میفرمایند:

«خداوند پیامبرش را ادب آموخت. آنگاه که

۱- الکافی، ج۱، ص۳۷۶.

۲- الحیاه ، ترجمهٔ احمد آرام، ج ۲، ص۶۴۲ .

۳- شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص۲۰۸.

ادب او را به کمال رساند، فرمود]إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ[:(۱) تو دارای خلق عظیمی! سپس امر دین و امت را به پیامبرش سپرد تـا بنـدگانش را اداره و رهبری کنـد؛ 'لِیَسُوسَ عِبَادَهُ'. سپس فرمود:]مـا آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا[؛(۲) ای مردم! آنچه را رسول فرموده، بپذیرید و هر آنچه شما را از آن نهی کرده است، رها کنید!»(۳)

یا در فرصت حج که مسلمانان از اقصی نقاط جهان اسلام جمع می شوند، حضرت به تبیین جایگاه امامت در معارف اسلامی پرداخته، با صراحت، ریاست جامعهٔ اسلامی را حق خود اعلام میدارند.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «وقتی که امام صادق(علیه السلام) هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند، می گویـد: 'إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) کَانَ الْإِمَامَ'؛ در اجتماع مردم در عرفات، می ایستد در میان مردم می گوید: 'إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) کَانَ الْإِمَامَ'؛ امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خـدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود، 'ثُمَّ کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام) ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُبْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ هَهْ فَیُنَادِی ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَیْنَ یَدَیْه.'(۴) تا می رسد

۱- قلم، ۴.

۲- حشر، ۷.

۳- إِنَّ اللَّهَ (عَزَّوَجَلَّ) أَدَّبَ نَبِیَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَکْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَیْهِ أَمْرَ الدِّینِ وَ الْأُمَّهِ لِیَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴- الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶.

به خودش. یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان، همین مسئلهٔ حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامهٔ بر مسلمین و قدرت سیاسی بود؛ بر سر مقامات معنوی آنها با ائمه دعوایی نداشتند.

خیلی از اوقات اتفاق می افتاد که کسانی در جامعه، در جامعهٔ زمان خلفا، اهلِ زهد بودند و اهلِ علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها. خلفا هم با آنها نه فقط معارضه ای نمی کردند، بلکه حتی مخلص آنها بودند؛ اظهار ارادت نسبت به آنها می کردند؛ پیش آنها می رفتند؛ از آنها نصیحت می خواستند. چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیهٔ سیاسی نداشتند؛ امثال حسن بصری و ابن شبرمه و یا عمربن عبید، این بزرگان از علمایی که موردِتوجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همهٔ این ادعاها را داشتند، اما نسبت به آنها هیچ گونه از طرف خلفا تعرضی نبود. چرا؟ چون داعیه قدرت سیاسی وجود نداشت.»(۱)

۸.۷. موسی بن جعفر(علیه السلام)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «صدها حادثهٔ توجه برانگیز و پرمعنی و درعین حال ظاهراً بی ارتباط و گاه متناقض با یکدیگر در زندگی موسی بن جعفر (علیه السلام)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه ۲بهمن۶۶.

هنگـامی معنی می شود و ربـط می یابـد که مـا آن رشـتهٔ مسـتمری را که از آغـاز امامت آن بزرگوار تا لحظـهٔ شـهادتش ادامه داشـته، مشاهـده کنیم. این رشـته، همان خط جهاد و مبارزهٔ ائمه(علیهم السـلام) است که در تمام دوران دویست وپنجاه ساله و در شـکل های گوناگون اسـتمرار داشـته و هدف از آن، اولاً تبیین اسـلام ناب و تفسـیر صحیح قرآن و ارائهٔ تصویری روشن از معرفت اسـلامی است و ثانیاً، تبیین مسألهٔ امامت و حاکمیت سیاسی در جامعهٔ اسلامی و ثالثاً، تلاش و کوشش برای تشکیل آن جامعه و تحقق بخشـیدن به هـدف پیامبر معظم اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و همـهٔ پیامبران؛ یعنی اقامـهٔ قسط و عـدل و زدودن اندادالله از صحنهٔ حکومت و سپردن زمام ادارهٔ زندگی به خلفاءالله و بندگان صالح خداوند.»(۱)

– ابن شهر آشوب در کتاب خود مناقب می نویسد:

هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) پیشنهاد کرد که فدک را پس بگیرد. امام(علیه السلام) امتناع می ورزید تـا آنکه اصـرار زیاد کرد. حضـرت فرمود: ‘من فـدک را نمی گیرم مگر تمام آن را با مرزی که معین می کنم بـدهی.’ گفت: ‘حـدود فـدک کجـا است.’ فرمـود: ‘اگر حـدود آن را معین کنم نخـواهی داد!’ گفت: ‘تـو را قسم می دهم به حق جـدّت که حدود آن را معین کنی!’ فرمود: ‘حد اول آن عَدَن [در جنوب یمن] است. ‘چهرهٔ هارون

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به سومین کنگرهٔ جهانی حضرت امام رضا(علیه السلام) ۲۶مهر۶۸.

درهم کشیده شد؛ اما گفت: ‹بگو!› حضرت فرمود: ‹حد دوم سمرقند(در ازبکستان فعلی) است.› رنگ صورت رشید بر گشت. فرمود: ‹حد سوم افریقا است.› چهرهٔ رشید سیاه شد، باز گفت: ‹حد دیگر را بگو!› فرمود: ‹حد چهارم سیف البحر است که هم مرز با جزایر و ارمنیه است.› هارون گفت: ‹دیگر برای ما چیزی باقی نماند؛ پس بیا جای من بنشین!› حضرت موسی بن جعفر فرمود: ‹من گفتم اگر مرز آن را تعیین کنم نخواهی داد.› از آن موقع هارون تصمیم به کشتن موسی بن جعفر(علیه السلام) گرفت.»(۱)

– نامههای پنهانی آن حضرت به شیعیان خود در دستگاه حکومت هارونی و توصیه به حفظ جایگاه خود و دست گیری از شیعیانی که موردظلم واقع میشوند، گوشهای دیگر از اقدامات سیاسی آن حضرت، در دوران نفس گیر استبداد عباسی است؛ نامه های حضرت به «علی بن یقطین»(۲) (در جایگاه وزارت دربار هارون الرشید) در کنار نامهٔ مفضّل امام صادق(علیه السلام) به «عبدالله نجاشی»(۳) (استاندار اهواز) و ارتباط

۱- «فِی کِتَابِ أَخْبَارِ الْخُلَفَاءِ أَنَّ هَارُونَ الرَّشِیدَ کَانَ یَقُولُ لِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ خُذْ فَدَکاً حَتَّی أَرُدَّهَا إِلَیْکَ، فَیَأْبَی حَتَّی أَلَحَّ عَلَیْهِ، فَقَالَ(علیه السلام) لَا آخُذُهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا، قَالَ وَ مَا حُدُودُهَا قَالَ إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا. قَالَ بِحَقِّ جَدِّکَ إِلَّا فَعَلْتُ. قَالَ أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَنُ، فَتَغَیَّرَ وَجْهُ الرَّشِیدِ وَ قَالَ إِیهاً. قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّانِی سَمَرْقَنْدُ، فَأَرْبَدَ وَجْهُهُ. قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّالِثُ إِفْرِیقِیَهُ، فَاسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ قَالَ هنیه [هِیهِ]. قَالَ وَ الرَّابِعُ سَیْفُ الْبَحْرِ مَا یَلِی الْخَزَرَ وَ إِرْمِینِیَهَ. قَالَ الرَّشِیدُ فَلَمْ یَبْقَ لَنَا شَیْ ءٌ، فَتَحُولَ إِلَی مَجْلِسِی. قَالَ مُوسَی قَدْ أَعْلَمْتُکَ أَنَّنِی إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا، فَعِنْدَ ذَلِکَ عَزَمَ عَلَی قَتْلِهِ.»؛ المناقب، ج۴، ص۳۲۱.

۲- سیرهٔ ابن هشام، ج۱، ص۴۲۴.

۳- بحارالانوار، ج۷۵، ص ۳۵۰.

امام رضا(علیه السلام) با «محمدبن اسماعیل بن بزیع»(۱) (وزیر دربار عباسی) و نامه امام جواد(علیه السلام) به «عبدالله نیشابوری» (حاکم سیستان)(۲) که متن و مضمون برخی از آنها در اختیار است، ما را به لایه های پنهان سیاست ائمهٔ هدی(علیهم السلام) رهنمون میسازد. (۳)

۹.۷. امام رضا(علیه السلام)

- دعوت اجباری مأمون برای سفر حضرت رضا(علیه السلام) به مرو و پذیرش ولایت عهدی، مبارزهٔ سنگین ائمهٔ اطهار(علیهم السلام) برای تبیین امامت و بازگرداندن این حق به صاحبانش، یعنی اهل بیت(علیهم السلام)، را وارد یکی از حسّاسترین مقاطع تاریخی خود کرد؛ اجباری که تدبیر ولایی امام هشتم، آن را به فرصتی کم نظیر برای تحقّق هدف مبارزه، تبدیل کرد.

بیان روایات نبوی برای مشتاقانی که به استقبال از کاروان حضرت آمده بودند، سلسله الذهبها را رقم زد؛ استدلالهای ماتکننده در مناظرات با مأمون و عالمان ادیان، اثباتکنندهٔ برتری بیچون و چرا و ناحق بودن حاکمیت مأمونی شد و فرصت تشریح ویژگی های امامت در جایگاه ولی عهد مملکت اسلامی، متزلزل کنندهٔ پایههای نظری حکومت عباسی شد؛ تا آنجا که صریح ترین و مفصّلترین روایات ائمه دربارهٔ امامت و خلافت، در این مقطع تاریخی صادر می شود.

۱- بحارالانوار، ج۷۵، ص ۳۵۰.

۲- کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

۳- نک: محمدحسین توسلی، میرستار مهدی زاده، دین؛ دریای سیاست،ص۱۰۳تا۱۰۶.

به عنوان نمونه به بخشی از روایت فضل بن شاذان دربارهٔ فلسفهٔ جعل «اولی الامر» ازسوی خداوند اشاره می کنیم:

«اگر گوینده بگوید: پس چرا اولی الامر قرار داده شده و به اطاعت ایشان فرمان رفته است؟ در جواب او گفته می شود: به سبب های فراوان؛ ازجمله اینکه: چون آفریدگان بر حد محدودی قرار گرفته و فرمان یافته اند که از این حد در نگذرند تا کارشان تباه نشود، این کار جز به آن میسّر نمی شود که برایشان امینی بگمارند تا آنان را از تجاوز از حد و درآمدن به ناحیه ای که برای ایشان ایجاد خطر می کند باز دارد، چه اگر چنین نمی بود، هیچ کس لذت جویی و سودمندی خود را به خاطر جلوگیری از تباه شدن دیگران فرو نمی گذاشت، پس برای مردمان، سرپرستی قرار داده شد تا از فساد و تباهی بازشان دارد، و حدود و احکام را در میان ایشان اقامه کند.

دیگر اینکه هیچ فرقه ای از فرقه ها و هیچ ملتی از ملت ها را نمی یابیم که جز با داشتن سرپرست و رئیسی که به امر دین و دنیای ایشان رسیدگی کند، باقی مانده باشد. پس در حکمت حکیم، جایز نیست که خلق را از داشتن چیزی که ناگزیر باید داشته باشند و دوام و قوام ایشان جز به آن میسر نیست، محروم سازد، کسی که به راهنمایی او با دشمنان خود می جنگند و غنایم را تقسیم می کنند و او نماز جمعه و جماعت آنان را برپا می دارد و از تعدّی ستمگران بر دیگران جلوگیری

می کند».(۱)

– عبدالعزیزبن مسلم نیز از دورانی که در مرو در محضر عالم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) حضور داشته، روایتی طولانی را از آن حضرت نقل مینماید که در فرازی از آن آمده است:

«...همانا امامت، خلافت خدا و خلافت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و مقام امیرالمؤمنین(علیه السلام) و میراث حسن و حسین (علیه السلام) است. همانا امامت، زمام دین و مایهٔ نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. همانا امامت، ریشهٔ رشدکنندهٔ اسلام و شاخهٔ بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجراء حدود و احکام و نگهداری مرزها به وسیلهٔ امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را به پا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا، مردم را به طریق پروردگارش دعوت نماید... امام، امین خداست در میان خلقش و حجت او بر بندگانش و خلیفهٔ او در بلادش و دعوت کنندهٔ به سوی او و دفاع کنندهٔ از حقوق اوست...»(۲)

۱– ..الحیاه، ترجمهٔ احمدآرام، ج ۲، ص۶۲۵ ؛ قَالَ فَلِمَ جَعَلَ أُولِی الْأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ قِیلَ لِعِلَلٍ کَثِیرَهٍ مِنْهَا أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَعُوا عَلَی حَدٍّ مَحْدُودٍ وَ أُمِرُوا أَنْ لَا یَتَعَدَّوْا ذَلِکَ الْحَدَّ (تِلْکَ الْحُدُودَ) لِمَا فِیهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ یَکُنْ یَثْبُتُ ذَلِکَ وَ لَا یَقُومُ إِلَّا بِأَنْ یَجْعَلَ عَلَیْهِمْ فِیهِ أَمِیناً یَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّی وَ الدُّخُولِ فِیمَا حُظِرَ عَلَیْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ یَکُنْ ذَلِکَ کَذَلِکَ لَکَانَ أَحَدٌ لَا یَتْرُکُ لَذَّتَهُ وَ مَنْفَعَتَهُ لِفَسَادِ غَیْرِهِ فَجَعَلَ عَلَیْهِمْ قَیِّماً یَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ یُقِیمُ فِیهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْکَامَ وَ مِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَهً مِنَ الْفِرَقِ وَ لَا مِلَّهً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقَیِّمٍ وَ رَئِیسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِی أَمْرِ الدِّینِ وَ الدُّنْیَا فَلَمْ یَجُزْ فِی حِکْمَهِ الْحَکِیمِ أَنْ یَتْرُکَ الْخَلْقَ مِمَّا یَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لَا قِوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَیُقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ یَقْسِمُونَ بِهِ فَیْئَهُمْ وَ یُقِیمُ لَهُمْ جُمُعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ یَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِم؛ عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج۲، ص۱۰۱.

۲– عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ کُنَّا مَعَ الرِّضَا ع قَالَ: ... إِنَّ الْإِمَامَهَ هِیَ مَنْزِلَهُ الْأَنْبِیَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِیَاءِ إِنَّ الْإِمَامَهَ خِلَافَهُ اللَّهِ وَ خِلَافَهُ الرَّسُولِ ص وَ مَقَامُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام) وَ مِیرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ(علیه السلام) إِنَّ الْإِمَامَهَ زِمَامُ الدِّینِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِینَ وَ صَلَاحُ الدُّنْیَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ الْإِمَامَهَ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِی وَ فَرْعُهُ السَّامِی ...الْإِمَامُ أَمِینُ اللَّهِ فِی خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَی عِبَادِهِ وَ خَلِیفَتُهُ فِی بِلَادِهِ...»؛ الکافی، ج۱، ص۱۹۸.

۱۰.۷. امام جواد(علیه السلام)

– شرایط امام جواد(علیه السلام)، از حیث حفاظت دستگاه عباسی، بسیار سخت و در این شرایط، بیان جایگاه امامت و تلاش برای تنویر افکار عمومی نسبت به وظیفهٔ شیعیان در بازگرداندن این حق به صاحبانش، امری ناممکن بود؛ همان طور که از روایت آن حضرت نیز استفاده میشود:

«وقتی با معتصم بیعت شد، به جستجو از امام جواد(علیه السلام) پرداخت. نامه ای به عبدالملک زیاد نوشت که امام محمّدتقی را به بغداد بفرستد. چون آن حضرت را به بغداد آوردند، از ایشان خواستند خطبه بخواند.

آن حضرت با زبانی تیزتر از شمشیر فرمود: ‘ستایش خدا را که از نور خویش ما را آفرید و از میان مردم برگزید و ما را امین بر مردم و وصیّ خویش قرار داد. مردم من محمّدابن علی بن موسی کاظم بن جعفربن محمّدالباقر بن علی سیدالعابدین بن حسین شهیدابن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبم؛ پسر فاطمهٔ زهرا دختر محمّدمصطفی(علیهم السلام) هستم... به خدا می دانم چه در دل و در خاطر پنهان کرده اید! به خدا از همهٔ مردم من داناترم که کار مردم به کجا منتهی می شود... به خدا سوگند اگر چیره شدن

اهل باطل و گمراهی کفار و حملهٔ مشرکین و شکّاکان و شقاوت مندان مانع من نمی شد، سخنی را اظهار می کردم که باعث تعجب گذشتگان و آیندگان شود.' در این موقع دست خود را روی دهان گذاشت و گفت: 'محمّد! ساکت باش؛ چنانچه آباء کرام تو سکوت کردند و صبر پیشه کن، چنانچه پیامبران اولواالعزم پیشه نمودند' سپس این آیه را قرائت فرمود:]فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ[.»(۱)

۱۱.۷. امام هادی(علیه السلام)

- زیارت جامعهٔ امام علی بن محمدالهادی(علیه السلام) را بحق، «منشور امام شناسی» نامیده‌اند؛ زیارتی که فارغ از فضائل بیشمار قرائتش، پس از نگارش دهها شرح روایی، حِکمی و عرفانی بر آن، هنوز هم معارف بازگونشدهٔ بسیار در سینه دارد.

تبیین ابعاد فردی، اجتماعی و سیاسی امامت در این مجموعهٔ بینظیر، از زوایای گوناگون صورت پذیرفته است؛ در ابتدای زیارت، به رسالت سیاسی ائمهٔ هدی(علیهم السلام) تصریح میگردد؛ «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَهِ... وَ قَادَهَ الْأُمَمِ وَ أَوْلِیَاءَ النِّعَمِ وَ عَنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْیَارِ وَ سَاسَهَ الْعِبَادِ وَ أَرْکَانَ الْبِلَادِ»(۲) و وظیفهٔ هر محبّ اهل بیت را تبعیت محض در تمام ابعاد فردی و اجتماعی

۱- المناقب، ج۴، ص۳۷۹.

۲- من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۰؛ مفاتیح الجنان.

عنوان مینمایـد: «مَنِ اتَّبَعَکُمْ فَـالْجَنَّهُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَکُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَحَـدَکُمْ کَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَکُمْ مُشْـرِکٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَیْکُمْ فِی أَسْفَلِ دَرْکٍ مِنَ الْجَحِیم»(۱) و درنهـایت، زائر، به پایمـال شـدن حق آن بزرگـواران اشـاره و از کسـانی که این حق را از صاحبانش دریغ داشـتند، اعلام برائت می نمایـد؛ «وَ بَرِئْتُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَعْدَائِکُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّیَاطِینِ وَ حِزْبِهِمُ الظَّالِمِینَ لَکُمْ الْجَاحِدِینَ لِحَقِّکُمْ وَ الْمَارِقِینَ مِنْ وَلَایَتِکُمْ وَ الْغَاصِبِینَ لِإِرْثِکُمْ».(۲)

۱۲.۷. امام حسن عسکری(علیه السلام)

– اطلاعات ما از آخرین امامان هـدایت، بسیار محـدود است؛ زنـدگی تحت مراقبت شدید امنیتی و نظامی و زندانهای مکرّر و عدم امکان دسترسی به آن بزرگواران، باعث شده از داشتن تاریخی مدون از زندگی آن بزرگواران، بیبهره باشیم.

اما معـدود روایات و نامههای باقیمانـده از آن حضـرات و برخورد هراسـناک حکّام همعصـرشان میتوانـد جهت گیری زنـدگی سختِ ایشان را بر ما تا حدودی آشکار سازد.

نـامه ای کـه امـام حسن عسـگری(علیه السـلام) خطـاب به اسـحاق بن اسـماعیل نیشـابوری نگاشـتهاند، سـندی کم نظیر در این راستاست. در فرازی از این نامه آمده است:

«اسحاق! یقین بدان که هر که در دنیا کور

۱- من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۰؛ مفاتیح الجنان.

۲- من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۰؛ مفاتیح الجنان.

باشد، در آخرت کور و گمراه تر است. اسحاق! منظور در این آیه، نه چشم سر است که نابینا می شود؛ چشم دل است که در سینه ها است. چنان که خداوند در آیهٔ محکم کتابش، دربارهٔ ظالم فرمود که (روز قیامت) می گوید:

'پروردگارا! چرا مرا کور محشور کردی، با اینکه در دنیا بینا بودم؟' خطاب شود: 'چنان که آیات ما بر تو عرضه شد و فراموش کردی [و چشم دل نگشودی]، همان سان امروز فراموش می شوی.'(۱)

کدام آیه [و نشانهٔ خدایی] بزرگ تر از حجّت خدا بر خلق و امین او در شهرها و گواه وی بر بندگانش است؛ بعد از پیامبران، نیاکان نخستینش، و اوصیا، پدران بازپسینش(سلام اللّه علیهم اجمعین و رحمه الله و برکاته)؟ [پس نشناختن امامِ وقت یعنی بزرگ ترین نشانهٔ حق، سبب کوری قیامت است.]

شما را به کدام گمراهی می کشند و شما هم همچون چارپایان، سربه زیر می روید؟! از حق روی گردانید؛ به باطل می گرایید؛ نعمت خدا را کفران می کنید. آیا از آنهایید که به پاره ای از کتاب ایمان آرند و پاره ای را انکار کنند؟ و سزای آنها که چنین کنند، از شما [مسلمانان] و غیر شما جز این نیست که در دنیا به ذلت افتد و در آخرت به عذاب طولانی جاوید گرفتار شوند و به خدا، این زبونی بزرگی است. خداوند که به منّت و رحمتش وظایفی را بر شما واجب کرده، نه از روی احتیاج به شما، بلکه از سر مهربانی و رحمت

۱- طه، ۱۲۶و ۱۲۵.

بوده؛ جز او خـدایی نیست تا ناپاک و پاک را از هم جـدا کنـد، اسـرار سـینه ها را بیازمایـد، آنچه در دل دارید پاک و خالص گردانـد، تا به رحمتش سـبقت گیریـد و درجات و منازلتان در بهشت ،بر حسب اعمال، تفاوت یابـد؛ حج، عمره، نماز، زکات، روزه، و ولاـیت را واجب کرده و دری برای گشودن واجبـات به رویتان باز کرده؛ کلیـدی برای یافتن راهش به دسـتتان سپرده است [که همان ولایت است]. اگر محمـد و فرزنـدانِ جانشـینش نبودند، چون چارپایان سـرگردان بودید و هیچ واجبی را نمی شناختید! مگر می شود به شهری جز از دروازه راه یافت؟ و آنگاه که با نصب اولیاء، بر شما منت نهاد این آیه را فرستاد: «امروز دینتان را کامل ساختم، و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم.»(۱)

و برای اولیایش حقوقی به عهـدهٔ شـما نهاده و دسـتور داده آنها را بپردازید؛ تا هرچه دارید، از زن، مال، خوراک و آشامیدنی، همه حلال شـود. به پیغمـبرش دسـتور داده: «بگو از شـما مزدی نخواهم، به جز دوسـتی خویشـانم.»(۲) و بدانیـد کـه هرکه [از پرداخت این حق ها] بخل ورزد، در حق خود بخل کرده؛ خدا بی نیاز است و شما نیازمند و جز او خدایی نیست.

بحث دربارهٔ حقوق شـما و حقوقی که به گردن شـماست، به طول انجامیـد؛ اما اگر نه این بود که خدا می خواهد نعمتش را بر شما تمام کند؛ نه

۱- مائده، ۳.

۲- شوری، ۲۳.

دست خطی از من می دیدید، نه حرفی می شنیدید؛ پس از آنکه امام سابق در گذشته و شما در غفلت از امر آخرتتان به سر می بردید...

مبادا دربارهٔ خدا [و امر دین] تقصیر و کوتاهی کنید و از زیان کاران شوید. نابود و از رحمت خدا دور باد آن که از طاعت خدا روی گرداند و پند دوستان را نپذیرد.

خدا به شما دستور داده: از او و پیغمبرش، و اولوالامر اطاعت کنید! خدا بر ناتوانی و غفلت شما رحمت آرد و بر کارتان صبر و شکیبتان دهد. این انسان چقدر به پروردگارِ کریمش غَرّه است؟ اگر سنگ های سخت، برخی از آنچه را که در این نامه است فهم کند، از فرط پریشانی و وحشت و ترس از خدا و بازگشت به طاعت او، از هم بپاشد؛ هرچه خواهید بکنید! ‘عن قریب، خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمالتان را می نگرند، سپس به دانای غیب و شهود بازمی گردید و به کارهایی که می کرده اید آگاهتان می کند.’(۱) و الحمد لِلّه رب العالمین و صلی اللّٰه علی محمد و آله اجمعین.»(۲)

۱- توبه، ۱۰۵.

۲- «...وَ أَیُّ آیَهٍ أَعْظَمُ مِنْ حُجَّهِ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ أَمِینِهِ فِی بِلَادِهِ وَ شَهِیدِهِ عَلَی عِبَادِهِ مِنْ بَعْدِ مَنْ سَلَفَ مِنْ آبَائِهِ الْأَوَّلِینَ النَّبِیِّینَ وَ آبَائِهِ الْآخِرِینَ الْوَصِیِّینَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ فَأَیْنَ یُتَاهُ بِکُمْ وَ أَیْنَ تَذْهَبُونَ کَالْأَنْعَامِ عَلَی وُجُوهِکُمْ عَنِ الْحَقِّ تَصْدِفُونَ وَ بِالْبَاطِلِ تُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَهِ اللَّهِ تَکْفُرُونَ أَوْ تَکُونُونَ مِمَّنْ یُؤْمِنُ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَ یَکْفُرُ بِبَعْضٍ- فَما جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ وَ مِنْ غَیْرِکُمْ- إِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ طُولُ عَذَابٍ فِی الْآخِرَهِ الْبَاقِیَهِ وَ ذَلِکَ وَ اللَّهِ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ إِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَ رَحْمَتِهِ لَمَّا فَرَضَ عَلَیْکُمُ الْفَرَائِضَ لَمْ یَفْرِضْ ذَلِکَ عَلَیْکُمْ لِحَاجَهٍ مِنْهُ إِلَیْکُمْ بَلْ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْکُمْ لِیَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ وَ لِیَبْتَلِیَ مَا فِی صُدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ مَا فِی قُلُوبِکُمْ لِتُسَابِقُوا إِلَی رَحْمَهِ اللَّهِ وَ لِتَتَفَاضَلَ مَنَازِلُکُمْ فِی جَنَّتِهِ فَفَرَضَ عَلَیْکُمُ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ وَ إِقَامَ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمَ وَ الْوَلَایَهَ وَ جَعَلَ لَکُمْ بَاباً تَسْتَفْتِحُونَ بِهِ أَبْوَابَ الْفَرَائِضِ وَ مِفْتَاحاً إِلَی سَبِیلِهِ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ ص وَ الْأَوْصِیَاءُ مِنْ وُلْدِهِ لَکُنْتُمْ حَیَارَی کَالْبَهَائِمِ لَا تَعْرِفُونَ فَرْضاً مِنَ الْفَرَائِضِ وَ هَلْ تُدْخَلُ مَدِینَهٌ إِلَّا مِنْ بَابِهَا فَلَمَّا مَنَّ عَلَیْکُمْ بِإِقَامَهِ الْأَوْلِیَاءِ بَعْدَ نَبِیِّکُمْ قَالَ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً فَفَرَضَ عَلَیْکُمْ لِأَوْلِیَائِهِ حُقُوقاً أَمَرَکُمْ بِأَدَائِهَا لِیَحِلَّ لَکُمْ مَا وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَ أَمْوَالِکُمْ وَ مَآکِلِکُمْ وَ مَشَارِبِکُمْ قَالَ اللَّهُ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّمَا یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ»؛ تحف العقول عن آل الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص۴۸۵.

۱۳.۷. امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «عدل و داد، اسـتقرار عدالت در جامعه، از بین بردن ظلم از سـطح زمین، خصوصـیت مهدی موعود است. اسلامی که در آن، تلاش برای عدالت و مبارزه با ظلم نباشد، چطور می تواند اسلام باشد و بشریت به سمت آن حرکت کنـد بشـر بـه سـمت آن چیزی حرکـت می کنـد که مظهر آن، وجـود مقـدس مهـدی(علیهالصـلاه والسـلام و عجـل الله تعـالی فرجهالشـریف) باشـد و او کسـی است که در احادیث متواتر وارد شـده که دنیا را از عدل و داد پر می کند و ظلم را ریشه کن می سازد.»(۱)

- در توقیع شریفی که از ناحیهٔ امام زمان(علیه السلام) رسیده است، می خوانیم:

«قَدْ آتَـاكُمُ اللَّهُ يَا آلَ يَاسِـينَ خِلَـافَتَهُ وَ عَلَّمَ مَجَارِىَ أَمْرِهِ فِيمَا قَضَاهُ وَ دَبَّرَهُ وَ رَتَّبَهُ وَ أَرَادَهُ فِى مَلَكُوتِهِ فَكَشَفَ لَكُمُ الْغِطَاءَ وَ أَنْتُمْ خَزَنَتُهُ وَ شُهَدَاؤُهُ وَ عُلَمَاؤُهُ وَ أُمَنَاؤُهُ سَاسَهُ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانُ الْبِلَادِ وَ قُضَاهُ الْأَحْكَامِ»؛(۲) ای آل یاسین! به حقیقت خداوند جانشینیاش را به شما بخشیده است... و شما خزانه داران اویید و شاهدان و عالمان و امینان او

۱- سـخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین(علیه السلام) و روز پاسدار، ۱۰اسفند۶۸..

۲- بحارالأنوار، ج۹۱، ص۳۶.

هستید؛ و سیاست بندگان او به دست شماست و استواری بلاد، به واسطهٔ شماست و شما قاضی به احکام خدایید.

روایاتی از این دست از یک سو، روایات گسترده ای که الگوی کامل مدیریت الهی را در دوران ظهور امام موعود(عج) به تصویر میکشد، از سوی دیگر در کنار روایاتی که مدیریت و راهبری جامعه در دوران غیبت را به علمای وارسته واگذار می کند، که در فصلهای آتی بهدقت مورد بررسی قرار خواهند گرفت، شاهدی است بر اهتمام آن امام غایب از نظر، به جهتدهی جامعهٔ اسلامی و راهبری آن در دوران غمآلود غیبت، حجم سیرهٔ قولی و عملی سیاسی آن امام از نظر غایب را به پرحجم ترین سیرهٔ سیاسی ائمهٔ هدی(علیهم السلام) مبدّل ساخته است.

امید که خداوند ما را شاهد انقضای زودهنگام این دوران قرار داده، چشمان ما را به جمال عالم آرای آن حضرت روشن فرماید.

- «علی رغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه(علیهم السلام)، امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فرا گرفته و حیات سیاسی برجستهترین چهرههای خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حسّاس ترین دوران های تاریخ اسلام را در برمی گیرد، با غرض ورزی یا بیاعتنایی یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان رو به رو شده است. این است که ما از یک تاریخچهٔ مدوّن و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پر ماجرای آن پیشوایان، تهیدست ایم...

مهمترین چیزی که در زندگی ائمه(علیهم السلام)، به طور شایسته موردِتوجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزهٔ حادّ سیاسی» است. از آغاز نیمهٔ دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت(علیهم السلام)، مبارزه سیاسی خود را با شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدّت بخشیدند. این مبارزه بزرگ ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی برپایهٔ امامت بود.

بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف ها و کج فهمی های از معارف اسلامی و احکام دینی، نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می آمد؛ اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هدف ها محدود نمی شد و بزرگترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود.

بیشترین دشواری های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان، به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه(علیهم السلام)، از دوران امام سجاد(علیه السلام) و بعد از حادثه عاشورا به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه(علیهم السلام) بین آنها و دستگاه های

۱- (پیام رهبر معظم انقلاب مدظله العالی، به کنگره جهانی حضرت رضا(علیه السلام))،۱۳۶۳، غریب پیروز، ص۶و۷.

ظلم و جور مشاهده می کنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمهٔ ما مخالفت می کردند، آنها را مسموم می کردند، مقتول می کردند، زندان می انداختند، محاصره می کردند، دعوایشان بر سر داعیهٔ حکومت ائمه(علیهم السلام) بود. اگر ائمه داعیهٔ حکومت نداشتند، ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می دادند، اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیهٔ قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی گرفت؛ لااقل به این شدت انجام نمی گرفت؛ اصلاً مسئله این است! لذا شما می بینید در بین دعوت ها و تبلیغات ائمه(علیهم السلام)، روی کلمهٔ امامت و مسئلهٔ امامت حساسیتِ بسیار بالایی است؛ یعنی وقتی که امام صادق(علیه السلام) هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند، می گوید: ‘إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) كَانَ الْإِمَامَ’؛ در اجتماع مردم در عرفات، می ایستد در میان مردم می گوید ‘إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) كَانَ الْإِمَامَ’؛ امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود؛ ‘ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ هَهْ فَيُنَادِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَيْنَ يَدَيْه.’(۱) تا می رسد به خودش؛ یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان همین مسئلهٔ حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود، بر سر مقامات معنوی آنها با ائمه(علیهم السلام) دعوایی نداشتند.

۱- الکافی، ج ۴، ص۴۶۶.

خیلی از اوقات اتفاق می افتاد که کسانی در جامعه، در جامعهٔ زمان خلفا، اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها. خلفا هم با آنها نه فقط معارضه ای نمی کردند، بلکه حتی مخلص آنها بودند؛ اظهار ارادت نسبت به آنها می کردند؛ پیش آنها می رفتند؛ از آنها نصیحت می خواستند. چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیهٔ سیاسی نداشتند؛ امثال حسن بصری و ابن شبرمه یا عمربن عبید، این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همهٔ این ادعاها را داشتند، اما نسبت به آنها هیچ گونه از طرف خلفا تعرضی نبود. چرا؟ چون داعیه قدرت سیاسی وجود نداشت.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «مسئلهٔ اصلی و اختلاف اصلی بین سردمداران قدرت، یعنی بنی عباس و بنی امیه، و میان اهل بیت رسول خدا، مسئلهٔ امامت بود و مبارزه و درگیری و معارضه و سرکوب، ناشی از فکر ائمه(علیهم السلام) در باب امامت مسلمین بود. در دوران اخیر و به خصوص در دو قرن گذشته هم در دنیای اسلام مایهٔ اصلی نزاع میان مسلمین و قدرت های استعمارگر، مسئلهٔ حکومت اسلامی است.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۲بهمن۶۶.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «آنچه که از روایات مربوط به زندگی ائمه(علیهم السلام) به دست می آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که ائمه(علیهم السلام) جداً می خواستند نظام اسلامی به وجود آورند. این کار، آن طور که تصور می شود، با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعاً می خواستند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار می کردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه گیری ها در علم پروردگار، با شرایط گوناگون اختلاف پیدا می کند که حالا این موضوع را بحث نمی کنیم. اجمالاً در اینکه حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شکی نیست. ما امروز، به برکت آن نهضت و حفظ فرهنگ و روحیهٔ آن نهضت، در جامعهٔ خودمان این نظام را به وجود آورده ایم.»(۱)

– استدلال به سیرهٔ ائمهٔ هدی(علیهم السلام) در تبیین سیاسی بودن دین در بیانات بسیاری از علمای اعلام قابل دستیابی است؛ به عنوان نمونه، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، در این خصوص می نویسند:

«سیرهٔ ائمهٔ اهل بیت(علیهم السلام) نشان می دهد که آنان، دین را جدای از سیاست نمی دانستند و به تعبیری که در بعضی از زیارت نامه ها وارد شده: ساسه العباد؛(۲) سیاست مداران بندگان خدایند و به بیان امام حسن مجتبی(علیه السلام) تشکیل حکومت

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با اعضای جامعهٔ روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمهٔ جماعت و جامعهٔ وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانهٔ ماه محرم، ۱۱مرداد۶۸.

۲- زیارت جامعهٔ کبیره.

اسلامی یک مسئولیت الهی است که بر دوش آنها افکنده شده است؛ «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی نَدَبَنَا لِسِیَاسَهِ الْأُمَّه».(۱). قیام امام حسین(علیه السلام) در برابر یزید و تصریح به این معنا که هدف قیامش اصلاح امر امّت و امربه معروف و نهی ازمنکر و عدم سکوت در برابر سلطان جائر است و بیعت گرفتن مسلم بن عقیل در کوفه برای آن حضرت، پس از اعلام آمادگی شیعیان برای تشکیل حکومت اسلامی، دلیل روشنی است بر اینکه قیام او برای تشکیل حکومت عدل اسلامی بوده است.(۲)

...در حدیثی که عبداللّه بن عمر از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند، آمده است: «لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا یَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِکَ الْیَوْمَ حَتَّی یَبْعَثَ رَجُلًا مِنِّی یُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَ اسْمُ أَبِیهِ اسْمَ أَبِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً»؛(۳) اگر از عمر این دنیا، بیش از یک روز نماند خدا آن را آن قدر طولانی می سازد تا مردی از خاندان مرا مبعوث بدارد. او همنام من و پدرش همنام پدرم می باشد، او زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که از ظلم و جور پر گشته است».(۴)

– علامهٔ شهید مطهری(رحمت الله علیه) نیز بخش گسترده ای از سیرهٔ سیاسی اهل بیت(علیهم السلام) را در بیانات و کتب خود آورده است؛ جملات زیر را میتوان خوشهای از این خرمن ارزشمند دانست:

۱– خداوند ما [اهل بیت(علیهم السلام)] را برای اداره و سیاست مردم پرورش داد؛ مستدرک الوسائل، ج۷، ص۵۲۸.

۲– مستدرک الوسائل، ج۷، ص ۵۳۱.

۳– بحارالأنوار، ج۵۱، ص۷۴.

۴– آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، دائره المعارف فقه مقارن، ص۵۳۲.

«تاریخ ائمهٔ اطهار عموماً حکایت می کند که همیشه درحال مبارزه بوده اند. اگر می گویند مبارزه درحال تقیّه، ... تقیّه معنایش این است: در یک شکل مخفیانه ای، در یک حالت استتاری از خود دفاع کردن و به عبارت دیگر، سپر به کاربردن، هرچه بیشتر زدن و هرچه کمتر خوردن؛ نه دست از مبارزه برداشتن؛ حاشاوکَلّا! روی این حساب است که ما می بینیم همهٔ ائمهٔ اطهار(علیهم السلام) این افتخار را، آری این افتخار را، دارند که در زمان خودشان با هیچ خلیفهٔ جُوری سازش نکردند و همیشه درحال مبارزه بودند.

شما امروز بعد از هزاروسیصد سال... می بینید خلفایی نظیر عبدالملک مروان (از قبل از عبدالملک مروان تا عبدالملک مروان، اولاد عبدالملک، پسر عموهای عبدالملک، بنی العباس، منصور دوانیقی، ابوالعباس سفّاح، هارون الرشید، مأمون و متوکّل) از بدنام ترین افراد تاریخند. در میان ما شیعه ها که قضیه بسیار روشن است؛ حتی در میان اهل تسنن، اینها لجن مال شده اند. چه کسی اینها را لجن مال کرده است؟ اگر مقاومت ائمهٔ اطهار(علیهم السلام) در مقابل اینها نبود، و اگر نبود که آنها فسق ها و انحراف های آنان را برملا می کردند و غاصب بودن و نالایق بودن آنها را به مردم گوشزد می نمودند، آری اگر این موضوع نبود، امروز ما هارون و مخصوصاً مأمون را در ردیف قِدّیسین می شمردیم. اگر ائمه(علیهم السلام)، باطن مأمون را آشکار نمی کردند و وی را معرفی کامل نمی نمودند، مسلّم او یکی از قهرمانان بزرگ علم و

دین در دنیا تلقی می شد.»(۱)

- این گفتار را با جمعبندی محکم و در عین حال مختصرِ رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) از سیرهٔ سیاسی ائمهٔ هدی(علیهم السلام) به پایان میبریم؛ آنجا که فرمودند:

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «من از مجموعهٔ روایات و زندگی ائمه(علیهم السلام) این طور استنباط کرده ام که این بزرگواران، از روز صلح امام مجتبی(علیه الصلاهوالسلام) تا اواخر، دایماً درصدد بوده اند که این نهضت را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و سر پا کنند... ائمه(علیهم السلام) می خواستند که نهضت، مجدداً به حکومت و جریان اصیل اسلامی تبدیل بشود و آن جریان اسلامی که از آغشته شدن و آمیخته شدن و آلوده شدن به آلودگی های هواهای نفسانی دور است، روی کار بیاید؛ ولی این کار، کار مشکلی است.»(۲)

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۸، ص۹۷.

۲- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با اقشار مختلف مردم در روز میلاد امام حسن مجتبی(علیه السلام)، ۲۲فروردین۶۹.

۸. ماهیت حکومتی قوانین اسلامی

اشاره

امام خمینی(رضوان الله علیه) «دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای ادارهٔ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشتهاست:

اولًا؛ احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد.

برای همهٔ این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند، انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد تا همهٔ شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و

سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی فصلی است به عنوان تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است و کتاب، یعنی قرآن، «تِبیانُ کُلِّ شَیْ ءٍ» است. روشنگر همه چیز و همهٔ امور است. [طبق روایات]، امام سوگند یاد می کند که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست.

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت، همیشگی و از سنت های خداوند متعال و تغییرناپذیر است. بنابراین، امروز و همیشه وجود «ولیّ امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارندهٔ نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد؛ وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگری ها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد و از بدعت هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به خاطر همین معانی نبود؟

آن علل و ضرورت هایی که آن حضرت را امام

کرده است، الآن هم هست؛ بـا این تفـاوت که شـخص معینی نیست؛ بلکه موضـوع را عنـوانی قرار داده انـد تـا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسـلام بایـد باقی بمانـد و از تجاوز هیئت های حاکمهٔ سـتمگر به حقوق مردم ضـعیف جلوگیری شود و اقلیت های حاکمه نتواننـد برای تأمین لـذت و نفع مادی خویش، مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسـلام برقرار شود و همه افراد بر طریقـهٔ عادلانـهٔ اسـلام رفتار کنند و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلوی بدعت گذاری و تصویب قوانین ضدّ اسـلامی توسـط مجلس هـای قلابی گرفته شود، اگر بایـد نفوذ بیگانگـان در کشورهـای اسـلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بـدون حکومت و تشـکیلات دولت انجام نمی شود. البته حکومت صالـح لازم است: حاکمی که قیّم امین صالـح باشـد؛ وگرنه حکومت کنندگان موجود به درد نمی خورند؛ چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند.

همچنان که جمع عدّه و عُده برای تحریف یا تشکیک در اصل ولایت فقیه، که پایهٔ اصلی این بنای شامخ و به معنای حاکمیت دین و تقوا بر زندگی اجتماعی یک ملت است، از همین انگیزهٔ شیطانی و سلطه جویانه منشأ می گیرد. در دنیایی که حکومت ها مظهر استکبار و زورگویی و بی عدالتی و مادی گرایی و بی تقوایی اند، نظام اسلامی مفتخر است که شعار حاکمیت تقوا و معنویت می دهد و حکومت را نه سلطهٔ خودسرانه یا ریاست مبتنی بر نیرنگ و ظاهرسازی، که ولایت

و محبت و پیونـد قلبی و ایمـانی می دانـد و به جای همـۀ معیارهای رایـج از قبیل زور و پول و تبلیغ دروغ، فقاهت و عـدالت را معیار حاکم می شناسد.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «آن روز که در غرب هیـچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سـر می بردند و امریکا سـرزمین سرخپوسـتان نیمه وحشـی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم اسـتبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛ خـدای تبارك و تعالی به وسـیله رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) قوانینی فرسـتاد که انسان از عظمت آنها به شـگفت می آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می رود، قانون وضع کرده است.

همـان طور که برای وظـایف عبـادی قـانون دارد، برای امور اجتمـاعی و حکومـتی قـانون و راه ورسم دارد. حقوق اسـلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتاب های قطوری که از دیرزمان در زمینه های مختلف حقوقی تـدوین شـده، از احکام قضـا و معاملات و حـدود و قصـاص گرفتـه تـا روابـط بیـن ملت هـا و مقررات صـلح و جنـگ و حقـوق بین الملـل عمـومی و خصوصـی، شـمه ای از احکـام و نظامـات اسـلام است. هیـچ موضوع حیـاتی نیست که اسـلام تکلیفی برای آن مقرر نداشـته و حکمی

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) به مناسبت اولین اجلاس دورۀ سوم مجلس خبرگان، ۳اسفند۷۷.

درباره آن نداده باشد.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اگر شما بتوانید مفهوم مذهب را در فرهنگ اسلامی ما درک و دریافت کنید، به روشنی خواهید دید که هیچ گونه تناقضی بین رهبری مذهبی و سیاسی نیست، بلکه همچنان که مبارزه سیاسی بخشی از وظایف و واجبات دینی و مذهبی است، رهبری و هدایت کردن مبارزات سیاسی گوشه ای از وظایف و مسئولیت های یک رهبر دینی است. کافی است شما به زندگی پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) و نیز زندگی امام علی(علیه السلام) نگاه کنید که هم یک رهبر مذهبی ماست و هم یک رهبر سیاسی و این مسئله در فرهنگ شیعه از مسائل بسیار روشن است و هر مسلمان شیعی وظیفهٔ یک رهبر مذهبی و دینی می داند که در سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه مستقیماً دخالت کند و هدایت و نقش تعیین کنندهٔ خود را انجام دهد. مفهوم مذهب و رهبر مذهبی در فرهنگ اسلامی بسیار تفاوت دارد از مفهوم آن در فرهنگ شما که مذهب صرفاً یک رابطهٔ شخصی و معنوی است بین انسان و خدا. ازاین رو مذهب اسلام از هنگام ظهورش متعرض نظام های حاکم در جامعه بوده است و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی وضع دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی پذیرد. مذهب اسلام همزمان با اینکه

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص۱۲.

به انسان می گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد یا جامعه نیست؛ مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است؛ بنابراین طبیعی است که مفهوم رهبر دینی و مذهبی بودن، رهبری علمای مذهبی است در همهٔ شئون جامعه؛ چون اسلام هدایت جامعه را در همهٔ شئون و ابعاد آن به عهده گرفته است... . امام علی(علیه السلام) می گوید: خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند... و نیز اگر بدعت ها در دین ظاهر شود، بر علماست که دانش خود را آشکار کنند و نگذارند فریب ها و نیرنگ ها و دروغ بدعت گذاران در دین و در مردم اثر کند و باعث انحراف شود.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اسلام برنامه زندگی دارد؛ اسلام برنامه حکومت دارد؛ اسلام قریب پانصد سال، تقریباً یا بیشتر، حکومت کرده است؛ سلطنت کرده است؛ با اینکه احکام اسلام در آن وقت باز آن طور اجرا نشده است که باید اجرا بشود؛ لکن همان نیمه اجراشده اش ممالک بزرگی را، وسیعی را، اداره کرده است با عزت و شوکت از همه جهات، از همه کیفیات.»(۲)

۱- صحیفهٔ نور، ج۴، ص۱۶۷و۱۶۸.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۲، ص۳۱.

۱.۸. احکام مالی

امام خمینی(رضوان الله علیه) «مالیات هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که ریخته، نشان می دهد تنها برای سدّ رَمَق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است:

مثلاً ـ خمس، یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی، و به طورکلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه ای [خمس] گرفته می شود؛ به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتی رانی اشتغال دارد یا معدن استخراج می کند، همه را شامل می شود. این اشخاص باید خمس اضافه بردرآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمسِ درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را، اگر تحت نظام اسلام درآید، حساب کنیم، معلوم می شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهم تر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات هایی که داریم، یعنی خمس و زکات که البته مالیات اخیر زیاد

نیست، جزیه و خراجات (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود.

...ازطرفی، جزیه که بر اهل ذمّه مقرر شده و خراج که از اراضـی کشاورزی وسیعی گرفته می شود، درآمد فوق العاده ای را به وجود می آورد. مقررشـدن چنین مالیات هایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفـهٔ حاکم و والی اسـت که بر اهـلِ ذمه برحسب اسـتطاعت مـالی و درآمـدشان مالیـات سـرانه ببنـدد یـا از مزارع و مواشـی آنها مالیات متناسب بگیرد؛ همچنین، خراج یعنی مالیـات بر اراضـی وسـیعی را که مـال اللّٰه و در تصـرف دولت اسـلامی است، جمع آوری کنـد. این کـار مسـتلزم تشـکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصـلحت اندیشـی است و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع آوری کنند و به مصرف مصالح مسلمین برسانند.

ملاـحظه می کنیـد که احکـام مـالی اسـلام بر لزوم تشـکیل حکومت دلاـلت دارد و اجرای آن جز ازطریق اسـتقرار تشـکیلات اسلامی میسّر نیست.»(۱)

۲.۸. احکام دفاع ملی

امام خمینی(رضوان الله علیه) «ازطرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص۲۷تا۲۹.

و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم:]وَ أَعِدّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ[که امر به تهیه و تدارک هرچه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طورکلی است و امر بهآماده باش و مراقبت همیشگی در دورهٔ صلح و آرامش... آیهٔ]وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...[(۱) دستور می دهد که تاحدّامکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می شویم و ظلم می بینیم.»(۲)

۳.۸. احکام حقوقی و جزایی اسلام

امام خمینی(رضوان الله علیه) «بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد. همهٔ این قوانین مربوط به سازمان دولت است و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم برنمی آید.»(۳)

– در آیاتی از قرآن کریم، مسئلهٔ ‘قصاص’ مطرح شده و اجرای آن، وسیلهٔ ‘حفظ نظام اجتماعی’ و مایهٔ ‘حیات’ تلقی گردیده است:

]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی

۱– انفال، ۶۰: هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید!

۲– امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص۲۹.

۳– امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۳۰.

الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخیهِ شَیْ ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلیمٌ *وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُون[؛(۱) ای اهلِ ایمان! حکم قصاصِ کشتگان برای شما چنین مقرّر شده که مرد آزاد در برابر مرد آزاد، و بنده در برابر بنده، و زن در برابر زن قصاص شود. پس هر کسی از برادرش مورد عفو قرار گیرد، پیروی از خوبی است و باید با رعایت احسان، خون بها را به او بپردازد. این حکم، تخفیف و رحمتی از پروردگار شما است. پس هرکسی بعد از آن، از اندازه بگذرد، وی را عذابی دردناک است و ای خردمندان! شما را در قصاص، زندگانی است؛ باشد که به تقوا گرایید.

در این آیه، اصل قانون قصاص، تبیین شده؛ ولی نسبت به مسئول اجرای آن سخنی به میان نیامده است؛ ولی در آیهٔ دیگر، ولیِّ مقتول، صاحب این حق دانسته شده است:]وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً[؛(۲) و هرکس مظلوم کشته شود، به سرپرست او قدرتی داده ایم.

در آیات دیگری، به همهٔ کسانی که به حقوقشان موردِتعدّی قرار می گیرد، اجازهٔ «مقابله به مثل» داده شده است:]فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُم[؛(۳)

۱- بقره،۲۹: ۱۷۸و ۱۷۹.

۲- اسراء، ۳۳.

۳- بقره، آیه۱۹۴.

پس هرکس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید.]وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ[؛(۱) و اگر عقوبت کردید، همان گونه که موردِعقوبت قرار گرفته اید، به عقوبت رسانید.

همان گونه که در این آیات، از دخالت دولت اسلامی و حاکم شرع در اجرای قانون قصاص، ذکری نرفته است، در نصوص روایی نیز چنین مطلبی به چشم نمی خورد؟(۲)

ولی درعین حال، عده ای از فقها، مانند شیخ مفید(رحمت الله علیه)، شیخ طوسی(رحمت الله علیه) و علامه حلّی(رحمت الله علیه)، نظارت حاکم اسلامی را لازم شمرده اند؛(۳) البته چنین نظارتی درجهت حفظ نظم جامعه و جلوگیری از اختلال نظام و بروز آشفتگی و هرج ومرج می تواند مفید باشد؛(۴) به خصوص در «قصاص عضو» که عدم چنین نظارتی، ممکن است به عدم رعایت ضوابط و مقرّرات اجرایی قانون منجر شده و مشکلاتی را برای شخص جانی به وجود آورد؛ مثل اینکه جراحت به عضو دیگری سرایت نماید و او را در معرض خطر قرار دهد.(۵)

در استیفای حقوق مالی نیز علاوه بر عمومات قرآنی فوق، نصوصی وجود دارد که اجازهٔ حق را به صاحبِ حق می دهد (تقاص).(۶) البته در مواردی

۱- نحل، ۱۲۶.

۲- محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۲۸۷.

۳- محمدجواد حسینی، مفتاح الکرامه، ج۱۰، ص۸۷.

۴- محمدیزدی، فقه القرآن، ج۱، ص۳۲۱.

۵- محمدحسن نجفی، فقه القرآن، ج۱، ص۳۲۱.

۶- محمدحسن نجفی، فقه القرآن، ج۴۰،ص۳۸۹.

که اقـدام مسـتقیم طلب کار برای وصول حق خود، به بروز فتنه می انجامد و برخی موارد دیگر، مراجعه به حاکم اسـلامی لازم است.(۱)

- به طورکلی، با تأمل در احکام اسلامی آشکار می گردد که نه احکام اسلامی اختصاص به تکالیف عبادی و وظایف اخلاقی دارد و نه بـدون داشـتن دولـتی ملـتزم به شـریعت، اجرا و تحقق این قوانین امکـان پـذیر است. ازاین رو، اعتقـاد و الـتزام به این قوانین، با تسـلیم در برابر هر دولت، ناسازگار است و کسـی که به این شـریعت ایمان می آورد، قهراً شـکل خاصـی از جامعه و الگوی خاصی از حکومت را پذیرا می شود.(۲)

۴.۸. سنخشناسی قوانین و احکام اسلامی

اشاره

- بجـاست در ایـن بخش از بحـث، متن قـوانین اسـلامی را از نظر بگـذارنیم و بـا تـوجه و تأمـل در مـاهیت مقررات اسـلامی و پیوندهایی که در آن نهاده شده است... ویژگی هر گروه و پیوند آن را با دولت (یا حکومت) اسلامی بررسی کنیم:(۳)

گروه اول

احکام و قوانینی که:

الف. مربوط به «زندگی اجتماعی» است و هر یک از شهروندان در زندگی فردی و شخصی خود،

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، تحریرالوسیله، ج۲، ص۴۳۶.

۲- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۱۷۴تا۱۵۸.

۳- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۱۷۴تا۱۵۸ نقل شده است.

نمی توانند آن را عملی سازند.

ب. همهٔ افراد نمی توانند در اجرای آن، دخالت کنند و «متولّی» می طلبند.

ج. اجرای آن به «قدرت» نیازمند است و بدون چنین پشتوانه ای، زمینهٔ تحقّق آن پیدا نمی شود.

چنین قوانینی، تنها با تأسیس دولت اسلامی به اجرا درمی آید و تا این دولت، ادارهٔ امور کشور را در دست نداشته باشد، به اجرای مطلوب آن نمیتوان امیدوار بود؛ مثلاً احکامی که در زمینهٔ مسائل جزایی و کیفری در قوانین اسلام به چشم می خورد و در مباحث قضا، حدود، دیات و قصاص، به تفصیل، جزئیات آن توضیح داده شده، از این ویژگی ها برخوردار است.

]وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً[؛(۱) دست مرد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید! این عقوبتی است که خداوند بر آنها مقرّر داشته است.

آیا معقول است که قانونگذاری، اجرای این حکم را برعهدهٔ خود سارقین بگذارد و از آنان بخواهد که دست خویش را قطع کنند؟! آیا معقول است که قانون گذار، اجرای این حکم را برعهدهٔ عموم مردم قرار دهد تا هر کس بتواند به عنوان اجرای حدّ، دست دیگری را قطع کند و او را به کیفر برساند؟! آیا بدون داشتن قدرت اجرایی و تشکیلات قضایی، عملی کردن این کیفر، میسور و ممکن است؟ آیا اگر تشکیلات قضایی براساس موازین غیراسلامی اداره شود و قدرت اجرایی

۱- مائده، ۳۸.

حکومت، در دست غیر معتقـدان به چنین احکامی باشـد، انتظار پیاده شـدن این احکام اسـلامی را می توان داشت و بدان امید بست؟!

با منتفی بودن هر یک از این احتمال های چهارگانه، باید پذیرفت که اجرای قوانین اسـلامی، «دولتی اسلامی» می طلبد؛ دولتی که برنامهٔ خویش را از قوانین اسلامی اخـذ کنـد و تحقّق بخشـیدن به مکتب را در شـئون گوناگون زنـدگی اجتماعی، آرمان خود قرار دهد. پس چنین دسـتوراتی، علاوه بر این که بیانگر قانون الهی دربارهٔ کیفر سرقت است، نمایانگر وظیفهٔ امرا و حکام نیز می باشد و اجرای قانون را برعهدهٔ آنان میگذارد.(۱)

از همین باب است، حکم دیگر قرآن که می فرمایـد:]الزَّانِیَهُ وَ الزَّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ[؛(۲) زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.

برای اجرای این حکم نیز هر چنـد همـهٔ مسـلمانان، مورد خطاب قرار گرفته انـد؛ ولی انجام این وظیفه برعهـدهٔ کسـی است که مسـئولیت ادارهٔ جـامعه و امور اجتمـاعی را بر دوش دارد و آحاد رعیت، به طور مسـتقیم، اجازهٔ دخالت در چنین امر خطیری را ندارند.(۳) همچنین در قرآن دربارهٔ

۱- احمد مصطفی المراغی، تفسیر المراغی، ج۲، ص۱۱۳.

۲- نور، ۲.

۳- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج۱۵، ص۷۹، فضل طبرسـی، مجمع البیان، ج۴، ص۱۹۷، نک: محمـدحسن نجفی، ج۲۱، ص۳۸۶: شـیخ طوسـی می گویـد: «والخطـاب بهـذه لآـیه وان کان متوجها الی الجماعه فالمراد به الائمه بلاخلاف؛ لاخلاف انه لیس لاحد اقامه الحدود الا الامام او من یولیّه الامام؛ و من خالف فیه لایعتد بخلافه» (تبیان، ج۷، ص۴۰۶).

مجازات «محارب» و «مفسد فی ٍوَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِالارض» آمده است:

]إِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْ‍ـعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْ‍أَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی ال‍دُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَ‍ذابٌ عَظیمٌ[؛(۱)ّهلحمـد للَّهَ مِنْهُ عَلَی الـل همانا کیفر آنان که با خدا و رسول، به جنگ برخیزند و برای فساد در زمین بکوشـند، جز این نیست که آنها را به قتل رسانند ا را به قتل رسانند یا به دار کشـند یـا دست البته چنین نظارتی در خالت خودسـرانه نهی ا دست و پایشان را ب‌اه عکس ببرنـد و یا تبعیدشان کنند، که این خواری شان در دنیا است، و در آخرت به عذابی بزرگ، معذّب خواهند بود.

گروه دوم:

- احکام و مقرّراتی که:

الف. در زمینهٔ روابط اجتماعی مسلمانان است.

ب. همهٔ مسلمانان در اجرای آن، وظیفه دارند.

ج. دخالت خودسرانهٔ اشخاص، به آشفتگی اوضاع و اختلال در نظام منجر می شود.

د. در اجرای قانون، به نظارت و کنترل دولت نیاز است.

امربه معروف و نهی ازمنکر در برخی از مراحل خود، این گونه است؛ چرا که در مراحل ابتـدایی آن، ماننـد تذکّر، راهنمایی و امرونهی زبـانی، هر مسـلمانی می توانـد مسـتقیماً انجـام وظیفه نمایـد و نیازی به دخالت دولت نیست؛ ولی در مراحل بالاتر که برای جلـوگیری از منکر، نیـاز به دخـالت عملی است و ممکن است به درگیری و زدوخورد بیانجامـد، همچنین در مواردی که برای

۱- مائده،۳۳.

جلوگیری از منکر، به تنبیه بدنی نیاز است، ورود و مداخلۀ همۀ مردم، آن هم به شکل خودسرانه، هرج و مرج و فساد را به دنبال خواهد داشت و چه بسا افراد فرصت طلب و فتنه جو، امربه معروف و نهی ازمنکر را بهانه ای برای تصفیه حساب های شخصی قرار داده و با این عنوان، به ضرب و جرح یا قتل دیگران اقدام نمایند.(۱) ازاین رو، مصلحت جامعه اقتضا می کند که در چنین مراحلی، فقط با اجازه و نظارت یک مقام مسئول اقدام شود، تا بدین وسیله، از سوء استفاده و عواقب اختلال نظم جلوگیری شود. ازاین رو، بر اساس نظر مشهور در فقه امامیه، اذن امام یا نمایندۀ او دراین گونه موارد لازم است.(۲)

شیخ طوسی دراین باره می گوید: «گاه امربه معروف، با دست انجام می گیرد؛ مثل اینکه با تأدیب یا جلوگیری از کار ناشایسته یا ضرب وجرح، دیگری به معروف واداشته می شود؛ ولی ضرب، تنها با اجازۀ سلطان وقت که برای ریاست و زمامداری نصب شده است، واجب می گردد؛ در نهی از منکر نیز مسئله چنین است.(۳)

به علاوه، اجرای امربه معروف و نهی ازمنکر، در موارد فراوانی، نیاز به قدرت دارد، و درصورتی که حمایت دولت و پشتیبانی حاکمیت نباشد، برخورد با اعمال سوء، به خصوص اگر از صاحبان زروزور سر زند، عملاً تعطیل می شود؛ همان طور

۱- محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج۲۱، ص۳۸۳.

۲- محقق اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ج۷، ص۵۳۴.

۳- شیخ طوسی، النهایه، ص۳۰۰.

که امکان عملی شـدنِ باارزش ترین معروف ها نیز فراهم نمی شود. ازاین رو، قرآن کریم از مسـلمانان می خواهد که وقتی در زمین اقتـدار پیـدا کرده و حکومت تشـکیل دادند، به امربه معروف و نهی ازمنکر بپردازند:]الَّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ[.(۱)

از این آیه فهمیـده می شود که با تشـکیل دولت اسـلامی، زمینـهٔ اجرای کامل این فریضـهٔ الهی فراهم می گردد، معروف ها در جامعه گسترش یافته و منکرها از میان مردم رخت برمی بندد.

به تعبیر امـام باقر(علیه السـلام): با این فریضـهٔ بزرگ، احکام دیگر پابرجا می شونـد، راه ها امن می گردد، کسب و تجارت در مسیر حلال و مشروع قرار می گیرد، حقوق ازدست رفته به صاحبانشان باز می گردد، زمین آباد می شود، دشمن به انصاف تن می دهد و کارها سامان می یابد.(۲)

روشن است که تحقق چنین برنـامه هـایی، فراتر از امرونهی زبانی، به بسط و یـد و دردست داشـتن حکومت نیاز دارد. همچنین اجرای این قـانون، در مواردی، تشـکیل و سازمانـدهی یک گروه ویژه را می طلبـد و مسـلمانان بایـد چنین تشـکیلاتی را فراهم آورند:

]وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ

۱- حج، ۴۱: (همـان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قـدرت بخشـیدیم، نماز را برپا می دارنـد، و زکات می دهنـد، و امربه معروف و نهی ازمنکر می کنند)

۲- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۱۸۰.

الْمُفْلِحُونَ[؛(۱) باید از شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کرده، امربه معروف و نهی ازمنکر نمایند، و آنان رستگارانند.

در این آیه، به همهٔ مسلمانان دستور داده شده که برای فراهم آوردن یک گروه خاص، تلاش کنند. این گروه که برای امربه معروف و نهی ازمنکر، تشکیل می شود، وظایفی فراتر از امرونهی زبانی، که یک تکلیف عمومی است، بر عهده دارد. وظیفهٔ آنان مخصوص مواردی است که امرونهی، به تشکیلات و اقتدار نیاز دارد و اقدامات پراکندهٔ مسلمانان نمی تواند تأثیر کافی داشته باشد. ازاین رو، امام صادق(علیه السلام) فرمود: «این وظیفه ای است بر افراد توانمند که به معروف و منکر آگاهند و فرمانشان مطاع است... نه کسانی که قدرت نداشته، یکّه و تنها بوده، اطاعت و حمایت نمی شوند.»(۲)

پس اقامهٔ امربه معروف و نهی ازمنکر، از ابعاد گوناگونی، با دولت اسلامی ارتباط پیدا می کند:

۱. در مواردی که دخالت افراد گوناگون به هرج و مرج در نظام اجتماعی می انجامد، امربه معروف و نهی ازمنکر با اجازهٔ حاکم اسلامی انجام می شود.

۲. با حاکمیت نظام اسلامی و اقتدار دولت اسلامی، امربه معروف و نهی ازمنکر گسترش و رواج می یابد.

۳. دولت اسلامی، مأموریت های خطیر امربه معروف و نهی ازمنکر را به گروه خاصی که از

۱- آل عمران، ۱۰۴.

۲- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج۱، ص۳۳۹؛ کلینی، الکافی، ج۵، ص۵۹.

قدرت بیشتری برخوردار و دارای بصیرت اسلامی و آگاهی های اجتماعی باشند، می سپارد تا آنان با توجه به اختیاراتی که از سوی دولت اسلامی کسب کرده اند، به انجام وظیفه بپردازند...(۱)

گروه سوم

- قوانین و مقرّراتی که:

الف. مربوط به مسائل اجتماعی است.

ب. همهٔ مردم نسبت به آن وظیفه داشته، و برای به اجرادرآمدن آن، امت اسلامی باید بسیج شود.

ج. آحاد رعیت به صورت پراکنده و انفرادی، توان انجام آن را نداشته و تنها با سازماندهی نیروها و متشکل کردن آنان، زمینهٔ اجرای قانون فراهم می گردد.

د. بسیج، سازماندهی و متشکل کردن مردم، پشتوانه ای از حمایت و اقتدار دولت را می طلبد؛ چه این که حضورشان در صحنهٔ انجام وظیفه، به رهبری نیاز دارد.

تکلیف«جهاد اسلامی» که در آیات فراوانی از قرآن کریم، بدان تصریح شده است، دارای چنین خصوصیاتی است؛ از آن جمله:

]قاتِلُوا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُون[؛(۲) با آنان که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده و آنچه را که خدا و رسولش حرام

۱- نک: تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۳۶و۴۰.

۲- توبه، ۲۹.

کرده، حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند، از اهل کتاب، بجنگید تا آنکه با خواری، به دست خود جزیه بپردازند.

در چنین مواردی هر چند تکلیف متوجه عموم مسلمانان است، ولی ماهیت قانون به گونه ای است که اجرای آن بدون رهبری و تشکیلات ممکن نیست. ازاین رو اگر:

– اسلام را به قوانین و مقررات فردی منحصر سازیم و در پی تحقق آن تنها در زندگی شخصی خویش باشیم؛

– یا حضور مردم را در ایفای مسئولیت های اجتماعی نادیده انگاریم؛

– یا در صدد سازماندهی نیروهای اسلامی نباشیم؛

– یا در اجرای قانون، حمایت و حضور دولت اسلامی را نداشته باشیم؛

به ناچار زمینهٔ اجرای چنین قوانینی وجود نخواهد داشت؛ به ویژه که اگر دولتی براساس اندیشهٔ اسلامی و با هدف عملی کردن احکام اسلام، شکل نگرفته باشد، هرگز اجازهٔ مسلح شدن مسلمانان و تجهیز جامعهٔ اسلامی را برای انجام این وظیفه نخواهد داد. در این صورت، چون اعتقادی به چنین احکامی ندارد، نه خود بدان اقدام می کند و نه از اقدام دیگران پشتیبانی می کند؛ بلکه نیروهایی را که چنین برنامه هایی را در سر داشته باشند، محدود نموده یا سرکوب می نمایند.

به علاوه، اینگونه قوانین از جهت دیگری

نیز با رهبری سیاسی جامعه ارتباط دارد؛ زیرا درگیری های نظامی، چه بسا با امضای قرارداد صلح و ترک مخاصمه پایان می پذیرد. این معاهدات، هر چند برای هریک از مسلمانان دارای اعتبار است، ولی تنها به امضا(صلی الله علیه و آله و سلم) از سوی امت اسلامی و سهیل بن عمرو از سوی جامعهٔ مشرکین، درمورد صلح به توافق رسیدند. ازاین رو، به رهبر جامعهٔ اسلامی خطاب شده است که: «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها»؛(۱) اگر دشمنان به صلح تمایل نشان دادند، تو هم بپذیر.

حضرت امیر(علیه السلام) نیز به استاندار مصر فرمود: «اگر دشمن، تو را به صلح فراخواند، رد نکن...»(۲)

براین اساس، در فقه اسلامی تصریح شده است که قرارداد مصالحه، فقط از سوی امام یا نمایندهٔ او موردقبول و پذیرش قرار می گیرد.(۳)

البته با امضای بالاترین مقام فرماندهی، آن عهد و پیمان، برای همهٔ شهروندان مسلمان معتبر است و همه در عمل به مضمون آن، متعهد می باشند؛ چرا که «قرارداد خودشان» (مسلمانان) تلقی می شود.(۴)

۱- انفال، ۶۱.

۲- نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳.

۳- علامه حلّی، تذکره الفقها، ج۱، ص۴۴۷.

۴- قرآن کریم، چنین پیمان هایی را پیمان مسلمانان می شمارد؛ توبه، ۴و۷: « إِلَّا الَّذینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئا» ، «إِلَّا الَّذینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقیمُوا لَهُم»

گروه چهارم

- احکام و مقرراتی که:

الف. از حوزهٔ مسائل فردی خارج و مربوط به روابط اجتماعی است.

ب. اجرای آن، به اقدام خود شهروندان واگذار شده است.

ج. ضمانت اجرایی قانون، به نظارت و دخالت دولت بستگی دارد؛ چرا که بدون آن، چه بسا مخاطبان قانون، در انجام وظیفهٔ خود کوتاهی و سهل انگاری نموده و در نتیجه، با اخلال در روابط اجتماعی، حقوق دیگران را پایمال نمایند.

بسیاری از قوانین و مقررات اسلام که به شکل مسائل حقوقی ارائه گردیده، مانند حقوق خانواده، حقوق تجارت و حقوق مدنی، ازاین قبیل است؛ مثلاً قرآن کریم دستور می دهد:]وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَه[؛(۱) هرگاه زنان را طلاق دادید، و موقع عدهٔ آنها رسید یا از آنها به نیکی نگهداری کنید یا به نیکی آنان را رها سازید. مبادا برای اینکه به آنها ستم کنید و آنها را به شکل زیان آوری نگهداری کنید؛ هر کس چنین کند، همان به خویشتن ستم کرده است.

در روابط خانوادگی، اسلام پس از تعیین حقوق زوجین، از مرد خواسته است که یکی از این دو راه را انتخاب کند: یا تمام وظایف خود را به خوبی انجام داده و حقوق همسر خود را تأمین کند: «امساک به معروف» یا زن را رها کرده و او را طلاق

۱- بقره، ۲۳۰.

دهد. و بدین وسیله، اسلام راه سومی را مطرح نمی کند که مرد بتواند نه همسر خود را طلاق دهد و نه به شایستگی او را نگه دارد و در نتیجه، شرایط سخت و زیان آوری را بر او تحمیل کند.

ولی آیا اسلام اجرای این قانون را فقط به خواست و میل شوهران واگذار کرده است تا در شرایطی که مرد حاظر به انجام وظایف خود نبوده، نه حقوق همسر خویش را ادا می کند و نه او را رها می کند، قانون الهی معطل بماند و حقوق زن تضییع گردد؟ اگر اجرای این قانون، به اختیار و هوس مرد واگذار شود، چه ره آورد مثبتی می تواند داشته باشد؟ و آیا به سوء استفاده از حق طلاق و حتی قانونی شدن زندانی کردن زن نمی انجامد؟

ازاین رو، هر مکتبی که برای تحقق آرمان های عدالت خواهانهٔ خود، به عَرضهٔ قانون می پردازد، باید عملاً راه های اجرای آن را باز نموده و ابزار تحقّق آن را نیز در اختیار گذارد؛ لذا براساس فقه اسلام، حاکم اسلامی موظف است برای پاسداری از حریم قانون و درجهت حفظ حقوق افراد، متمرّدان را به قبول حق و عدل وادار نماید؛(۱) چه اینکه بر مبنای حقوق اسلامی، «اگر دوام زوجیت موجب عُسر و حرجِ زوجه باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق نماید و چنانچه عُسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و درصورتیکه

۱- عزالدین بحرالعلوم، بحوث فقهیه (تقریرات درس آیت الله حسین حلّی) ، ص۱۹۱و ۲۱۰.

اجبار میسّر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود.»(۱)

گروه پنجم

- قوانینی که:

الف. مربوط به روابط اجتماعی است.

ب. هر یک از «دولت» و «ملت» در شعاع ارتباطات و در حوزهٔ عمل خویش، وظیفهٔ اجرای آن را بر عهده دارند.

ج. چنانچه این قوانین در سطح سیاست های کلی جامعه و توسط دولت اجرا نشود، اجرای آن در سطح روابط محدود افراد، هدف قانون گذار را تأمین نمی کند و آثار مطلوب خود را به صورت کامل آشکار نمی سازد.

مثلاً ـ در قرآن، اصولی برای تنظیم روابط مسلمین با کفار تبیین شده است؛ از آن جمله، خداوند فرموده است:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْکافِرینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ[؛(۲) ای ایمان آورندگان! به جای مؤمنین ، کفّار را اولیاء خود قرار ندهید.

همچنین دستور داده است:

]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَق[؛(۳) ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» نگیرید که دوستی به آنان نشان دهید، درحالی که آنان به

۱- قانون مدنی، مادهٔ ۱۱۳۰.

۲- نساء، ۱۴۴.

۳- ممتحنه، ۱.

آنچه که از حق به شما رسیده، کافر شده اند.

چنین قوانینی از یک سو، متوجه هر یک از افراد جامعهٔ اسلامی است که در روابط خود با کفار، از قبول ولایت آنان بپرهیزند، و از سوی دیگر، متوجه دولتمردان و سیاستگذاران جامعه است که روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود را با اجانب، به گونه ای تنظیم نمایند که به ولایت کفار نینجامد. ازاین رو، دراینباره، مسئولیت مشترکی برای دولت و امت وجود دارد و البته کوتاهی هر کدام، سلب مسئولیت از دیگری نمی نماید، ولی درعین حال، دولت اسلامی مسئولیت سنگین تری به عهده دارد؛ زیرا:

اولاً، معمولاً ـ نوع عملکرد دولت ها، به ویژه در روابط بین الملل، تأثیر فروانی در بینش و برخورد مردم آن جامعه با دیگران دارد و خواه ناخواه، همان سیاست ها در بین تودهٔ مردم، به عنوان شیوه های مشروع و توأم با مصلحت تلقی می شود. ازاین رو، ملت نیز بِدان سو جذب شده و همان رویه را در پیش می گیرند.

ثانیاً، ازآنجاکه دولت، پشتوانهٔ اجرایی قوانین است؛ لذا موظف است کیفیت اجرای این قانون را در روابط هر یک از اعضای جامعهٔ اسلامی با اجانب پی گیری نماید و چنانچه مسلمانی رعایت حکم الهی را جدّی نگرفته یا درصدد نقض قانون است، با وی برخورد نماید.

شأن نزول آیات سورهٔ ممتحنه نیزحکایت از آن دارد که پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه، با عوامل

سودجو و سازشکار برخورد می کردند...(۱)

روشن است که اگر در چنین مواردی دولت اسلامی با قدرت برخورد نکند و نسبت به روابط پنهانی عناصر مرعوب یا طمع کار و یا فریب خوردهٔ در میان مسلمانان با بیگانگان، که چه بسا جنبهٔ جاسوسی نیز به خود می گیرد، اهمال ورزد، مصالح امت اسلامی، در معرض خطر جدی قرار می گیرد و ممکن است به آسیب های جبراناپذیری بیَنجامد.

ثالثاً، این گونه آیات قرآن، سیاست کلی جامعهٔ اسلامی را در برخورد با بیگانگان ترسیم می کند؛ ولی برخوردهای عملی مسلمانان، با همهٔ کافران یا دولت های غیرمسلمان، آن هم در شرایط گوناگون سیاسی، نمی تواند یکسان و یکنواخت باشد؛ ازاین رو، تغییر شرایط بین المللی و جابه جایی در صفبندیهای جهانی، هم چنین شیوهٔ برخورد متقابل هریک از دولت های غیرمسلمان و اهدافی که دنبال می کنند و... امکان روابط ثابت و یکنواخت را ازسوی مسلمانان سلب می کند.

و چون مصالح جامعهٔ اسلامی در انتخاب شیوهها و گزینش سیاست ها در معرض دگرگونی است، به ناچار در هر زمان باید خطمشی های منطبق بر اصول اسلامی و در راستای مصالح مسلمانان و مناسب با شرایط زمان انتخاب گردد.

گردآوری اطلاعات و اخبار مربوط، تحلیل و ارزیابی صحیح از اوضاع و احوال، برنامه ریزی

۱- شیخ طوسی، تبیان، ج۹، ص۵۷۶؛ محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج۱۹،ص۲۳۴.

و سیاست گذاری برای روابط خارجی، مشخص کردن اولویت ها و ... مسئولیت هایی است که نه در جامعهٔ اسلامی می توان از آن چشم پوشی کرد، و نه می توان به سلیقهٔ افراد مختلف واگذار نمود که نتیجه ای جز هرج و مرج، برزمین ماندن تکلیف و شکسته شدن عظمت امت اسلامی در برابر بیگانگان نخواهد داشت؛ پس اجرای این گونه قوانین، به دولتی بصیر و مقتدر نیاز دارد.

رابعاً، اقدامات فردی مسلمانان برای انجام این گونه قوانین، درصورتی که همراه با اقدامات دولت مردان جامعه باشد، اثر مطلوب خود را به جای می گذارد و هدف قانون تحقّق می یابد؛ ولی اگر هر یک از مسلمانان در محدودهٔ روابط خود با بیگانگان تصمیم به اجرای این دستور الهی داشته باشند؛ ولی در سطح سیاست های کلی جامعهٔ اسلامی که توسط دولت ها مشخص و اعمال می گردد، اثری از اجرای آن نباشد، چه نتیجه ای عاید خواهد شد؟

تردیدی نیست که سیاستهای دولت ها در جهت نفی ولایت اجانب که در روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تجلّی می یابد و در معاهدات و قراردادها خود را نشان می دهد و البته با پشتیبانی عموم مردم در جامعهٔ اسلامی همراه است، به مراتب از برخوردهای فردی هریک از مسلمانان، کارسازتر و مؤثرتر است؛ چه، اگر این سیاست ها در جهت عکس چنین قانونی اعمال شود و در روابط بین الملل بدان اعتنایی نشود، رفتار شخصی

عده ای از مسلمانان، تأثیر چندانی نخواهد داشت.

گروه ششم

– قوانین و احکامی که:

الف. در ارتباط با روابط اجتماعی است.

ب. در جهت استیفای حقوق افراد وضع شده، و اجرای آن به صاحبان حق واگذار شده است.

ج. از آنجا که اقدام مستقل و مستقیم هر یک از صاحبان حق، برای استیفای حق خویش، ممکن است به اخلال در نظم اجتماعی بینجامد و یا زمینهٔ تعدّی و تجاوز از حدّومرز قانون فراهم آورد، با نظارت و اذن حاکم اسلامی، از بروز چنین مشکلاتی در مسیر اجرای قانون الهی جلوگیری می شود.

مثلاً در آیاتی از قرآن کریم، مسئلهٔ «قصاص» مطرح شده و اجرای آن، وسیلهٔ «حفظ نظام اجتماعی» و مایهٔ «حیات» تلقی شده است:

]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخیهِ شَیْ ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَهٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلیمٌ * وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُون[؛(۱) ای اهل ایمان! حکم قصاصِ کشتگان برای شما چنین مقرّر شده که مرد آزاد در برابر مرد آزاد و بنده در برابر بنده و زن در برابر زن قصاص شود. پس هرکسی از برادرش مورد عفو قرار گیرد، پیروی از خوبی است و باید با رعایت احسان، خون بها را به او بپردازد. این حکم، تخفیف و رحمتی از

۱- بقره، ۱۷۸و ۱۷۹.

پروردگار شما است. پس هر کسی بعد از آن، از اندازه بگذرد، وی را عذابی دردناک است. و ای خردمندان! شما را در قصاص، زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید.

در این آیه، اصل قانون قصاص، تبیین شده؛ ولی نسبت به مسئول اجرای آن سخنی به میان نیامده است؛ ولی در آیهٔ دیگر، ولی مقتول، صاحب این حق دانسته شده است:]وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً[؛(۱) و هرکس مظلوم کشته شود، به سرپرست او قدرتی داده ایم.

در آیات دیگری، به همهٔ کسانی که حقوقشان مورد تعدّی قرار می گیرد، اجازهٔ «مقابله به مثل» داده شده است:]فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُم[؛(۲) پس هر کس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید... .

– به طور کلی، با تأمل در احکام اسلامی آشکار می گردد که نه احکام اسلامی اختصاص به تکالیف عبادی و وظایف اخلاقی دارد و نه بدون داشتن دولتی ملتزم به شریعت، اجرا و تحقق این قوانین امکان پذیر است. ازاین رو، اعتقاد و التزام به این قوانین، با تسلیم در برابر هر دولت، ناسازگار است و کسی که به این شریعت ایمان می آورد، قهراً شکل خاصی از جامعه و الگوی خاصی از حکومت را پذیرا می شود.»(۳)

۱– اسراء،۳۳.

۲– بقره، ۱۹۴.

۳– محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۱۵۸تا۱۷۴.

- از آنچه در سراسر این بخش گفته شد، میتوان چنین نتیجه گرفت که: «انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدّس خویش، درصدد تشکیل حکومت برآمدند؛ چرا که بدون شک با تشکیل حکومت، بهتر می توان مردم را به سوی ارزش های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرک و بیدادگری کمک نمود؛ همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی توان آنها را اجرا کرد یا لااقل، به طور مطلوب تحقّق نمی یابد. ازاین رو، پیامبران پیشین تا آنجا که شرایط اجازه می داد، درصدد تشکیل حکومت دینی بودند.»(۱)

۱- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، عاشورا؛ ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، ص۲۴۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹